



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

پنجمین مجمع بین‌المللی حقوق اساسی

نماینده و سیاست

مبارزه اسلام‌نوی و اسلام‌نوی

مجمع بین‌المللی حقوق اساسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شمشیر و سیاست: مبارزه اسلام نبوی و اسلام اموی

نویسنده:

صالح وردانی

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	شمشیر و سیاست: مبارزه اسلام نبوی و اسلام اموی
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	مقدمه مترجم
۱۹	پیشگفتار
۲۳	ایستگاه نخست: وفات رسول خدا
۲۳	اشاره
۲۵	وفات رسول خدا
۲۷	خطبه وداع
۳۶	بررسی روایات
۴۲	سپاه اسامه
۵۱	بین بیماری و وفات
۶۳	نقش عایشه
۸۵	ایستگاه دوم: سقیفه
۸۵	اشاره
۸۷	سقیفه
۸۸	سخن تاریخ
۹۵	موضعگیری امام علی علیه السلام
۱۰۹	بررسی روایتها
۱۰۹	یاد داشت نخست:
۱۱۰	یاد داشت دوم:
۱۱۶	یاد داشت سوم:
۱۱۹	یاد داشت چهارم:

- ۱۲۱ یاد داشت پنجم:
- ۱۲۷ ایستگاه سوم : عمر بن خطاب
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۹ عمر بن خطاب -
- ۱۳۱ عمر و امام علی
- ۱۴۰ عمر و معاویه
- ۱۴۸ عمر وجانشینی
- ۱۵۵ ایستگاه چهارم : عثمان
- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۷ عثمان
- ۱۵۹ عثمان وصحابه
- ۱۶۴ عثمان و علی
- ۱۷۲ عثمان وبنی امیه
- ۱۸۵ ایستگاه پنجم : علی
- ۱۸۵ اشاره
- ۱۸۷ علی علیه السلام
- ۱۹۰ شخصیت امام
- ۱۹۰ نشانه نخست: ربانی بودن امام.
- ۱۹۰ از جمله روایات
- ۱۹۲ نشانه دوم:
- ۱۹۶ نشانه سوم:
- ۲۰۱ پیروان امام
- ۲۰۵ شخصیت معاویه
- ۲۰۷ پیروان معاویه
- ۲۱۱ رویارویی شمشیر ایمان در برابر شمشیر شیطان
- ۲۱۱ اشاره

۲۱۳	رویارویی
۲۱۵	جنگ جمل
۲۲۱	جنگ صفین
۲۳۰	جنایتهای معاویه
۲۳۹	خوارج
۲۴۴	معاویه و امام حسن علیه السلام
۲۵۲	کربلا
۲۶۱	پایه هام اسلام محمدی
۲۶۱	اشاره
۲۶۳	پایه های اسلام محمدی
۲۶۵	قرآن
۲۶۹	اهل بیت
۲۷۹	پایه هام اسلام امور
۲۷۹	اشاره
۲۸۱	پایه های اسلام اموی
۲۸۲	پایه اول: مصحف عثمان
۲۸۷	پایه دوم: صحابه
۲۸۹	پایه سوم: روایات
۲۹۷	بازتابهای اسلام امور
۲۹۷	اشاره
۲۹۹	بازتابهای اسلام اموی
۳۰۱	دولت اسلامی
۳۰۴	کیفیت نخست:
۳۰۴	کیفیت دوم:
۳۰۴	کیفیت سوم:
۳۲۳	اندیشه اسلامی

- ۳۳۸ نهضت‌های اسلامی
- ۳۴۶ پس گفتار
- ۳۴۷ فهرست مهمترین منابع کتاب
- ۳۴۸ کتابهای چاپ شده مؤلف
- ۳۵۲ منشورات فارسی بنیاد معارف اسلامی
- ۳۵۳ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: وردانی، صالح

عنوان قراردادی: السیف و السیاسه فی الاسلام، الصراع بین الاسلام النبوی و الاسلام الاموی. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: شمشیر و سیاست: مبارزه اسلام نبوی و اسلام اموی/ نویسنده صالح الوردانی؛ ترجمه محمدجواد مهری.

مشخصات نشر: قم: بنیاد معارف اسلامی، 1389.

مشخصات ظاهری: 343 ص.

فروست: بنیاد معارف اسلامی؛ 81.

شابک: 35000 ریال 5-99-7777-964-978

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه: ص. [339]؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها - شیعه -- عقاید

شناسه افزوده: مهری، سیدمحمدجواد، 1326 -

شناسه افزوده: بنیاد معارف اسلامی

رده بندی کنگره: 5/BP212/4س 1389 9041

رده بندی دیویی: 297/417

شماره کتابشناسی ملی: 3 6 9 4 0 1 2

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 3

بسم الله الرحمن الرحيم

از آغاز بعثت پیامبران صل الله علیه و آله و سلم رویارویی میان خاندان نبوت و خطبه‌های دیگر آغاز شد، و همچنان در جلوه‌های مختلف نمودار می‌شد و خطرناکترین و پایدارترین آنها جلوه منافقانه آن بود که پس از پیامبر بیشتر خود را نشان داد.

نژاد پرستان و آزادشدگان و شکست خوردگان و سازشکاران و منافقانی که به خاطر رسیدن به منویات شخصی خویش، به اسلام

پیوسته بودند، اگر با خاندان نبوت - که خلاصه می‌شد در علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام - به نبرد پرداختند و همواره درگیر می‌شدند، اصل دشمنیشان - بی‌گمان - با پیام آور اسلام بود ولی چون قدرت مقابله با او را نداشتند، با شاخه‌های درخت مقدسش به جنگ و جدال پرداختند. و از آن سوی، بیشتر مردم که عوام الناس را تشکیل می‌دادند و به خاطر نا آگاهی و تحت تأثیر تبلیغات قرار گرفتن و آشنا نبودن با مسائل اصلی و یا به خاطر اینکه تازه مسلمان بودند و هنوز کاملاً با فرهنگ اسلام آشنایی نداشتند، دنبال هر صدای تازه‌ای رفته و زیر هر پرچم رنگارنگی قرار گرفتند، و این چندان شگفت‌انگیز نیست چرا که خداوند در کتاب آسمانیش می‌فرماید: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ

ص: 5

الشُّكُور»(1) و مکرراً تأکید می فرماید که بیشتر مردم نمی فهمند ، نمی دانند، آگاهی ندارند و نابخردند. امیر المؤمنین علیه السلام نیز می فرماید: «لَا تَسَّ تَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ»(2)، هرگز نهراسید اگر رهروان راه هدایت کم بودند، ، زیرا سپاسگزاران درگاه ربوبی و مؤمنان راستین و تقوایندگان حقیقی در تمام دوران ها کم بوده اند؛ چیزی که هست وظیفه هدایت شدگان است که تلاش کنند مردم را به سوی راهنمایان و پیشوایان واقعی فرا خوانند و نشانه های اسلام محمدی را برای مردم بشناسانند تا گرفتار خطهای انحرافی نشوند و زیر هر پرچم باطل و نا حقی گام بر ندارند. راه را باید از راه شناسان پرسید و اسلام محمدی را باید از خاندان محمد سؤال کرد که «أهل البيت أدری بما فيه البيت» و چه نابخردانه و غلط است سخن کسانی که می گویند: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ»(3) ما پدرانمان را پیرو آئینی یافتیم که باید دنباله رو آنان باشیم و از همان راه پیروی کنیم.» خداوند که راه را به ما نشان داده و وهدیناه النجدین «(4) و ما را به سوی حق فرا خوانده و ولایت امر ما را به دست کسانی سپرده است

ص: 6

1- سوره السبأ: 13.

2- نهج البلاغه خطبه ش 201، ص 319.

3- سوره زخرف : 23 .

4- سوره بلد: 10.

که از هر رجس و پلیدی به دورند و طاهر و مطهرند و اهل بیت پیامبر و خاندان عترت و عصمت اند، از ما می خواهد که دنباله رو آنان باشیم و احکام دینمان را از آنها فراگیریم و خط و مشی زندگی را از آنان بیاموزیم و هرگز از راهشان منحرف نشویم و خطی جز خط آنان را نپذیریم وگرنه فردای قیامت مسئولیم و باید جوابگو باشیم.

نمی شود چون همج رعاع پشت سر پیشوایان باطل به راه افتیم و خود را روز رستاخیز تبرئه کنیم که چون بسیاری از مسلمین، این راه را می رفتند ما نیز رفتیم! این چه استدلال غلطی است؟

«ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (1) «در آن روز از نعمت ولایت که بالاترین و ارزنده ترین و سرنوشت سازترین نعمتها است سؤال می شویم» و باید پاسخگو باشیم. نمی شود کسی بی رهنما در بیابانی تاریک به راه افتد و سرش به سنگ نخورد و در چاه نیافتد. خدا و رسولش راهنمایان را برای ما معرفی کرده و شناسانده اند، پس بیایید همه با هم این راهنمایان را بشناسیم و لحظه ای از آنان جدا نشویم.

هان! ما بر سر دوراهی قرار گرفته ایم: یا باید اسلام محمدی را بپذیریم و یا اسلام قبیلگی و اسلام نژاد پرستان را! یا پیامبر را قبول کنیم یا ابو سفیان را! یا علی را ولی و سرپرست خود قرار دهیم و یا معاویه را!

ص: 7

یا عترت پیامبر و برگزیدگان خدا را و یا مخالفین آنها را نمی شود هم علی را قبول کرد و هم کسی که با او می جنگد.

اگر علی محور است و حق گرداگرد وجودش می چرخد چنان که همه مسلمین به آن اعتراف دارند «علي مع الحق والحق مع علي» (1) پس نمی شود علی را رها کرد و دنبال دیگران رفت. اگر فاطمه پاره تن رسول الله است که هر کس او را دشمن بدارد پیامبر را دشمن داشته و دشمنان پیامبر دشمنان خداوند «فاطمة بضعة مني فمن أبغضها أبغضني» (2) پس یا باید پیرو فاطمه بود و یا کسی که او را به خشم و می دارد و اندوهناکش می سازد و حقش را پایمال می کند.

مطلب خیلی روشن است؛ فقط نیاز به ذهنی پاک و قلبی حق جوی دارد که دنبال حق برود و آن را به دست آورد و از آن پیروی کند .

کتاب حاضر که نوشته یکی از محققین عالیمقدار معاصر، نویسنده بزرگ مصری، صالح الوردانی است، زحمت جستجو را در میان دهها کتاب تاریخ و حدیث، برای خواننده عزیز کم کرده است و خود به جستجوی زیاد در لابلاهای کتابها و نوشته ها پرداخته و مطالب را دسته بندی کرده و حق را چنان که هست، نشان داده تا رهروانش آن را در آغوش گیرند و از آن تبعیت کنند.

ص: 8

1- کشف الاستار ج 4 / 97 ح 3282، تاریخ بغداد ج 14 / 321 .

2- صحیح بخاری ج 5 / 26.

این شما و این هم کتاب؛ بخوانید و استفاده کنید و بکار بندید و نویسنده عزیزش را دعا کنید تا گرفتاریهایش رفع شود و بیش از این ما را از نوشته های سودمندش بهر مند گرداند. آمین رب العالمین .

محمد جواد مُهری

ص: 9

چندین سال پیش، از این کتاب به عنوان «صفین» یاد کردم. نگرشی نوین برای حرکت تاریخ.

انگیزه نگارش کتاب، تحقیقی بود درباره نزاعی که بین امام علی و معاویه رخ داد، و باز تاب آن در جامعه اسلامیمان.

ولی هنگامی که رویدادها و حوادث تاریخ را با دقت ورق زدم، ملاحظه کردم که واقعه «صفین» نمائی از حوادث بزرگتری بوده که، این واقعه از آنها زائیده شد.

از این روی به عقب بازگشتم تا در مورد عثمان، کنکاش کنم.

بحث پیرامون عثمان مرا به تحقیق درباره عمر واداشت. و پژوهش درباره عمر مرا به تحقیق درباره ابوبکر، تا اینکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسیدم و بر این باور شدم که انحراف وکزی از ساعت احتضار آن حضرت آغاز شد و «صفین» از آنجا مایه گرفت. و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و رحلت کرد، سیاست با کمک شمشیر، نقش خود را چنان بازی کرد که خطّ قبیلگی را حکمفرما کند؛ خطی که ابوبکر و عمر پایه ریزی اش کردند و بر آن پایه ها، خط بنی امیه بنیان گذاری شد.

صفین چیزی جز پایان دادن به مسیر اسلام قبيله ای که پس از وفات

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حکمفرما شد، نبود. پس شناخت صفین متوقف است بر شناخت مرحله احتضار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم.

پس از وفات حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم دو خط نمایان گشت:

1- خطی که در مسیر قبیله قرار گرفت و از سقیفه بنی ساعده زائیده شد.

2- خطی که در مسیر اهل بیت قرار گرفت و با امام علی هم پیمان شد. خط اول یعنی خط اسلام قبیلگی. و خط دوم یعنی خط اسلام محمدی.

کشمکش بین این دو خط از لحظه وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شدت گرفت و هر چند اسلام قبیلگی حکمفرما شد ولی اسلام محمدی همواره در میدان رویارویی بود.

گاهی با شمشیر می تاخت، و گاهی با سیاست و گاهی با هر دو.

انگیزه این کتاب، دعوت برای بازنویسی تاریخ اسلام و باز شناسایی آن است، چرا که این تاریخ رنگ سیاست به خود گرفته و مردان بر نصوص و متون آن چیره شده اند و کشمکشهای قبیله ای بر ارزشهای اسلامی غالب شده است.

مسلمانان از روز رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تاکنون حرکت تاریخ را با یک دید پی گرفته اند و آن دید قداست و پاک نگری است، بی آنکه دید انتقاد و بازنگری باشد.

منبع این نگرش، قید و غلهای سلفی است که مسلمانان را احاطه کرده و نمی گذارد که حرکت تاریخ را با دیدی تکاملی و بدور از قداست هایی که بر افرادی معین و مشخص هاله انداخته، بنگرند. و ما از این بحث، نمی خواهیم برخی از شخصیت هایی که مورد احترام و تجلیل مسلمانان است، مورد طعن قرار دهیم، بلکه هدف این است که متون را بر رجال، برتری بخشیم و سپس مردان را در سایه این متون، مورد سنجش قرار دهیم.

انگیزه ما وضع قانونی است که ما را در بازخوانی تاریخ یاری بخشد؛ چنان بازخوانی که از راه نصوص، به حقایق پی بریم نه از راه رجال.

بحث پیرامون حقایق تاریخ، باید دارای دلالت های واقع بینانه باشد و آنچه در این کتاب، مورد بحث قرار می گیرد، بی گمان ریشه در زندگی روز مره ما دارد و واقعیت مسلمانان و اندیشه اسلامی را بطور کلی در بر می گیرد.

افرادی که متصدی امر دعوت اسلامی هستند و تبلیغ در این صحنه را بر عهده گرفته اند، باید بدانند که شناخت حرکت تاریخ، مقدمه لازم برای شناخت اسلام است. و شناخت گذشته، مقدمه شناخت دوران حاضر است. و بدینسان این کتاب، سیری است از دوران گذشته تا دوران معاصر که امیدوارم گامی باشد برای آزادسازی عقل مسلمانان از غلهای گذشتگان.

صالح الوردانی

قاهره - ژانویه 1996 میلادی

ص: 13

... و اینچنین «فتنه» خود نمایی کرد، در حالیکه پیامبر همچنان در بستر بیماری بود.

ص: 15

بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کی شدت می گرفت و فتنه در میان مهاجرین و انصار پدیدار می شد؛ همانها که خود را برای مرحله پس از پیامبر آماده می ساختند.

رهبریهای قریش که اسلام، پس از مرحله پیروزی (فتح مکه) آنان را سرکوب کرده بود، از دور خاندان نبوت و پیشرفت بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دنبال می کردند و زیر نظر داشتند.

گروه های مهاجرین در مدینه ، مسأله خلافت را در سایه وصیت رسول خدا در «حجة الوداع» و آخرین آیات نازل بر آن حضرت، میان خود به بحث و گفتگو می گذاشتند و برنامه های مرحله آینده (مرحله پس از وفات) را بررسی می کردند و نقش خود را مشخص می ساختند . در همان حال ، انصار نیز با ترس و وحشت از اینکه ممکن است پس از

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وضعیت استراتژی خود را از دست بدهند، مترصد اوضاع بودند.

منافقین نیز منتظر فرصت بودند که مرحله پنهانی و مخفی کاری را کنار گذاشته و خود را برای سازش با مرحله نوین، آماده سازند.

گروه کوچکی از مؤمنین نیز گرداگرد وجود حضرتش بوده و در اندیشه آینده دین و عکس‌العملهایی که ممکن است پس از رحلت حضرت در سطح مدینه و خارج از مدینه رخ دهد، به سر می بردند .

از بررسی روایتی که وضعیت مدینه را در ایام بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این نشان می دهد، چنان بر می آید که حضرتش مواجه بودند با فشارهایی از گروه های مختلفی که ایده های ویژه ای داشتند. وهمانا این فشارها همه مربوط می شد به خلافت و حکومت و بی گمان اگر پیامبر شخص معینی را در این مورد مد نظر قرار نداده بود، جایی برای نزاع و کشمکش نبود. پس باید صبر کرد تا خداوند تقدیرش را به مرحله اجرا گذارد، و اگر پیامبر سلامت خود را باز نیافت مردم، شخصی را در میان خود برای جانشینی حضرتش برانگیزند.

ولی روایتهای ما را به چنین نتیجه گیری سوق نمی دهد، بلکه تاکید دارد بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تا پیوسته در فکر آینده دین و امر امت بود و همواره می خواست راه را برای مردم روشن سازد تا گمراه و بدبخت

نشوند، ولی در این میان برخی از گروه‌ها بودند که این امر را مخالف با منافع خود دانسته و لذا همواره تلاش می‌کردند که نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محقق نگردد. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز بعنوان رهبری که امتش را وداع می‌کند

میدانست که مشکلات و خطرهایی - چه در داخل و چه در خارج - امت را تهدید می‌کند و باید نقشه‌ای برای جلوگیری از آن خطرها پیاده کرد. باید گامهایی برای مقابله با ایران و روم برداشت، و همچنین باید در داخل، گامهایی برای مقابله با یهود و منافقین برداشت.

ولذا در سطح خارج، سپاه اسامه را آماده حرکت کرد.

و برای اوضاع درونی، خطبه وداع و نوشتن وصیت را در نظر گرفت.

خطبه وداع

آیا ممکن است پیامبری که امتش را وداع می‌کند و پس از خود، پیامبری نیز وجود ندارد، برنامه‌ای برای امتش تعیین نکند؟

پاسخ این سؤال ما را می‌دارد که در مضامین خطبه وداع چنانکه در کتب سیره آمده است، تأمل کنیم.

و در رأس متون قرآنی که به حجة الوداع مربوط می‌شود، سخن خدای متعال است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ

رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (1)

ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر این کار را نکردی رسالتش را به مردم نرسانده ای، همانا خدا تو را (از آزار و اذیت مردم حفظ می کند).

بسیاری از مفسرین و فقها اشاره کرده اند به این که شأن نزول این آیه، حجة الوداع بوده و فرمانی که بر پیامبر صادر شد تا آن را به امت ابلاغ نماید، مربوط به آینده رسالتش بود.

بخاری از عایشه نقل می کند که می گفت: « هر کس به تو بگوید که محمد از آنچه بر او نازل شده چیزی پنهان کرده دروغ گفته است و خدا می فرماید: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک» (2)

سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که چرا عایشه چنین سخنی گفته؟

تردیدی نیست که دلیلی وجود داشته که او را ناچار به گفتن این سخن نموده است.

به نظر می رسد درباره این آیه، مطالب زیادی گفته شد ولی حتما مطلب مهمی وجود داشته که درباره آن، این آیه نازل شده است.

و روا نیست که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به کتمان آنچه خدا بر او نازل کرده

ص: 20

1- سوره مائده آیه 67.

2- صحیح بخاری، 6: 66.

متهم کرد. به هر حال این کتمان فقط به نفع منافقین و نژادپرستان و افراد سودجو است. پس چه چیز آنها را به تکذیب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و متهم کردن او به کتمان مجبور می کند، در حالی که آنان می دانستند که قرآن بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل می شود و آنها را رسوا کرده و انگیزه های درویشان را آشکار می سازد.

بنابراین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چیزی را مخفی نمی کرد و هر آنچه بر او نازل می شد به مردم می رساند. اما مخفی کاری و کتمان از جهات دیگری به وجود آمد. بدون تردید نمی توان آیات صریح قرآن را مخفی کرد، اما می توان سخنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را پنهان نمود و به نظر می رسد گرایشی وجود داشت که به ارتباط این آیه با وصیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مورد جانشینش باور داشت. و این سخن عایشه را مورد پذیرش قرار می دهد؛ همان سخنی که اشاره می کند به این که اگر این آیه واقعا به آن قضیه مربوط بود، حتماً پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آن را آشکار می ساخت و نیز روایت دیگری را از عایشه که منکر سفارش پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مورد علی است تأویل می نماید:

در چه وقت در مورد او سفارش کرد؟ سر پیامبر در دامن من بود و من اصلاً متوجه نشدم که او از دنیا رفته. پس کی در مورد او وصیت کرد؟! (1)

ص: 21

1- صحیح بخاری 3:4، کتاب الوصایا- صحیح مسلم 3: 1257 ح 19، کتاب الوصیه .

واگر نصف آخر آیه را که می فرماید: « وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ - » مورد بررسی قرار دهیم می فهمیم که امر بسیار مهم و خطیری برای امت در آن وجود دارد که واجب است به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اطمینان داده شود که واکنش های منافقین و نژادپرستان و افراد سودجو به او زبانی نمی رساند و این چیزی است که می توان از « وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ » فهمید.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در طی سالیان دراز احکام زیادی از طریق آیات بر او نازل می شد که می بایست آنها را به مردم می رساند، اما چرا این دستور آخر با محفوظ نگه داشتن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از آزار و اذیت مردم مربوط شده است؟

و همچنین خداوند متعال می فرماید: « الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا » (1). این آیه نیز از آیاتی است که در حجة الوداع نازل شده چنانکه اهل سنت از ابو سعید خدری نقل می کنند که پیامبر مردم را در روز غدیر خم به سوی علی متوجه ساخت و دستور داد که زیر درخت را پاک و آماده سازند. پس ایستاد و علی را فرا خواند. بازوانش را گرفت و بلند کرد تا اینکه مردم سفیدی زیر بغلهای پیامبر خدا و علی را دیدند و مردم پراکنده نشدند تا اینکه این آیه نازل شد ... سپس پیامبر فرمود: هر کس من سرور او

ص: 22

بودم، پس از من علی سرور او است. خدایا دوستدارانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار و یارانش را یاری بفرما و خوار کن کسی که او را خوار کرد. (1)

بخاری در روایتی می گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم طی یک سخنرانی می فرمود: آیا نمی دانید امروز چه روزی است؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمود: آیا امروز روز قربانی نیست؟

عرض کردیم: آری ای پیامبر خدا. فرمود: این جا کجاست؟ آیا یک شهر حرام نیست؟ عرض کردیم آری ای پیامبر خدا. فرمود:

همانا خون شما و اموال و نوامیس و بدنهای شما مانند حرمت امروز بر شما حرام است. آیا پیام من به شما رسید؟ گفتیم: بله.

فرمود: خدایا گواه باش. پس هر حضری غایب را آگاه سازد چه بسا تبلیغ شونده از تبلیغ کننده فهمیده تر باشد. مبادا بعد از من

دوباره کافر شوید و گردنهای همدیگر را بزنید (2).

و در روایت دیگری این طور آمده: مبادا بعد از من مرتد شوید و گردنهای همدیگر را بزنید (3).

جریر می گوید: رسول خدا در حجة الوداع به من فرمود: مردم را آرام

ص: 23

1- مناقب خوارزمی ص 135 ح 152، فرائد السمطين ج 71/1 ح 39.

2- بخاری، 2: 215-216 و 9: 63.

3- بخاری 63/9.

کن. سپس فرمود: مبادا بعد از من دوباره کافر شوید وگردنهای همدیگر را بزیند(1)

مسلم روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای مردم! سخنم را گوش کنید. ممکن است دیگر من شما را در اینجا نبینم. ای مردم! خونها و اموال شما مانند امروز بر شما حرام است. تمام امور جاهلی و نیز خونهای جاهلیت زیر پای من است و اولین خونی که زیر پایم می گذارم خون پسر ربیعه بن حارث و اولین ربائی که زیر پا میگذارم ربای عباس بن عبدالمطلب می باشد.

ای مردم! همانا شیطان از اینکه در سرزمین شما پرستش شود ناامید شده ولی به اعمالی غیر از آن که شما آنها را کوچک می شمارید، بسنده نموده ، پس در مورد دینتان از او بر حذر باشید.

ای مردم! همانا ماهها را کم و زیاد کردن زیاده روی در کفر است که با آن، کفار گمراهتر می شوند، آن را سالی حلال میکنند و سالی دیگر حرام می کنند تا پایمال کنند آنچه را که خدا حرام کرده ، پس حلال کنند آنچه را خدا حرام کرده و همانا زمان به همان شکل که روزی خدا آسمانها و زمین را آفرید برگشت. سال 12 ماه دارد که 4 ماه از آن حرام است و 3 ماه از آن 4 ماه متوالی است. ذو القعدة ، ذوالحجه ، محرم و رجب که بین دو ماه جمادی الثانی و شعبان است.

ص: 24

در مورد زنان ، تقوای الهی را فراموش نکنید (به آنها ستم نکنید) چرا که شما با اجازه خدا آنها را گرفتید و با نام خدا با آنها ازدواج کردید. همانا شما را بر آنان حقی است و آنان را بر شما حقی، حق شما بر آنان است که کسی را در رختخواب شما شریک نکنند، پس اگر چنان کار بدی مرتکب شدند، از آنان دوری کنید. و آنان نیز به شما حق دارند که منصفانه اطعامشان کنید و لباس بر آنان بپوشانید. پس ای مردم سخنم را خوب دریابید که من آنچه لازم بود ابلاغ کردم، و همانا در میان شما چیزی را نگه داشتم که اگر به آن تمسک جوئید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و سنت رسولش.

ای مردم! بشنوید و اطاعت کنید هر چند یک برده حبشی بر شما حکومت کند، مادام که با کتاب خدا در میانتان رفتار می نماید .

ای مردم! سخنم را گوش فرادهید و آن را درک کنید. باید بدانید که هر مسلمانی برادر مسلمان دیگر است، پس حلال نیست چیزی از اموال برادرش جز اینکه برادرش با رضایت نفس به او داده باشد. پس به خویشان ستم روا ندارید .

بارالها! آیا ابلاغ کردم؟ و شما از من می پرسید پس چه خواهید گفت؟! (1)

ص: 25

ابن سعد روایت کرده است که فرمود: شما را باد به برده هایتان! برده هایتان! آنان را از آنچه می خورید اطعام کنید و از آنچه می پوشید، بپوشانید، و اگر گناهی مرتکب شدند که ناخوشایندتان است پس آن بندگان خدا را بفروشید و شکنجه شان نکنید(1).

ابن اسحاق نیز در سیره اش و ابن سعد در طبقاتش همین روایت را آورده اند.

کتابهای سنن روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: بزودی پروردگارم مرا به سوی خود فرا می خواند و من اجابت خواهم کرد. من در میان شما دو چیز گرانها میگذارم:

کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، و به تحقیق که خداوند لطیف و آگاه به من خبر داده است که این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند. پس ببینید چگونه پس از من با این دو، رفتار می کنید(2).

و در روایتی دیگر می فرماید: من در میان شما کتاب خدا و عترتم را قرار دادم، این دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند تا وقتی که به آنها تمسک جوئید بعد از من هرگز گمراه

ص: 26

1- طبقات ابن سعد - ج 377/3 .

2- صحیح مسلم ج 1873/4 ح 36 - باب فضائل الامام علی . و همچنین آن را طبرانی در اوسط 262/4 ح 3463، و سیوطی در جمع الجوامع 307/1، و ترمذی در مناقب آل البيت 662/5 ح 3786 و هیشمی در مجمع الزوائد 163/9، روایت کرده اند.

نخواهید شد، پس ببینید چگونه بعد از من با این دورفتار می کنید(1).

و نیز می فرماید: ای مردم! ممکن است به زودی فرستاده پروردگارم به سراغم آمده و دعوت او را اجابت نمایم، پس در بین شما دو چیز گرانبها می گذارم: اول کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، پس آن را دریابید و به آن تمسک جوید. سپس مردم را به پیروی از کتاب خدا تشویق نمود و فرمود: دوم اهل بیتم. شما را به خدا اهل بیتم را از یاد نبرید. شما را به خدا اهل بیتم را از یاد نبرید. شما را به خدا اهل بیتم را از یاد نبرید(2).

و در روایتی دیگر آمده که امام علی با مردم در «رحبه» احتجاج کرد و فرمود: هر کس که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در غدیر خم (روزی که نزدیک آن پیامبر در حجة الوداع سخنرانی فرمود) شنیده بلند شود. پس از طرف سعید، شش نفر و از طرف زید، نیز شش نفر بلند شدند. و شهادت دادند که پیامبر در مورد علی در روز غدیر خم فرمود: آیا پیامبر خدا از مؤمنین شایسته تر نیست؟ گفتند: بله. فرمود: خدایا هر کس من مولای اویم، پس علی مولا و سرور اوست. خدایا دوستانش را دوست و دشمنانش را دشمن بدار(3).

ص: 27

1- مستدرک حاکم، ج 3/109، ترمذی ج 5/663 ح 3788، و مسند احمد ج 3/17.

2- صحیح مسلم باب فضائل امام عملی ج 4/1873 ح 36. و مراجعه شود به سنن نسائی و دار می.

3- مسند احمد ج 1/84.

براء بن عازب می گوید: در حجة الوداع همراه پیامبر بودیم که پیامبر در راه ایستاد و دستور اقامه نماز جماعت داد. پس دست علی را گرفت و فرمود: آیا من نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: آیا از هر مؤمنی نسبت به خودش سزاوارتر نیستم؟ گفتند: بله. فرمود: پس این (علی) سرور کسی است که من مولا و سرور اویم. خدایا دوستانش را دوست و دشمنانش را دشمن بدار. (1).

ابن تیمیه درباره اهل سنت می گوید: اهل بیت پیامبر را دوست دارند و آنها را سرپرست خود قرار می دهند و سفارش پیامبر را که روز غدیر خم فرمود: شما را به خدا اهل بیتم را از یاد نبرید، در بین خود نگه می دارند (2).

بررسی روایات

از بررسی روایات گذشته، چنین نتیجه گیری می کنیم:

روایت بخاری چند مطلب را در رابطه با آینده، می گشاید:

1- حفظ خون مسلمانان.

2- عدم تعهد به مطلب اول.

3- گواهی رسول خدا.

ص: 28

1- مسند احمد - ج 281/4، سنن ابن ماجه 43/1 ح 116.

2- شرح العقيدة الواسطية ص: 244 - 245.

سؤالی که اکنون خود نمائی می کند این است که: چرا رسول خدا در خطبه وداع با امتش، تاکید بر خون مسلمانان وارتداد دارد.

ونه تنها تاکید دارد که آن را ابلاغ می کند و شاهد می گیرد تا اینکه در برابر خداوند به عنوان خیرخواه آمت، برائت خود را به اثبات رساند؟

این تاکید پیامبر، اشاره ای روشن است به گروهی از اصحاب که کارها و اعمالشان، انسان را به هشیاری وحذر وا می دارد. و شاید این تنها نشانه ای است که روایت بخاری آن را در مورد آینده رسالت و اوضاع امت پس از رحلت رسول خدا، به اثبات می رساند. و بی گمان حکومت ابوبکر، عامل مستقیمی بود برای نبردهای مسلحانه میان مسلمانان، که شمشیر خشونت، آن را پایان داد و به عنوان نبرد با مانعین زکات معرفی شد.

واما آنچه را بخاری از خطبه وداع ذکر کرده، جزئی از آن است و بقیه اش را طبق عادت خویش، در میان ابواب گوناگون، پخش کرده است.

مثلاً آن قسمت که مربوط به ربا می شود، آن را در باب «ربا» ذکر کرده و آن قسمت که مربوط به زنان است، در باب ویژه زنان یادآور شده و .. و بدینسان مفهوم کلی خطبه وداع را از بین برده و انگیزه هایش را پراکنده است .

ص: 29

ولی روایت مسلم، روایت کاملتری است که نشانه های روشنی دارد:

1- حفظ خونهای مسلمین.

2- دوری از جاهلیت .

3- پرهیز از ربا .

4- احترام زنان .

5- تمسک جستن به کتاب و سنت .

6- اطاعت حاکمان.

7- حفظ حقوق مسلمین .

8- ابلاغ و گواهی.

اینکه پیامبر امتش را وصیت کند به حفظ خون یکدیگر و محکوم کردن عادات جاهلی و احترام و تقدیر زنان و نگهداری حقوق و پرهیز از ربا، عقلاً مقبول و مطلوب است ولی چیزی که غیر قابل قبول به نظر می رسد، این است که حضرت تاکید کند بر چنگ زدن به کتاب و سنت و اطاعت از حکام! سزاوار بود حضرت تنها تمسک به قرآن را مدنظر قرار دهد، برای اینکه تا آن روز هنوز سنت گردآوری نشده بود و به عنوان یک منبع تشریح معروف نشده بود. و حتی قرآن نیز به طبق روایاتشان - تا آن روز گردآوری نشده بود و جز عدد محدودی از اصحاب ، کسی آن را از بر نمی داشت. لذا چنین می نماید که اضافه

ص: 30

کردن «سنت» از ساختگیهای راویان باشد، گو اینکه روایت دیگری را صحیح مسلم نقل می کند که در آن تنها نام قرآن آمده و اسمی از سنت به میان نیامده است.

و اما اطاعت از حکام، روشن است که از اختراعات و ساختگیهای سیاست است تا راه را برای حاکمان، پس از وفات رسول خدا، بگشاید. و نه تنها این حدیث، که ده ها حدیث را بدین مضمون ساختند تا امت را به اطاعت از حاکمان وادارند هر چند این حاکمان، پرده دران تبهکاری باشند که حرمتهای مردم را هتک می کنند(1).

و آنچه که بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند به فراز اول خطبه وداع مربوط می شود.

ولی فراز دیگری وجود دارد که مهمتر از فراز اول خطبه است. سخنرانی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در جایی ایراد شد که غدیر خم نام دارد و در نزدیکی مدینه واقع شده است و این فراز را بخاری روایت نکرده ولی مسلم و راویان دیگر آن را روایت نموده اند.

ص: 31

1- رجوع شود به بخاری ج 4/60، و مسلم ج 3/1475 و 1476، و سایر کتب حدیث که مالا مال است از دهها حدیثی که اطاعت حکام را واجب می داند هر چند مردم را تازیانه زنند و دارائیهها را به غارت برند. و این که نباید علیه آنان قیام کرد و قیام کننده مستحق اعدام است و از دین اسلام خارج شده است همچنین مراجعه شود به باب امامت از کتاب عقائد السنة و عقائد الشيعة نوشته اینجانب.

و بر سر این موضوع بین سنی و شیعه اختلاف وجود دارد. اهل سنت در آن تردید دارند و به تردید خود در مورد ابعاد و هدف آن اعتراف دارند. اما شیعه آن را از آشکارترین دستوره‌های پیامبر در سفارش امام علی می‌پندارد و تأکید دارد بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مورد حکومت و امامت و سایر امور دین، سفارشی‌هایی کرده که با پیروی از آنها، امت بعد از وفاتش گمراه نمی‌شوند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حجة الوداع به پیروی از کتاب خداوند و اهل بیتش سفارش می‌کند. برای این مسأله دلیل دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و دست‌علی را می‌گیرد و اعلام می‌کند که او یاورش بوده و برای کسی که او را دوست بدارد، دعا و بر کسی که با او دشمنی کند، نفرین می‌نماید و این خود، مسأله را روشن تر می‌کند.

و شاید این بود که دشمنان علی را وا داشت که آنچه را از پیامبر درباره اش شنیده بودند انکار کنند، چرا که تا آن روز قبیله پرستی در قلوب آنان مستحکم بود. چنانکه منافقین نیز که گروه بارزی در جامعه مدنی رسول خدا بودند، پس از وفاتش بیشتر آشکار شدند.

و به نظر می‌رسد که پیمانی بین گروه نژادپرستان و منافقان در رویارویی با علی و یارانش از اصحاب، وجود داشت که با شکست گروه امام علی پایان یافت.

در روایتی آمده است که: امام علی، از دست مردم نزد رسول

خدا شکایت کرد.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در یک سخنرانی به مردم فرمود: ای مردم! هرگز از علی گله ای نداشته باشید چرا که به خاطر خدا و در راه خدا، انعطاف ناپذیر است(1).

بالتبع مردم در اینجا همان گروهی از صحابه هستند که به علی دروغ بستند و نسبت به مکان و منزلتش در نزد پیامبر و والایی مقامش در اسلام، حسادت ورزیدند.

و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این مسأله را با دادن حکم علیه دشمنان امام علی علیه السلام و کسانی که نسبت به او دورو بودند (در ظاهر دوست و همراه علی و در پنهان، دشمن او بودند) از بین می برد تا جائی که خود امام علی می فرماید: پیامبر امی، با من عهد کرد که فقط مؤمن، تو را دوست دارد و تنها منافق است که با تو دشمنی می کند(2).

در روایتی آمده است که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم منافقان را با دو نشان می شناختیم: یکی نماز شب و دیگری دشمنی با علی! این گونه روایات نشان دهنده آن است که گروه دشمن علی از زمان زندگانی پیامبران صلی الله علیه و آله وسلم وجود داشته همانطور که گروه یاری دهنده او نیز از همان

ص: 33

1- مسند احمد بن حنبل، ج 86/3

2- سنن ابن ماجه 42/1 ح 114، باب فضائل اصحاب رسول الله و نیز ترمذی 635/5 ح 3717، و مسلم واحمد.

زمان به وجود آمده است.

ابن تیمیه که دشمن شیعه و تمام مخالفین خط بنی امیه بود اعتراف کرده به این که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در غدیم خم - با گفتن «شما را به خدا اهل بیتم را از یاد نبرید»، نسبت به اهل بیت سفارش کرده ولی بقیه سخن پیامبر در مورد علی را بیان نکرده است!

بالتبع ابن تیمیه آنچه را که خردمندان از سخن پیامبر درک می کنند، نه می بیند و نه درک می کند. او نمی فهمد که این دلیل براحقیت اهل بیت به خلافت و پیروی از آنان است. و چنین درکی از نقش اهل بیت، پس از وفات رسول خدا، شایع شد و ابن تیمیه آن را برگزید و حکومت‌های آل سعود تا امروز از او فرا گرفتند، که متأسفانه مسلمانان دوران نفتی معاصر، چنین دیدگاهی را می پسندند!!

سپاه اسامه

روایات زیادی در مورد سپاه اسامه در کتابهای سنت و تاریخ وارد شده است. ولی این روایات با اینکه بسیار فراوانند اما راز اصرار پیامبر را مبنی بر فرستادن این سپاه به خارج از شهر آن هم در چنان موقعیتی که همه منتظر وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تا بودند، آشکار نمی سازد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که در بستر بیماری بود، مرتب می فرمود:

ص: 34

به سپاه اسامه پیوندید. به سپاه اسامه پیوندید(1).

اصرار زیاد پیامبر بر انجام گرفتن این کار، چند حقیقت را بر ما آشکار می سازد:

اولاً: نیروهایی در راه حرکت این سپاه می ایستند.

ثانیاً: حرکت این سپاه، اهمیت بسزایی در پیشرفت اسلام دارد.

ثالثاً: پیامبر در بیرون رفتن آن از مدینه شتاب می کرد.

رابعاً: حکمت فرماندهی جوانی کم سن و سال بر افراد مسن

صحابه در سپاه مهمی مثل آن چیست؟

بخاری می گوید: وقتی پیامبر اسامه را استخدام کرد حرفهایی علیه او زده شد. پیامبر فرمود: شنیده ام که علیه او حرف زده اید، در حالی که او بهترین مردم نزد من است.

چرا مردم نسبت به انتخاب اسامه اعتراض کردند؟ چه چیزهایی درباره او می گفتند؟

جواب این سؤالها را این روایت به ما نداده ولی روایت دیگری در این مورد توضیح بیشتری داده است.

ابن عمر می گوید: پیامبر سپاهی را به فرماندهی اسامه بن زید فرستاد. مردم این انتخاب را به مسخره گرفتند. آنگاه رسول خدا برخاست و فرمود: شما فرماندهی او را مسخره می کنید همانطور که

ص: 35

پیش از این، فرماندهی پدرش را مسخره کردید. به خدا سوگند او شایسته فرماندهی و محبوبترین مردم نزد من است(1).

روایت دیگری موضع گیری بعضی را که همان تمسخر اسامه و نپذیرفتن فرماندهی اوست، به صورت آشکارتری بیان می کند و این همان موضع گیری است که در برابر فرماندهی پدرش در غزوه موته داشتند.

سوالی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا تمسخر فرماندهی اسامه در حقیقت تمسخر فرمان پیامبر محسوب نمی شود؟

و آیا این موضع گیری فقط به اسامه مربوط می شود یا به اهداف فرستادن او؟ این مسأله چنانکه به نظر می رسد، فراتر از یک مسأله شخصی بوده و قضیه ای مهمتر از اسامه و ارسال او با سپاه می باشد.

روایاتی که در کتابهای اهل سنت به ویژه صحیحین وجود دارد و به موضع گیریهای صحابه و خلفای ایشان مربوط می شود یا معنای کاملی ندارد یا نام اشخاص برده نشده و یا آن رویداد به طور کامل نوشته نشده است.

و هدف از آن تلاش برای در پشت پرده نگاه داشتن حقیقت و ابراز نکردن شبهه ها در مورد افرادی معین است تا از چشم مسلمانان نیفتند. و این مسأله اول و آخر به امین بودن راوی مربوط می شود.

ص: 36

1- صحیح بخاری 19/6، باب بعث أسامة .

عایشه می گوید: پیامبر از بستر بیماری برخاست در حالی که به عباس و یک مرد دیگر تکیه داده بود و آن مردی که عایشه نام او را نبرده علی بود(1).

ابو هریره می گوید: به اندازه دو ظرف حدیث پیامبر را از بر کردم. یک ظرف را منتشر کردم. ولی اگر ظرف دیگر را منتشر کنم گردنم زده می شود.(2).

ابن عباس می گوید: روز پنجشنبه بود که بیماری بر پیامبر شدت گرفت. پس گفت کاغذی بیاورید تا بر آن چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. بعضی با هم درگیر شدند در حالی که درگیری نزد پیامبر شایسته نیست ، گفتند: او را چه شده که هذیان می گوید؟ و به این شکل به سخنش اهمیت ندادند. پس گفت: رهایم کنید. به راستی موقعیتی که من در آنم بهتر از آن چیزی است که مرا به آن دعوت می کنید . آنگاه آنها را به سه چیز سفارش کرد و فرمود: مشرکان را از جزیره العرب خارج کنید وگروه اعزامی را همانطور که من پاداش می دهم پاداش دهید. سومین مطلب را نگفت یا هم گفت ومن فراموش کرده ام!

بخاری درباره کسی که پیامبر را به هذیان گفتن متهم می کند چیزی نگفته. چون هدف از این سخن، طعنه زدن به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

ص: 37

1- بخاری 13/6 - 14، باب مرض النبي ووفاته و نیز طبقات ابن سعد - 232/2 .

2- بخاری - 41/1 کتاب العلم .

و متهم کردن او به حواس پرتی و دیوانگی است.

او از سومین دستور پیامبر نیز نامی نمی برد. آیا واقعاً ابن عباس چیزی نگفته یا خودش سکوت کرده؟ این روایت مشکوک به نظر می رسد.

معلوم نیست ابن عباس مورد سوم را نگفته یا راوی فراموش کرده همانطور که ذکر نکرده کسی که پیامبر را در بستر بیماری مورد طعنه قرار داد، عمر بن خطاب بوده است.

این چنین شکها و شبهاتی در روایات دیگر مثل روایت مربوط به سپاه اسامه نیز دیده می شود زیرا بخاری فقط در روایت می گوید:

پیامبر اسامه را استخدام کرد و مردم در مورد او حرفهایی زدند یا در جای دیگر می گوید: مردم فرماندهی اسامه را به تمسخر گرفتند.

اما بخاری در مورد کسانی که اسامه را مسخره کردند هیچ مطلبی ذکر نکرده است! این امر مساوی است با اینکه نسبت به اختلافهای اصحاب، سخنی به میان نیاید و آن را از جمله محرمات بشمارند و چنانکه کتابهای عقیدتی می گویند این معنی یکی از اصول مسلمة عقیده و آیین است (1).

در هر دو موضوع، انگیزه واقعی، پوشاندن رویدادهای تاریخی

ص: 38

1- ر.ک شرح العقيدة الطحاوية ص 468، و شرح العقيدة الواسطية ص 236، والعواصم من القواصم. و همچنین کتابمان عقائد السنة و عقائد الشيعة، باب «الرجال».

مربوط به اصحاب است تا اینکه چهره آنها در نظر مسلمین، متزلزل نشود، و اطمینان از آنان سلب نگردد و در نتیجه، علیه خط اهل سنت و خط حاکمان، خروج نکنند، چنانکه در این باره بحث خواهیم کرد.

چنانکه همه می دانند، بزرگان صحابه، از جمله ابوبکر و عمر در میان سپاه اسامه بودند، به استثنای امام علی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را در کنار خود باقی گذارد.

اینجا است که نشانه های جدیدی از این رویداد، جلوی رویمان گشوده می شود.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چه انگیزه ای داشت که جوانی همچون اسامه را به ابوبکر و عمر و بزرگان اصحاب، فرماندهی بخشید و اصرار ورزید که اینان باید در اسرع وقت از مدینه، خارج شوند. در حالی که خودش در بستر بیماری بود و هر لحظه ممکن بود که از دنیا برود و هیچ کدام از اصحاب در کنارش نباشند. این امر باعث شد که در صحابه شک و تردید ایجاد شود و به بهانه کم سن و سال بودن اسامه، در بیرون رفتن از شهر درنگ کنند. و شاید این سخن پیامبر که شما اگر در امارت او طعن می کنید مثلاً در امارت پدرش نیز طعن می کردید، اشاره به این باشد که شما مبنایتان بر مخالفت است وگرنه پدرش زید که جوانی کم سن و سال نبود!

بنابراین مردم، در دلهایشان چیز دیگری پنهان کرده بودند و با

تراشیدن بهانه های واهی سعی می کردند از شهر خارج نشوند. اما چرا مردم می خواستند در شهر بمانند؟

پاسخ این سؤال در روایتی است که پیش از این آوردیم. روایت روز پنجشنبه هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خواست برای مردم نامه ای بنویسد تا بعد از او با استفاده از آن گمراه نشوند.

با شنیدن این در خواست در بین مردم، آشوب و غوغا به وجود آمد. بعضی نیز پیامبر را مسخره کردند تا فرصت پیامبر برای نوشتن این نامه تمام شود.

این حادثه برای مردمی پیش آمد که ظاهره عمر آنها را رهبری می کند و همانگونه که، بعداً توضیح خواهیم داد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از آنچه که به زمان بعد از خودش مربوط می شود چیزی را پنهان می کند.

این تردید از آنجا تقویت می شود که پیامبر این موضع گیری در برابر امام علی را در غزوه «تبوک» نیز تکرار می کند و در برابر صحابه، سخنانی را فرمود که در آنها آثار شک و تردید را به وجود آورد.

بخاری می گوید: پیامبر علی را در شهر جانشین خود قرار داده خودش به طرف تبوک حرکت کرد.

علی علیه السلام گفت: آیا مرا در بین زنان و بچه ها باقی می گذاری؟ پیامبر فرمود: آیا دوست نداری که جایگاه تو در برابر من مانند جایگاه هارون در برابر موسی باشد، با این تفاوت که بعد از من پیامبری وجود

شاید صحابه هنگامی که پیامبر، آنها را به بیرون رفتن از شهر امر کرد، این سخن او را به یاد آورده بودند و فهمیده بودند که مسأله ابعاد گسترده تری دارد و فقط به مسأله خروج از شهر محدود نمی شود خصوصاً بعد از اینکه دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام را نگه داشته و فقط بر خروج آنها از شهر اصرار دارد.

همانا فرستادن اسامه به فرماندهی، قصه مهمی را در پیش روی ما قرار می دهد که آن، قضیه برتر دانستن است. برتر دانستن برخی از صحابه بر برخی دیگر و برتر داشتن عمر و ابوبکر بر صحابه بلکه بر تمام است. اگر واقعا پیامبر، ابوبکر و عمر را بر سایر صحابه ترجیح میداد پس چرا اسامه را فرمانده آنان کرد و علی را در شهر نگه داشت؟

از سوی دیگر، اگر پیامبر همانطور که می گویند به خلافت ابوبکر بعد از خودش اشاره کرده، پس چرا در حالی که خودش در بستر بیماری افتاده و هنگام وفاتش فرا رسیده، او را به همراهی با سپاه اسامه امر می کند. (2)؟

ص: 41

1- بخاری - 3/6 باب غزوه تبوک.

2- این اولین بار نیست که پیامبر در برابر عمر و ابوبکر چنین موضعگیری دارد؟ قبلاً نیز آنها را در غزوه ذات السلاسل تحت فرماندهی عمرو بن عاص قرار داده بود. به صحیح بخاری ج 6/5 و ص 209، باب مناقب ابوبکر و شرح روایت در فتح الباری ج 17/7، مراجعه شود.

ابن حجر می گوید: سپاه اسامه دو روز قبل از وفات پیامبر آماده شده بود، و پیامبر از مردم خواسته بود تا آخر ماه صفر به جنگ روم بروند. پیامبر اسامه را خواند و به او فرمود: به طرف قتلگاه پدرت روانه شو. من تو را به فرماندهی سپاه انتخاب کردم پس مردم را وادار به سوار شدن بر اسبهایشان کن. آنگاه پیامبر بیرق را به دست اسامه سپرد. و برای سپاه اسامه، بزرگانی از مهاجرین و انصار را برگزید که از جمله آنها ابوبکر، عمر، ابو عبیده، سعد، سعید، قتاده بن النعمان و سلمه بن اسلم می توان نام برد. سپس درد بر پیامبر افزون شد، پس فرمود: سپاه اسامه را هر چه زودتر اعزام کنید. برخی از صحابه اعتراض کردند، من جمله عیاش بن ابی ریبعه مخزومی، که ابوبکر پس از به خلافت رسیدن، او را فرماندهی بخشید(1).

ابن تیمیه مجبور بودن ابوبکر و عمر به حضور در سپاه اسامه را انکار می کند. اما ابن حجر با آوردن تعداد زیادی روایت، سخن او را رد می کند(2).

در اینجا سؤال دیگری مطرح می شود. چرا ابن تیمیه سعی در انکار وجود ابوبکر و عمر در سپاه اسامه دارد؟

مگر نه وجود آنان در میان سپاه اسامه، اطاعت از پیامبر به حساب می آید و بی گمان مایه شرافت آنها است؟

ص: 42

1- فتح الباری ج 124/8 .

2- فتح الباری ج 124/8 .

چرا ابن تیمیه سعی می کند شرافت اطاعت از پیامبر و جنگ در راه خدا را از آن دو سلب کند؟

ابن تیمیه این موضعگیری را برای رد علامه حلی که از بارزترین علمای معاصر او بود انتخاب کرد. اما در برابر او در ایجاد شک در حدیث ثقلین که در صحیح مسلم آورده، درمانده شد. و این چیزی بود که برای ابن تیمیه در رویارویی با دشمنانش که از علما به ویژه علمای شیعه بودند، پیش می آمد(1).

مسأله دیگری که در اینجا قابل توجه است، آماده کردن سپاه توسط ابوبکر پس از وفات پیامبر و فرستادن آن به روم می باشد. ابن حجر می گوید: و هنگامی که ابوبکر به خلافت رسید، اسامه را آماده اعزام کرد و از او خواست به عمر اجازه اقامت در مدینه را بدهد، پس او اجازه داد(2). دقت کنید!

بین بیماری و وفات

بخاری از ابن عباس روایت می کند که: روز پنجشنبه، چه روز پنجشنبه ای؟

درد بر پیامبر شدت گرفت. پس فرمود: کاغذی بیاورید تا برای

ص: 43

-
- 1- منهاج السنه ج 501/1 ، این کتاب رد کتاب منهاج الکرامه علامه حلی است که درباره اثبات ولایت اهل بیت به نوشته شده است.
 - 2- فتح الباری - ج 124/8 .

شما نامه ای بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. اطرافیان پیامبر با یکدیگر درگیر شدند در حالی که درگیری نزد پیامبر روا نیست. گفتند: او را چه شده که هذیان می گوید. از او خواستند تا مطلب را بر ایشان روشن کند. پس گوش به حرفهایش ندادند. آنگاه فرمود: رهایم کنید. برآستی موقعیتی که من در آن هستم بهتر از آن چیزی است که مرا بدان می خوانید و آنها را به سه چیز سفارش کرد و فرمود: مشرکان را از جزیره العرب خارج کنید. نیروهای اعزامی را همانگونه که من پاداش میدهم پاداش دهید. مورد سوم را با او نگفت یا من فراموش کرده ام!

در روایت دیگری آمده: پیامبر به خانه حاضر شد. چند مرد هم آنجا بودند. پیامبر فرمود: بیائید برایتان چیزی بنویسیم تا بعد از من گمراه نشوید. بعضی گفتند: که درد و بیماری بر پیامبر غلبه کرده. شما قرآن را دارید. قرآن برای ما کافی است.

در بین آنها اختلاف و درگیری پیش آمد. بعضی می گفتند: برای پیامبر کاغذی بیاورید تا وصیت خود را بنویسد و بعضی با آن مخالفت می کردند. تا اینکه اختلاف در بین آنها شدت گرفت. به خاطر همین، پیامبر به آنها فرمود: برخیزید.

ابن عباس می گوید: مصیبت، بالاترین مصیبت همین بود که به خاطر اختلافها و سروصداهایشان، نگذاشتند پیامبر بر ایشان، آن

کتاب را بنویسد(1).

در روایت دیگری که از ابن عباس نقل شده، آمده است: هنگامی که بیماری پیامبر شدت گرفت فرمود: کاغذی بیاورید تا برایتان نامه بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. عمر گفت:

همانا بیماری بر پیامبر چیره شد، کتاب خدا برای ما بس است. در بین مردم اختلاف و سروصدا به وجود آمد. پیامبر فرمود: از اینجا بروید که درگیری نزد من شایسته نیست.

ابن عباس هم خارج شد و گفت: همانا مصیبت، بالاترین مصیبت، همین است که مانع شدند، پیامبر آنچه را می خواست برایشان بنویسد(2).

قرطبی و دیگران می گویند «کاغذ بیاورید» یک دستور است و بر مأمور واجب است تا در اطاعت از دستور تلاش کند. اما عمر و گروه همراه با او معتقد بودند که این کار واجب نیست بلکه فقط برای راهنمایی به وضع بهتر است. به خاطر همین از مجبور کردن پیامبر به کاری که در آن حالت برایش سخت بود، امتناع ورزیدند و دو سخن

ص: 45

-
- 1- بخاری، کتاب العلم 39/1، و کتاب المرضی 12/6 - مسلم کتاب الوصیه 1259/3 ح 22. مسند احمد ج 1/325.
2- بخاری - 156/7، مسلم - 1259/3 ح 22.

خدا «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ. (1)» و «تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ. (2)» را یاد آوری می کردند.

خطابی می گوید: مخالفت عمر به خاطر این بود که اگر حضرت صریحاً مطلبی را می فرمود، دیگر فضیلتی برای علما نبود و اجتهاد به کار نمی آمد!

ابن الجوزی می گوید: عمر از این ترسید که چون پیامبر هنگام نوشتن در حال بیماری بوده، منافقان بهانه ای برای اعتراض به آن بدست آورند.

ابن حجر در رابطه با سخن ابن عباس که می گوید: «مصیبت، کامل مصیبت آن بود که بین رسول الله و نوشتن مقاله اش، مانع شدند»، چنین حاشیه می زند: مطلب آنچنان نیست که از ظاهرش بر می آید، بلکه ابن عباس این سخن را هنگامی که چنین حدیث را می خواست بازگو کنند، بر زبان می راند، و ابن تیمیه در ردّ بر رافضی «حلی»، همین نکته را یاد آور شده است. و اینکه لازم است این حدیث را بر غیر ظاهر آن حمل کنیم، به خاطر این است که راوی حدیث که عبیدالله بن عباس است جزء تابعیان می باشد و از طبقه دوم روایات است که اصل جریان را شاهد نبوده، زیرا مدتی پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به

ص: 46

1- سوره انعام : 38.

2- سوره نحل: 89.

دنیا آمده است و پس از مدتی طولانی این حدیث را از ابن عباس شنیده است(1).

عایشه روایت کرده که رسول خدا در حال احتضار فرمود: خدا لعنت کند یهود و نصاری را که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند(2).

روایت شده است که به عائشه گفته شد: علی وصی پیامبر بوده است. عایشه گفت: چه وقت پیامبر او را وصی خود قرار داد، در حالی که بالش او به سینه من چسبیده بود (یا گفته است که در کنار من بود) پس دستور داد طشت برایش بیاورند. و چیزی نگذشت که در آغوش من جان داد.

پس چه وقت سفارش علی را کرده بود(3)؟!؟

از عایشه نقل شده که هرگاه رسول خدا بیمار می شد، معوذتین «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» را می خواند و بر خود فوت می کرد و دست بر جای درد می مالید. و هنگامی که دچار بیماری مرگ شده بود، من پیوسته معوذتین را می خواندم و بر او فوت

ص: 47

1- ر.ک فتح الباری ج 169/1 بهر حال این سخن ابن حجر باب شک و تردید را در طرق روایت نزد اهل سنت میگذشاید.

2- صحیح بخاری 13/6 و 14، صحیح مسلم - 376/1 ح 20 و 21.

3- بخاری 3/4، مسلم - 1257/3 ح 19.

می کردم و دست پیامبر را بر روی خودش می مالیدم .. و همان زنان پیامبر اجازه داده بودند که آن حضرت روزهای آخر عمر را در منزل عایشه به سر ببرد زیرا میدانستند که او بسیار به عایشه محبت می ورزد و با او آرامش بیشتری دارد. (1)!!

در منزل عایشه، مرض بر پیامبر شدت گرفت و همواره می گفت: از هفت کوزه تازه بر من آب بریزید تا اینکه با مردم بتوانم صحبت کنم. سپس در حالی که سرش را بسته بود و مردم بر او آب ریخته بودند، از منزل خارج شد و به مسجد رفته) بر فراز منبر بالا

رفت و گفت: ای مردم! من اگر می خواستم برای خود دوستی بگیرم، هر آینه ابوبکر را دوست صمیمی خود قرار می دادم و این برادری، برادری اسلام است. در مسجد هیچ اتافی را باقی نگذارید جز اتاق ابوبکر من قبل از شما می روم ولی بر شما گواه خواهم بود و من به خدا هم اکنون دارم حوضم را به در قیامت می بینم . به من کلید تمام گنجینه های زمین داده شده و به تحقیق من ترس ندارم که پس از وفاتم، مشرک شوید ولی در امر دنیا بر شما می ترسم که نکند در آن به رقابت با یکدیگر پردازید. (2)؟

ص: 48

1- بخاری - کتاب المغازی - باب مرض النبی ووفاته 1376.

2- بخاری ج 14/6 . کتاب المغازی - باب مرض النبی - وکتاب فضائل الصحابه ، باب فضل ابی بکر . مسلم - 1795/4 ح 30.

از عایشه نقل شده که گفت: رسول خدا در حال مرضش به من گفت: پدرت ابوبکر را برای من فراخوان. می خواهم مطلبی را بنویسم تا پس از من کسی چیزی را برای خود آرزو نکنند و کسی نگوید که من از دیگران سزاوارترم.

نه خدا قبول دارد و نه مؤمنین کسی را جز ابوبکر. (1)!!

هنگامی که بیماری بر پیامبر بقدری شدت گرفته بود که نتوانست از منزل خارج شود، دستور داد که ابوبکر برای مردم نماز جماعت برپا کند. عایشه گفت: ای رسول خدا! ابوبکر انسان رقیق القلبی است و اگر به جای تو به نماز برخیزد، صدایش به تمام مردم نخواهد رسید (یعنی مردم از او نمی شنوند) حضرت رسول گفت: شماها دوستان یوسفید؟ دستور دهید ابوبکر با مردم نماز بخواند (2).

از عایشه نقل می شود که گفت: وای! سرم درد می کند! پیامبر گفت: این در حالی است که من زنده ام و برای تو طلب آمرزش می کنم و دعا برایت میکنم! عایشه گفت: وای بر من! به خدا قسم خیال می کردم تو منتظر مرگم هستی! پیامبر گفت: بلکه من می گویم وای بر سرم! من نیت کردم در پی ابوبکر بفرستم و او را وصی خود قرار دهم

ص: 49

1- صحیح مسلم 1857/4 ح 11- کتاب فضائل الصحابه - باب فضل ابی بکر - بخاری ج 100 / 9 - کتاب الاحکام - باب الاستخلاف.

2- صحیح مسلم 313/1 ح 95، کتاب الصلاة - باب استخلاف الامام اذا عرض له عذر .

اگر بخواهیم این روایت‌های مربوط به بیماری و رحلت پیامبر را مورد بررسی قرار دهیم، به نتایجی می‌رسیم که ممکن است برخی از نقاط پیچیده مربوط به وصیت پیامبر را بر ما روشن سازد. مثلاً روایت ابن عباس را که مربوط به درخواست پیامبر می‌شود از اینکه می‌خواهد برای مردم مطلبی را بنویسد که پس از وفاتش گمراه نشوند، اهل سنت در برابر این روایت، سیاست مشروع جلوه دادن آن روش را پیش گرفتند و بر آن رفتارهای متناقض با روح اسلام و عقل را که اصحاب و پیشاپیش آنان عمر، آن را در برابر پیامبرشان نشان دادند، صحنه گذاشتند که از خلال سخنانشان، ملاحظه کردیم، و چنان که متوجه شدیم این توجیه‌گرایی‌ها، انگیزه اصلیش، ویران ساختن هرگونه تلاش است از سوی تفسیرکنندگان حدیث بگونه‌ای که صحابه را زیر سؤال ببرد هر چند به صورت یک انتقاد ساده باشد، تا اینکه سیمای آنان در دید مردم لکه دار نگردد و الگو بودنشان از بین نرود و شخصیتشان آلوده نگردد، هر چند این تلاش مساوی باشد با زندانی کردن عقل و در غل و زنجیر قرار دادن خرد؛ چرا که عقل نزد آنان چندان اهمیتی ندارد، و اگر واقعاً مورد احترامشان بود، هرآینه آن همه قانون ساختگی درست نمی‌کردند که مردم را از فرورفتن در

اختلافات اصحاب یا تحقیق نمودن پیرامون روایتهایی که منسوب به حضرت رسول است و ویژه اطاعت از حاکمان می باشد، منع کنند که بی گمان آن احادیث، متناقض با قرآن است هر چند از نظر آنان، صحیح می باشد. (1)!!

ابن حجر نقل می کند که هدف از کتاب در حدیث ابن عباس همان تعیین خلیفه است. (2)

عیاض می گوید: معنی کلمه «هجر» که عمر گفته ناسزا گوئی است. گویند: «هجر الرجل» هذیان گفتن است و معنی «اهجر» ناسزاگوئی است. (3)

اگر معنی کلمه «هجر» به این صورت باشد آیا روا است که صحابی، آن را به پیامبر خود بگوید؟

ابن حجر می گوید: چنین چیزی برای پیامبر غیر ممکن است چون او معصوم است چه در حال سلامتی و چه در حال بیماری. خدا در قرآن می فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (4) و همانا او هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید.

ص: 51

1- ر.ک - کتابمان العقل المسلم، و کتاب العواصم من القواصم .

2- فتح الباری - 108/8 .

3- همان .

4- سوره نجم: 3.

آیا عمر نمی دانست که پیامبر معصوم است!؟

ای کاش اهل سنت برای توجیه موضعگیری های اصحاب، به قرآن روی می آوردند، چنانکه ابن حجر، اینچنین موضعگیری عمر را از رسول خدا، توجیه کرد. اگر چنان می کردند، بی گمان برای همیشه، راه را در برابر سیاست می بستند؛ چرا که سیاست

موضعگیری های اصحاب، به بهترین وجهی مورد استفاده قرار داد و از رویدادهای سقیفه و مواضع عمر و عثمان، قوانین رابطه میان حاکم و محکوم را بنیان نهاد. (1)

ولی بهر حال این استدلال ابن حجر از یه، خیلی تصادفی است زیرا او هم از سایر اهل سنت تبعیت کرد و کردارهای اصحاب را بر اساس سیاست و بر اساس اینکه همه آنان عادل و مجتهدند، توجیه و تاویل نمود. (2)

حق این است که موضعگیری عمر، مصیبت بزرگی بود که مسیر اسلام را منحرف کرد و امت را در برابر حاکمان و فقها و هوا پرستان سردرگم نمود. و این کردار هرگز دلیل خوبی و حسن نیت آن مرد نیست، چنانکه فقیهان توجیه گر، توجیه می کنند بلکه از سیاستش به

ص: 52

1- در فصلهای آینده، این موضوع را روشن خواهیم ساخت .

2- مراجعه کن به العواصم ص 55 و کتب عقائد اهل سنت، عدالت اصحاب را جزء عقیده خود می دانند.

حساب می آید. و هرگز عقل نمی پذیرد که اینچنین رفتاری را از عمر، رفتاری خیر خواهانه، بدانیم. چه خیرخواهی در مخالفت با پیامبر وجود دارد؟ و اگر او را مجتهد بدانیم، آیا حق دارد در برابر امر رسول خدا اجتهاد کند؟!

و این سخن عمر که گفت: «ما را کتاب خدا بس است»، سخنی است مغرضانه، چرا که او هیچ وقت حافظ کتاب خدا نبوده و احکامش را نمی دانسته، هر چند ساختگان حدیث و فقیهان توجیه گر، تلاش کردند صفت فقیه مجتهد را به او ببخشند. و دلیل نادانی او به قرآن، همین بس که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ادعا کرد که هرگز پیامبر نمرده و آنان که می گفتند پیامبر مرده است را تهدید کرد، و این موضعگیری دلیل بر نادانی او است نسبت به نقش پیامبر و وضعیت رسالت. جالب اینجا است که چنین موضعگیری منحصر به شخص عمر بود تا اینکه ابوبکر به او رسید و آیه را برای او خواند و.. «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (1). و او در جواب گفت: گویا اولین بار است که چنین آیه ای را می شنوم! (2)

این موضعگیری عمر و همدستانش، اشاره دارد به این واقعیت که: گروهی از اصحاب مخالف بودند با نوشتن وصیت از سوی رسول

ص: 53

1- سورة آل عمران : 144.

2- به سومین فصل این کتاب رجوع کنید .

خدا، موضعگیری این گروه، به خاطر این است که یقین داشتند که نوشتن وصیتنامه، به نفعشان نیست، زیرا هرگز معقول نیست که امتی، مخالفت ورزد با نوشتن وصیت پیامبرش در حال احتضار با علم به اینکه آن پیامبر، آخرین رسولان الهی است و بی گمان در این صورت نیاز به چنین وصیتی چندین برابر بیشتر و سرنوشت سازتر خواهد بود.

اکنون این سؤال خود نمائی می کند: چرا پیامبر پذیرفت که وصیتنامه ننویسد و همه را از پیش خود راند؟ آیا سزاوارتر نبود که پیامبر بر نوشتن آن کتاب اصرار ورزد چرا که مربوط می شود به سرنوشت اسلام و مسلمین؟

گروه مخالف نوشتن وصیت، مطمئن بود که نمی تواند بین پیامبر و وصیتش فاصله بیاندازد، و بی گمان نمی تواند رسول خدا را که مؤید از سوی پروردگار متعال است از انجام فریضه اش و وصیت به امتش باز دارد، چرا که وصیت، جزئی از پیغامش می باشد و این پیغام، اصل و اساس فعالیتش است که به خاطر آن بر انگیزته شد.

ولی فرقی هست میان اینکه پیامبر وصیتش را بنویسد یا آن را شفاهاً ابلاغ کند.

اگر پیامبر آن را نوشت، تا روز رستاخیز حجتی بر مخالفین خواهد بود و تحریف آن تقریباً غیر ممکن است. ولی اگر شفاهی

باشد، مجال برای توجیه و تحریف کردن باز است، زیرا تحریف سخن آسان تر از تحریف نوشتار است. و این بود انگیزه گروه عمر که می خواست جلوی نوشتن وصیت بگیرد نه اینکه از اصل آن بتواند جلوگیری کند، و چنین هم شد.

نقش عایشه

ملاحظه می شود، بیشتر روایاتی که اختصاص به دوران احتضار رسول خدا دارد. اگر نگوئیم همه اش - از زبان عایشه، روایت شده. و چنین امری، سؤالهای گوناگونی را بر می انگیزاند.

نخستین سؤال: چرا تنها عایشه این روایت ها را نقل می کند، نه دیگر زنان پیامبر؟ و پاسخ به این سؤال، ما را به بررسی دو حقیقت که مربوط به عایشه است، وا می دارد:

1- فضایل عایشه و موقعیتش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

2- موضعگیری های عایشه نسبت به امام علی.

در مورد فضایل عایشه، چنانکه بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند، همه از زبان خودش نقل شده، یعنی خود او درباره خویشتن، فضیلت نقل می کند مانند ابو هریره که خود فضایل خویش را به زبان می آورد. و این مطلب از نظر عقلی، مردود است زیرا

لازمه فضائل این است که از زبان دیگران باشد نه خود انسان برای

خویش فضایل بتراشد، چنانکه در فضائل و مناقب امام علی ملاحظه می شود که بسیاری از اصحاب، آنها را نقل کرده اند نه خود آن حضرت.

از این که بگذریم اگر با دقت، فضایل عایشه مورد بررسی قرار گیرد، به این نتیجه خواهیم رسید که این احادیث هیچ اشاره ای به فضیلت و بزرگواری او ندارد بلکه بر عکس آن است.

مثلاً بیاید با هم روایتهایی که از زبان عایشه، نسبت به حسدورزیش در مورد خدیجه و دیگر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده، مورد نقد قرار دهیم.

مسلم از عایشه نقل می کند که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خدیجه را یاد کرد پس من حسد ورزیدم و گفتم: چه شده است که از پیرزنی از پیر زنان قریش که دارای گونه هایی قرمز بود، اینقدر یاد می کنی، او که مرده است و خداوند به تو بهتر از او عطا کرده است! تا اینجا روایت مسلم تمام می شود ولی در روایت دیگری، پیامبر در پاسخش می فرماید: نه، به خدا قسم، هرگز خداوند بهتر از او به من نداده است.

و همچنین عایشه روایت می کند: بر هیچ یک از زنان پیامبر آنقدر حسد نورزیدم مانند حسد نسبت به خدیجه، زیرا پیامبر

بسیار او را یاد می کرد، هر چند هرگز هم او را ندیده بودم. (1)

این خود ردی است کافی بر عایشه و دلیلی است بر برتری خدیجه. و مگر چه خدمتی عایشه برای رسالت پیامبر انجام داد و چه از خود گذشتگی داشت که از خدیجه برتر باشد؟ او بی گمان کاری نکرد جز آنکه مقدار زیادی از احادیثی را نقل کرد که در خدمت خط بنی امیه بود و آنان را بر اهل بیت، پیروز گردانید!

حال بیا و سخن فقیهان توجیه گر را در مورد آن روایت ملاحظه کن :

نوی شارح صحیح مسلم می گوید: حسد ورزی برای زنان اشکالی ندارد و هیچ گناهی برای آنان حساب نمی شود چرا که طبیعتشان چنین آفریده شده!! ولذا رسول خدا، عایشه را از آن بر حذر نداشت و نهی نکرد. (2)!!!

قاضی گوید: من بنظرم این جسارت عایشه به خاطر کودکی او بوده و شاید آن روز بالغ هم نشده باشد. (3)!!!

پس اگر اهل سنت، جسارتهای عایشه را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به خاطر کودکیش می دانند، دیگر مواضعش را چگونه توجیه می کند؟

ص: 57

1- صحیح مسلم 1889/4 ح 76، کتاب فضائل الصحابه - باب فضائل خدیجه .

2- شرح صحیح مسلم 202/15 باب فضائل عایشه .

3- همان.

و آیا کم سنی باعث می شود که با پیامبر چنان بر خوردهای بی ادبانه‌ای داشته باشد؟!

و در روایتی بیندیش که می گوید: عایشه هر وقت از پیامبر خشنود بود به نام او سوگند می خورد و هر وقت از او خشمگین می شد به نام ابراهیم قسم می خورد یعنی اگر از پیامبر خشمگین می شد اسم او را بر زبان نمی آورد. (1)

آیا این رفتار به همسر پیامبری سزاوار است؟!

و مگر می تواند از رسول خدا، ناراضی و خشمگین باشد؟!

در فقه اهل سنت، چه حکمی دارد کسی که از رسول خدا، ناراضی است؟!

اینچنین رفتاری از هیچ زنی روا نیست جز اگر کودکی نادان باشد که در کنار رسول خدا، بازی کند! یا چنانکه روایات می گویند در حضور پیامبر با دختران بازی کند. (2)

ص: 58

1- مسلم : 1890/4 ح 80.

2- مسلم 1890/4 ح 81، از عایشه روایت می کند : در خانه اش (خانه پیامبر) با دخترها بازی می کردم. دوستانم می آمدند و از پیامبر مخفی می شدند. و پیامبر از دیدن آنها خوشحالمی شد. آیا پیامبر آنقدر فراغت داشت که به نگهداری از عایشه در کودکی و بازی با او پردازد؟ آیا اشتیاق رسول به عایشه آنقدر از حد گذشته بود که او را مجبور به ازدواج با او در این سن کم کرد؟ در طبقات ابن سعد ج 58/8 مطلبی آمده است که از آن استفاده می شود عایشه هنگام ازدواج با پیامبر بیوه بود ابن سعد نقل می کند : پیامبر عایشه را خواستگاری کرد ابوبکر گفت : یا رسول الله من! او را به ازدواج مطعم بن جبیر در آورده ام صبر کن تا از آنان باز پس بگیرم و سپس وی را از آنان در خواست کرد، شوهرش او را طلاق داد و سپس به ازدواج پیامبر در آمد.

مسلم به نقل از عایشه می گوید: زنان پیامبر فاطمه را نزد او فرستادند در حالیکه کنار او دراز کشیده بود. فاطمه به پیامبر گفت: با زنان به عدالت رفتار کن (عایشه را به زنان دیگر ترجیح نده). پیامبر گفت: آیا نمی خواهی چیزی را که من دوست دارم دوست داشته باشی؟
فاطمه گفت: بله. پیامبر گفت: پس این (عایشه) را دوست داشته باش.

بعد از آن زنان پیامبر دختر جحش را نزد پیامبر فرستادند تا از او بخواهد که بیشتر با آنها به عدالت رفتار کند و عایشه را بر آنها ترجیح ندهد. بعد علیه عایشه حرفهائی زد و به او توهین نمود.

پیامبر نیز ساکت بود. ناگهان عایشه بر زینب وارد شد و آنطور که روایت از زبان خود عایشه می گوید: من هم به تندی پاسخ او را دادم و دست از او برداشتم تا اینکه بر او چیره شدم. (1)

وقتی بدقت این روایت را بررسی کنیم می بینیم که چقدر پیامبر را تحقیر نموده و او را مردی نشان داده که با زنان و مشکلات آنها مشغول است و به آنها دلبستگی دارد و آنقدر دلباخته دختر ابوبکر شده

ص: 59

که اتاق او را ترک نمی کند و از بودن در کنار او خسته نمی شود.

چگونه از پیامبر خواسته شده که به عدالت رفتار کند در حالیکه خودش برای تحقق آن بین مردم بر انگیزته شده است؟

اگر پیامبر از تحقق عدالت در میان زنان ناتوان بود و عایشه را بیشتر از بقیه به خود نزدیک کرده بود، پس باید از تحقق عدالت بین مردم ناتوان تر باشد.

این درگیری میان دو تن از همسران پیامبر، در حضور آن حضرت، و بی اعتنائی وی تا آنجا که با تبسم به زینب می گوید: همانا او دختر ابوبکر است! دلیلی است بر سستی حضرت و اصرار وی بر اینکه عایشه را بر دیگران مقدم بدارد و به سایر بانوانش، ستم روا دارد. چگونه می توانیم چنین رفتاری را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نسبت دهیم؟

بار خدایا! ما را مؤاخذه مفرما. ولی چه باید کرد که روایات آقایان چنین است.

در روایت دیگری از زبان عایشه بنگریم که نشان دهنده اندازه مشغولیت با او حتی در شبهایی است که مخصوص زنان دیگر بوده. روایت می گوید: گاهی پیامبر احوال زنانش را می پرسید امروز من کجا هستم؟ فردا کجا هستم؟ (برای طولانی تر نمودن روز عایشه) (1)

ص: 60

1- صحیح مسلم، 4/1893 ح 84 باب فضائل عایشه، صحیح بخاری - 37/5 باب فضائل عایشه .

پیامبری که این روایت به ما نشان می دهد جز یک عاشق آشفته حال نیست و بر زبانش فقط اسم عایشه جاری است. و در دل وی نیز کسی بجز او جا ندارد. علاقه اش به زنان دیگرش علاقه ای سرد و بی ارزش است. فقط علاقه اش به عایشه دارای ارزش و اثر می باشد. چگونه یک مسلمان به پیامبری با این شکل رسوا و زشت راضی می شود؟!

این روایت چنانکه خود عایشه تأکید دارد، ساعاتی قبل از وفات حضرت بوده، یعنی عمر پیامبر از شصت سالگی گذشته بود و عایشه فقط هیجده سال داشت! آیا معقول است پیر مردی به این سن تا این حد وابسته به زنان باشد؟

عایشه در ادامه روایت می گوید: در یکی از روزها که نوبت آن بود که به خانه من بیاید، در آغوش من از دنیا رفت! (1) چقدر این روایتهای دروغین، شخصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را تحقیر می کند و حضرتش را کوچک می نماید. والعیاذ باللہ - تا جایی که

ص: 61

1- از این پس روایتهای زیادی را نویسنده محترم از زبان عایشه نقل می کند که متأسفانه همهماین روایت ها را از معتبرترین کتاب اهل سنت (صحیح بخاری و صحیح مسلم) در بابفضایل عایشه، نقل می کند، که بقدری این روایت ها زشت و نارواست و بدترین و زشت ترین اهانت ها را به مقام شامخ والاترین انسان و عظیم ترین مخلوق خداوند، رواداشته که ما حتی از ذکر آن هم معذوریم، چه رسد به اینکه آنها را بررسی و تحقیق کنیم؟ (مترجم).

دامن عایشه در آخرین لحظات حیاتش - تکیه گاه او می شود!

بهرحال، وقتی روایات عایشه را بررسی می کنیم، به این نتیجه می رسیم که این روایت ها نه تنها هیچ فضیلتی را برای او نشان نمی دهد، بلکه بیشتر او را رسوا و مفتضح می سازد و از سوی دیگر، مقام و منزلت پیامبر را آنچنان پایین می آورد که از درجه یک انسان معمولی نیز پایین تر و پست تر می شود (پناه می بریم به خدا)، و برای ما روشن می شود که انگیزه نقل چنین روایتی - بزرگ جلوه دادن شخص عایشه نیست به آن نسبت که آن خط را می خواهد حاکم کند.

ساختن و پرداختن چنین روایاتی، دلیل روشنی است براینکه شخصیت عایشه در نظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن شخصیتی متزلزل است، و هرگز پیامبر از او راضی و خشنود نبوده است. و اگر واقعا پیامبر از عایشه راضی بود، هیچ نیازی به ساختن چنین روایاتی نبود که قبل از رسوا کردن وی، پیامبر را رسوا سازد! و چرا عایشه نگذاشت که دیگران فضایلش را نقل کنند و مناقش را شمارش نمایند. در هر صورت - چنان که واضح است - یا عایشه چنین روایتی را ساخته و یا از زبان او ساخته اند.

حال بگذارید، لحظه ای در فضایل خدیجه بیاندیشیم. از زبان امام علی نقل شده که گفت: رسول خدا را شنیدم که میگفت: بهترین زنان مریم بنت عمران است. و بهترین زنان خدیجه بنت

خوید است. (1)

ابوهریره نقل می کند که روزی جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله! این خدیجه است که نزد تو می آید، پس از سوی پروردگارش، و از سوی من بر او درود و سلام فرست، و او را بشارت به منزلی در بهشت بده که نه سروصدا و نه خستگی در آن است. (2)

عایشه گوید: رسول خدا، خدیجه را به منزلی در بهشت بشارت داد. (3)

و همچنین می گوید: هرگاه رسول خدا گوسفندی سر می برید، می فرمود: مقداری از آن را برای دوستان خدیجه بفرستید؛ پس روزی آن حضرت را به خشم آوردم و گفتم: باز هم خدیجه! رسول خدا فرمود: محبت او به من تزریق شده است. (4)

هان! اینها فضایل خدیجه است که از زبان دیگران و حتی از زبان شخص عایشه نقل می شود و نشان می دهد که خدیجه، برتر و افضل از عایشه است.

هان! این رسول خداست که خدیجه را به خانه ای در بهشت، بشارت می دهد نه عایشه را.

ص: 63

1- صحیح مسلم 1886/4 ح 69 - فضائل خدیجه ام المؤمنین . وبنگر فضایل فاطمه را .

2- مسلم 1887/4 ح 71 .

3- مسلم - 1888/4 ح 73 .

4- مسلم - 1888/4 ح 75 .

هان! این رسول خداست که حتی پس از وفات خدیجه ، نسبت به او وفادار می ماند و دوستان و خویشانش را مورد عنایت خویش قرار می دهد تا جایی که عایشه را به خشم می آورد!

هان! این رسول خداست که تصریح می کند به اینکه محبت خدیجه به او تزریق شده است.

هان! این جبرئیل امین است که از سوی خدای سبحان ، درود و سلام بر خدیجه می فرستد، و این قبل از ازدواج رسول خدا با عایشه بوده است.

با مقایسه روایاتی که درباره خدیجه نقل شده و روایاتی که عایشه درباره خودش نقل می کند، به این نتیجه می رسیم که فضایل خدیجه ، حقیقت دارد ولی فضایل عایشه ، ساختگی است.

و همچنین بر ما روشن می شود که خدیجه را مقامی بزرگ و والا است در نظر رسول خدا ولی عایشه نه!

عایشه - چنانچه از روایات اهل سنت بر می آید - کودکی بود که وقتی رسول خدا، از دنیا رفت، بیش از هیجده سال نداشت، پس چگونه برای کسی در سن و سال او، ممکن است که وارث این همه علم و دانشی را که به وی نسبت می دهند، باشد، در حالی که سالهای عمرش را با پیامبر در حال شک و تردید و حسد و عشق ورزی! گذرانده است ، چنانکه روایات قوم از زبان خودش نقل کرده اند؟

و چگونه ممکن است که پیامبر، زنی را در این سن و سال، امین خود در علوم آسمانها قرار دهد؟ آیا این امر، متناقض با سخن رسول خدا نیست که می فرماید: « هرگز ملتی رستگار نمی شود که یک زن بر او حکومت کند. (1)»

گفته شده است که عایشه چهل هزار حدیث از رسول خدا، روایت کرده! پس چگونه در این مدت کوتاهی که با رسول خدا بوده، این همه حدیث را درک کرده و از بر کرده است؟! گویا عایشه هم مانند ابوهریره، روایت های بسیار زیادی را از زبان رسول خدا نقل کرده در مدت کوتاهی که اصلاً این مدت با آن مقدار روایات، متناسب نخواهد بود!

مطلب فراتر از عایشه و ابوهریره است. این خطی است که می خواهد بر امت، حکومت کند. و این مطلب روشن می شود، وقتی موضع گیری عایشه را از امام علی مورد بررسی قرار دهیم و رویداد « افک » را ریشه یابی کنیم و عداوت عایشه را از آن روز با امام علی علیه السلام، آشکار ببینیم، آنجا که امام به پیامبر عرض کرد: « ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم! ازدواج با زنی دیگر کن که زن بسیار است »

آری! عایشه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در کنار پدرش، ایستاد و علناً با امام و یارانش، اعلام دشمنی کرد و همچنین با فاطمه

ص: 65

زهره که به خاطر میراثش با پدر عایشه برخورد داشت و با او قهر کرد و در حالی که بر او خشمگین بود، از دنیا رفت.

و تردیدی نیست که امام الگوی خط اهل بیت بود که با جبهه نژاد پرستان و منافقین، پس از وفات رسول خدا، به خاطر خلافت، برخورد داشت. و هنگامی که ملاحظه کنیم، عایشه همواره در خط مقابل علی بود، ریشه های موضعگیری عداوت‌مندان با امام بر ایمان آشکار می شود.

نقش عایشه در رویارویی با امام، به صورت آشکار، در زمان امام و پس از کشته شدن عثمان، مشخص می شود. و علت آشکار نشدن این عداوت در دوران ابوبکر و عمر، این است که در آن زمان، خط امام پوشیده و پنهان مانده بود.

بهر حال، پس از سلطه امویان و حکومت کردن خط بنی امیه، و بعد از رویداد صفین، موضعگیری های عایشه نسبت به حضرت علی علیه السلام، به نفع آن خط، استعمار شد. چنانکه شخصیتش به عنوان همسر رسول خدا نیز خوب استعمار شد که آن خط را مشروع جلوه دهد و بدینسان از زبانش روایتهای زیادی ساخته شد، چنانکه شخصیت ابوهریره و ابن عمر نیز پس از آن به نفع خط اموی، استعمار شد. (1)

ص: 66

1- زندگی ابن عمر و ابوهریره را در کتابهای تاریخی و کتابهای سنن مورد بررسی قرار دهید.

از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم: ویژگی عایشه در روایت کردن احادیث دوران احتضار رسول خدا، امری است از قبل پیش بینی شده و انگیزه آن منحصر است در کوبیدن وصیت رسول خدا و فرمایشاتش که پیش از رحلت بیان فرمود تا امت را از گمراهی نجات بخشد. و بهر حال عایشه دارای تمام ویژگیهایی است که می‌تواند خط بنی‌امیه را در رویارویی با خط اهل بیت، پشتیبانی کند.

و این ویژگیها خلاصه می‌شوند در:

* نزدیک بودن با رسول خدا.

دشمنی با امام علی علیه السلام.

* دختر نخستین خلیفه .

* موضعگیریهایش با همسران رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم.

* نوجوانی.

و در میان تمام همسران پیامبر ، کسی جز عایشه نیست که دارای چنین ویژگیهایی باشد، و همانا موضعگیریها و رفتارهایش در زمان زندگی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم، او را کاندید برای چنین نقشی می‌کند. (1)

ص: 67

1- به تفسیر دو سوره احزاب و تحریم در کتابهای تفسیر مراجعه شود. بخاری 100/4 ، روایت می‌کند که پیامبر به خانه عایشه اشاره کرد و گفت: فتنه از اینجا به پا می‌شود و این سخن را سه بار تکرار کرد از آنجا که شاخ شیطان بیرونمی‌آید. مراجعه شود به باب خانه های زنان پیامبر و مراجعه شود به صحیح مسلم ج 4/2229 ح 48 در روایات متعددی آمده است که پیامبر به عایشه فرمود: هشدار! که سگهای «حوأب» بر تو پارس می‌کنند. « حوأب » چاهی است در راه بصره که از آنجا عایشه برای جنگ با امیر المؤمنین علی علت عبور کرد. (الصواعق المحرقة ابن حجر هیثمی).

از اینجا آشکار می شود که اهمیت دادن به روایت عایشه خصوصاً روایات مربوط به وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ما را به سوی حقیقتی که درباره آن بحث می کنیم، پیش نمی برد و ما را به پوشاندن خط دیگری که خط اهل بیت است می کشاند؛ همان خطی که مخالف بنی امیه و خلفا است و بر وصیت رسول صلی الله علیه و آله وسلم اصرار می ورزد.

این ما را به دنبال کردن روایات دیگری که به وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مربوط شده و از کسانی غیر از عایشه نقل شده است، می کشاند.

روایت شده: هنگامی که بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شدت گرفته بود و دقایقی بیشتر به رحلتش باقی نمانده بود، عباس به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رفت. امام علی علیه السلام گفت: چه می خواهی؟ عباس گفت: می خواهم از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در خواست کنیم که برای خود جانشین انتخاب کند. علی گفت: این کار را نکن. عباس گفت: چرا؟ امام علی علیه السلام: می ترسم که پیامبر مخالفت کند و اگر ما خواستیم بر مردم حکومت کنیم بگویند: آیا پیامبر از انتخاب خلیفه خودداری نکرد؟ (1)

از امام علی علیه السلام پرسیده شد: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چیزی را به شما اختصاص داد؟ گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برای ما مزیت خاصی قائل نبود و فقط چیزی را به من

ص: 68

بخشید که هم اکنون در نیام شمشیر من است . آنگاه کاغذی در آورد که در آن نوشته شده بود:

خدا لعنت کند کسی را که به خاطر غیر خدا بکشد. خدا لعنت کند کسی را که منار زمین را بدزدد. خدا لعنت کند کسی که پدرش را لعن کند و خدا لعنت کند کسی که بدعت گذاری را پناه دهد.!(1)

و در روایتی دیگر آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چیز خاصی را جدا از مردم دیگر به من واگذار نکرد، مگر همان چیزی که در نیام شمشیر من قرار دارد. گفتند: همچنان مردم آنجا بودند تا کاغذ را در آورد که در آن نوشته شده بود: لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر کسی که بدعتی به وجود آورد یا بدعت گذاری را پناه دهد. از او انحراف و کژی قبول نمی شود و نیز نوشته شده که ابراهیم، مکه را جایگاه حرام و من مدینه را جایگاه حرام قرار دادم ... وگفت : که در آن صحیفه آمده است: مؤمنین (در حقوق) با هم برابرند و همه آنان ید واحده هستند بر ضد دیگران. هان! به خاطر یک نفر کافر، هرگز نباید مسلمانی کشته شود و نیز هیچ متصدی امری در هنگام تصدی آن امر نباید کشته شود.(2).

و در روایات دیگر سؤال به شکل‌های دیگری آمده مانند : «مطلع شدیم که پیامبر سخنی را پنهانی به تو گفته» یا «پیامبر رازی را برای تو

ص: 69

1- صحیح مسلم ج 1567/2 ح 45، کتاب اضاحی باب 8 و مسند احمد ج 118/1 .

2- مسند احمد ج اص 119.

در روایت دیگری بخاری می گوید: از امام علی علیه السلام درباره چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برایش به جای گذاشته پرسیده شد. گفت: کتاب خدا و این نوشته را برای من به جای نهاده است. گفتند: در آن چه چیزی نوشته شده است؟ گفت: عقل و آنچه را که برای آزادی اسیر می دهند و دیگر آنکه نباید هیچ مسلمانی به خاطر یک کافر کشته شود. (2)

از عبدالله بن ابی اوفی پرسیدند: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به چیزی سفارش کرد؟ گفت: نه، گفتند: پس چگونه برای مردم وصیت نوشت و مردم را به اجرای آن امر نمود؟ گفت: فقط به کتاب خدا سفارش کرد. (3)

روایت شده است: کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را بعد از وفاتش غسل می دادند سه نفر بودند: علی ابن ابیطالب علیه السلام فضل بن عباس و اسامة بن زید. علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را غسل می داد و دو نفر دیگر او را کفن می کردند. (4)

و روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در میان دو دست امام علی علیه السلام جان داد. (5)

ابن عباس روایت می کند: به خدا قسم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که به سینه علی علیه السلام تکیه داده بود از دنیا رفت و علی علیه السلام و برادرش فضل او را غسل

ص: 70

1- صحیح مسلم ج 1567/3 ح 44، کتاب الاضاحی.

2- بخاری ج 38/1، کتاب العلم، کتاب فضائل القرآن - ج 6/234.

3- بخاری ج 18/6، کتاب المغازی باب 83.

4- طبقات ابن سعد ج 2 ص 277.

5- طبقات ابن سعد - ج 2/263.

و نیز می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هنگام بیماری می گفت: برادرم را بخوانید. پس علی علیه السلام را برای او آوردند. بعد گفت: به من نزدیک شو. علی علیه السلام می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به من تکیه داد و در همان حال با من سخن می گفت به طوریکه آب دهان مبارکش بر من می ریخت. (2).

از میان این روایات برای ما روشن می شود که بعضی از آنها روایات عایشه را نقض می کند و بعضی دیگر دلایل جدیدی را به ما نشان می دهد که روایات عایشه به آنها اشاره ای نکرده بود.

روایاتی که روایات عایشه را نقض می کند روایاتی است که به غسل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم توسط امام علی علیه السلام و وفات او در میان دستهای امام علی علیه السلام اشاره می کند.

و مشاهده می شود که این روایات را کتب صحاح مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل نکرده اند ولی ابن سعد در طبقاتش و احمد در مسندش و الطیالسی و غیره آن را نقل نموده اند. اما روایاتی را که عایشه گفته بخاری و مسلم نیز نقل کرده اند.

هدف از این کار وادار کردن مسلمانان به پذیرش نقطه نظر عایشه است و به معنای دیگر پذیرش بنی امیه و تردید در خط اهل بیت علیهم السلام است زیرا بخاری و مسلم مورد اعتماد مسلمانان هستند و بر احادیثشان صحه می گذارند و امت بر آن دو اجماع دارند!

ص: 71

1- همان

2- همان

در حقیقت مقدم داشتن صحاح بخاری و مسلم بر کتابهای دیگر در درجه اول، یک قضیه سیاسی است و هیچ ربطی به شرع ندارد. این دو کتاب در خدمت خط بنی امیه و سایر حکام بوده و با خط اهل بیت علیهم السلام به شدت دشمنی می کنند. البته موضعگیری کینه توزانه بخاری بسیار شدیدتر از موضعگیری مسلم است و همین طور نیز موضعگیری خصمانه مسلم از بقیه راویان شدیدتر است. (1)

و این مسأله که همه اهل تسنن بر درستی این دو کتاب اتفاق نظر دارند خود جای شک و تردید است. (2)

البته این بدان معنی نیست که روایات صحیح در بخاری و مسلم یافت نمی شود. زیرا همانطور که قبلاً گفتیم آنها احادیث صحیحی که در رأس آنها حدیث غدیر خم می باشد نیز نقل کرده اند. این حدیث را احمد و نسائی و ترمذی و غیره نیز در کتابهای خود آورده اند.

در اینجا مناسب است از فقها و متخصصین در روایات و آثار دعوت شود که احادیث صحیح را که در کتابهای بخاری و مسلم آمده یا از طریق اهل بیت به شیعه امامیه رسیده است در یک کتاب گردآوری نمایند، با این ملاحظه که این احادیث را با قرآن منطبق سازند تا آن احادیثی که با قرآن تناقض دارد، مستثنی نمایند.

ص: 72

1- ر. ک به فقه الهزیمه فصل السنه و تأملات فی الصحیحین چاپ بیروت.

2- اضواء علی السنه المحمدیه 299 - 316، چاپ قاهره و دو مرجع سابق.

این نخستین گام در راه وحدت اسلامی است.

باز می‌گردیم به روایاتی که هدف اصلی ما هستند. این روایات سؤالهایی را که مردم درباره وصیت پیامبر و اختصاص دادن آن به امام علی علیه السلام از همدیگر می‌پرسیدند بر ما آشکار می‌سازد و نتیجه مهمی که می‌گیریم این است که وصیتی وجود داشته و بعضی افراد سعی در مخفی کردن آن دارند و روایاتی از زبان امام می‌سازند که وجود این وصیت را انکار می‌کنند.

معقول نیست که امام علی علیه السلام که اینقدر مردم به فراوانی دانش او گواهی می‌دادند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز درباره او فرموده بود: «من شهر علم هستم و علی درب آن (1)» میراث علمی اش از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فقط چیزهایی مثل آزاد کردن اسیر و نکشتن مسلمان به خاطر یک کافر و احکام قصاص باشد! در حالی که می‌بینیم ابن حجر در مورد شخصی مانند عایشه می‌گوید

که او روایت زیادی از پیامبر از برداشته و افراد زیادی از او نقل کرده اند تا جایی که یک چهارم احکام شرعی را از عایشه نقل کرده اند. (2)

و معقول نیست کسی مانند ابو هریره یا ابن عمر آنقدر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دانش و حکمت به ارث برده باشند که به نسبت امام علی علیه السلام قابل مقایسه

ص: 73

-
- 1- ابن المغازلی در کتاب مناقبش ص 80-85، و خطیب در تاریخ بغداد 348/4 و 377، و ترمذی 637/5 ح 3723، به صورت «من خانه حکمت و علی درب آن است» نقل کرده اند.
 - 2- فتح الباری ج 7 ص 84 شرح فضائل عایشه.

این مسأله باعث ایجاد شک و دودلی در اذهان خردمندان می شود. دنبال کردن نهضت پیامبر و رابطه با امام علی به سرعت بر ما آشکار می کند که بزرگ جلوه دادن عایشه و ابن عمر و ابوهریره به خاطر دشمنی با امام علی، یک مسأله صد در صد سیاسی است که بنی امیه آن را به وجود آورده اند.

با دقت در خط بنی امیه که بعداً به صورت خط اهل سنت در آمد، روشن می شود که این خط بر این سه شخصیت متمرکز شده است. همچنین معقول نیست که پیامبر امت خود را بدون وصیت ترک کند. چون در این صورت با آنچه که در قرآن آمده مخالفت کرده و به وظیفه اش به عنوان آخرین پیامبر به درستی عمل نکرده است.

خدا در قرآن می فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» (2) بر شما واجب است هنگامی که مرگ به یکی از شما

ص: 74

-
- 1- مراجعه شود به کتاب اضواء علی السنه 219 کتاب هدی الساری مقدمه شرح ابن حجر بر صحیح بخاری در این دو کتاب آماری وجود دارد که نشان دهنده این است که عایشه 242 روایت، ابوهریره 446 روایت و ابن عمر 270 روایت را نقل کرده اند در حالی که امام علی 329 روایت و حضرت فاطمه فقط یک روایت دارد.
 - 2- بقره، 180.

برسد برای پدر و مادر و نزدیکان اگر مالی به جا گذاشته است به خوبی وصیت کند که این حقی است بر پرهیزکاران.

آیا بر پیامبر روا است که با آیه ای که بر او نازل شده و به وصیت کردن امر می کند مخالفت نماید؟

اگر وصیت در حق مؤمنین برای اموال و چیزهای دنیایی واجب است، آیا نمی تواند برای آینده اسلام و مسلمانان نیز واجب باشد؟

بخاری روایت می کند که پیامبر می فرماید: روا نیست مسلمانی دارای مالی باشد، بیش از دو شب بر او بگذرد مگر اینکه وصیت خویش را نوشته و نزد خود داشته باشد. (1)

آیا ممکن است گفتار و کردار پیامبر با هم مطابقت نداشته باشد؟ خود به چیزی سفارش کند ولی آن را انجام ندهد؟

اکنون ما سخن کدام را بپذیریم؟ قرآن و پیامبر را یا کسانی را که وجود وصیت را نزد صحابه و علمای دین انکار می کنند؟

کسی که نهضت پیامبر را دنبال می کند در می یابد که پیامبر هر جا که مناسب می دید وصیت می کرد چه در غزوه ها، چه در روابط شخصی و چه در هنگام مرگ.

پیامبر هنگامی که برای غزوه تبوک می رفت به اطاعت از امام

ص: 75

علی سفارش کرد.

هنگام مرض سفارش کرد که ابوبکر برای مردم نماز بخواند هنگامی که به لعن کردن سازندگان قبر در مساجد سفارش می کند.

هنگامی که در حجة الوداع زنان را سفارش می کند.

و هنگامی که قبل از وفاتش انصار را سفارش کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در زمان حیاتش به این امور سفارش کرد. آیا این دلیل نمی شود که پیامبر، وصیت را مد نظر خویش قرار داده بود؟!

پیامبر، صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام را در مدینه هنگامی که به جنگ می رفت جانشین خود قرار داد؛ در حالی که می دانست از جنگ باز خواهد گشت. پس آیا سزاوار نیست در حالیکه از دنیا می رود برای خود جانشینی انتخاب کند؟!

همانا فقیهان توجیه گر در این موضعگیری ها و عملکردها غوطه ور شده و سعی می کنند که نشانه های آن را پنهان کرده و انگیزه هایش را به توجیحات و نتیجه های بی اساسی که عقل و سخنان صریح پیامبر را آشفته می سازد تغییر دهند تا بدین وسیله خطی را که از گذشتگان خود به ارث برده اند و آنرا صد در صد جزئی از عقیده دانسته اند، نگهدارند.

ص: 76

«به درخت پیوسته و دل از میوه برکنند» امام علی علیه السلام

ص: 77

دوران سقیفه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این دوران رهبری خط قبیلگی بر زندگی مسلمانان به حساب می آید. این خط، امتداد و مشروعیت خود را از آن مرحله و در قالب شورا بدست آورد.

پژوهشگری که می خواهد ببیند در سقیفه چه اتفاقی افتاده برایش روشن می شود که این مسأله در اصل هیچ ارتباطی با شورا نداشته، بلکه بیشتر شبیه به انقلابی است علیه خط روشنی که پایه های آن را پیامبر استوار ساخت.

تصور اینکه معاویه پرچم مخالفت با امام را بلند کرد بدون اینکه به ستونهای ثابتی که او را لایق بلند کردن این پرچم بدانند، تکیه کند،

پنداری است ساده لوحانه، وهمانا این متونها بر اساس همان خط قبیلگی که در دوران سقیفه، تثبیت شده بود، و تا دوران امام علی ادامه داشت، بنیان نهاده شده بود.

سخن تاریخ

شهاب الدین نویری رویدادهای سقیفه را این گونه بیان می کند: از اخبار سقیفه بنی ساعده این که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا رفت، انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و گفتند: خلافت را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سعد بن عباده واگذار می کنیم. و سپس سعد در حالی که بیمار بود، نزد آنان آمد. پس از گرد آمدن، سعد به پدرش یا به یکی از پسر عموهایش چنین گفت: من نمی توانم سخنانم را به گوش تمام یاران برسانم، پس تواز من بشنو و برای آنان بازگو کن. سپس سعد می گفت و آن مرد سخنش را با صدای بلند به اطلاع اصحاب می رساند. سعد پس از حمد و ثنای پروردگار گفت: ای گروه انصار! شما در دین پیشقدم بودید و در اسلام دارای فضیلتی هستید که هیچ یک از قبایل عرب از آن بر خوردار نیست.

همانا محمد صلی الله علیه و آله وسلم چندین سال در میان قومش، مردم را به عبادت پروردگار و دوری از بت ها دعوت کرد. جز مردان اندکی، کسی به او ایمان نیاورد. به خدا سوگند نمی توانستند پیامبر را از

دعوتش باز دارند یا دینش را به نابودی کشانند، تا اینکه او این فضیلت را به شما ارزانی داد و کرامت را به شما بخشید و نعمت اسلام را ویژه شما قرار داد و ایمان به خدا و رسولش را به شما تزریق کرد و جهاد دشمنانش را به شما واگذار نمود. پس شما شدیدترین مردم بر دشمنانش بودید تا آنکه تمام اعراب - خواه ناخواه - در برابر امر الهی تسلیم شدند و آنان که دور بودند نیز با ذلت و خواری تسلیم شدند و خداوند زمین را در اختیار رسولش قرار داد و با شمشیرهای شما، سر اعراب را برایش فرود آورد، و هم اینک خدا او را نزد خود برده، در حالی که او از شما راضی و به شما امیدوار بود. پس خلافت مخصوص شما است نه دیگران.

همه آنان پاسخ دادند: سخنی درست گفתי و رایبی صحیح ارائه دادی، و ما چیزی بیش از این نداریم که بگوییم جز اینکه این امر را به تو واگذار می کنیم چرا که مردی شایسته هستی و منافع مؤمنین را در نظر می گیری. (1)

و برای اینکه با مهاجرین درگیری پیدا نشود، برخی از انصار پیشنهاد کردند که آنان را در حکومت، شرکت دهند و گفتند: امیری از انصار و امیری از مهاجرین تعیین شوند. پس سعد بن عبادہ گفت: این

ص: 81

این نقطه نظر انصار بود و اما نظر مهاجرین، پس از بررسی حرکت عمر که در برابر انصار، حرکت مهاجرین را رهبری می کرد، مشخص می گردد.

نویری گوید: هنگامی که عمر، خیر رحلت پیامبر را شنید، نزد ابو بکر رفت، پس او را مشغول یافت. (2). پس به او پیغام داد که امری خطیر در پیش است و باید حاضر شود. ابو بکر نزد عمر رفت. عمر به او گفت: آیا خبر نداری که انصار در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمدند و می خواهند خلافت را به سعد بن عباده واگذار کنند؟ و بهترین آنها کسی است که می گوید: از ما یک امیر و از آنها یک امیر!

پس هر دو به سرعت، به طرف سقیفه روانه شدند و در طول مسیر برخی از مهاجرین را با خود همراه کردند. بهر حال اختلاف در میان آنان پدید آمد که آیا به طرف سقیفه بروند یا مطلب را نزد خود تمام کنند. عمر گفت: به خدا قسم باید به آنجا برویم.

ابو بکر در میان گرد آمدگان سقیفه سخنرانی کرد و گفت: اعراب خلافت را جز برای این خاندان از قریش، برای دیگری نمی شناسد!

ص: 82

1- فتح الباری فی شرح البخاری، ج 7/23 تاریخ طبری ج 3/219.

2- در تاریخ نوشته نشده است که ابو بکر در منزل خویش مشغول چه کاری بود، در حالی که امام علی در آن حال مشغول کفن و دفن پیامبر بود.

یکی از انصار فریاد بر آورد: ای گروه قریش! یک نفر از ما امیر باشد و یک نفر از شما.

سرو صدا زیاد شد و کشمکش ها بسیار. ناگهان عمر رو به ابوبکر کرده فریاد زد: دستت را بده تا با تو بیعت کنیم. ابوبکر دست خود را جلو آورد، پس عمر و سایر مهاجرین با او بیعت کردند. انصار نیز بیعت کردند، سپس بر سعد یورش بردند تا جایی که برخی گفتند: سعد کشته شد! عمر گفت: خداوند سعد را کشت! ما به خدا قسم نیرومندتر از ابوبکر برای بیعت نیافتیم. ما ترسیدیم که نکند مردم متفرق شوند و بیعتی صورت نگیرد، پس بعد از ما بیعتی اتفاق افتد. بنابراین یا باید بر آن کس که همه، رضایت می دهند اتفاق افتد و بیعت کنیم و یا مخالفت نماییم و شکست رخ دهد. (1)

روایات دیگری نیز آمده است که سخنانی را از ابوبکر و عمر و انصار در مقابله با یکدیگر نقل می کند. مثلاً ابوبکر می گوید: قریش سزاوارتر از همه مردم به خلافت است پس از رسول خدا، و جز ستمگران کسی در این امر با آنها نزاع نمی کند! ما امیران هستیم و شما وزیران! شما را در هیچ مشورتی فروگذار نخواهیم بود و هیچ کاری را بدون خبر شما انجام نخواهیم داد. (2)

ص: 83

1- البدایه و النهایه ابن کثیر - ج 2465.

2- الامامه والسیاسه - 14:1 - 15، تاریخ طبری - 2203. الکامل فی التاریخ 329/2.

و اما مقابله انصار با مهاجرین، در این زمینه، پس مطلبی بود که حباب بن منذر اعلام کرد و گفت: ای گروه انصار! دست بر دست بگذارید و بدانید که مردم (مهاجرین) در زیر سایه شما هستند. نباید کسی جرأت مخالفت با شما را داشته باشد، و نباید هیچ نظری در نظر شما بر کسی نشیند. شما اهل عزت و ثروت هستید و تجربه های زیاد اندوخته و عددتان بسیار است. مردم از شما استمداد می کنند و شما را پناه خود می دانند و اکنون می خواهند بدانند شما چه کار می کنید. پس اختلاف نداشته باشید تا احترامتان باقی باشد و نظرتان حاکم.

اگر اینان موافقت نکنند پس، می پذیریم که یک امیر از ما و امیری دیگر از آنان حاکم باشد. (1)

عمر با تندی و خشونت پاسخ داد: هرگز نمی شود دو حاکم، حکمفرما باشد. به خدا قسم اعراب قبول نمی کنند که حکومت را به شما بسپارند در حالی که پیامبرشان از گروه دیگری است. و بی گمان می پذیرند که قدرت را به دست کسی بسپارند که پیامبر از میان آنان برگزیده شده است. و همانا ما در این میان گواهی روشن و دلیلی آشکار داریم. کیست که قبول ندارد محمد صلی الله علیه و آله وسلم از ما است و باید امارت از آن ما باشد. و همانا ما یاران و خویشان محمد صلی الله علیه و آله وسلم هستیم و هر کس غیر از این بخواهد، خواهان باطل یا گنهکار و یا در پی فتنه

ص: 84

1- الکامل فی التاریخ - 329/2، تاریخ طبری - 220/3، الامامه والسیاسه - 15/1 .

حباب با شدت بیشتر عمر را رد کرده چنین گفت: ای گروه انصار! سخنان این آدم و دوستانش را نادیده بگیرید و نگذارید که سهم شما را از خلافت از دستتان بگیرند. پس اگر نپذیرفتند، آنان را از شهر بیرون کنید و خود، زمام امور را بدست گیرید. به خدا قسم شما سزاوارتر به این امر از آنان هستید چرا که بی دینان توسط شمشیرهای شما، دیندار شدند.

عمر پاسخ داد: خدا ترا می کشد!

حباب گفت: بلکه ترا می کشد! (1)

صدایی از سوی مهاجرین (ابو عبیده) بلند شد و گفت: ای گروه انصار! شما نخستین کسانی بودید که ایمان آوردید و یاری کردید؛ پس چنین نباشد که اولین بدعت گذار و تغییر دهنده در دین باشید. (2)

بشیر بن سعد از گروه انصار نیز از یارانش خواست به خاطر خدا، از این امر دست بردارند و به قریش واگذار کنند.

ابوبکر گفت: این عمر است و این ابو عبیده، پس هر کدام را بخواهید می توانید با او بیعت کنید. (3)

ص: 85

1- الامامه والسیاسه - 15/1 ، تاریخ طبری - 220/3 ، الکامل فی التاریخ - 329/2 .

2- الامامه والسیاسه - 15/1 ، تاریخ طبری - 220/3 - 221 ، الکامل فی التاریخ - 330/2 .

3- الامامه والسیاسه - 16/1 ، تاریخ طبری - 221/3 ، الکامل فی التاریخ - 330/2 .

عمر و یارانش ابوبکر را برای بیعت کاندید کردند ولی میان انصار به خاطر این بیعت درگیری‌هایی رخ داد. ولی قبیله اوس به خاطر بستن راه بر قبیله خزرج - به رهبری سعد بن عباد - پیشقدم شد و با ابوبکر بیعت کرد.

نیروهای قبیله «اسلم» که طرفداران ابوبکر بودند وارد مدینه شدند و بر تمام راه‌ها و درهای شهر مسلط شدند و قدرت را بدست گرفتند. عمر با خرسندی گفت: حال که افراد قبیله «اسلم» را می‌بینم، یقین به پیروزی رسیده‌ام. (1)

روایت شده که مردم از هر سوی برای بیعت با ابوبکر شتافتند و نزدیک بود سعد بن عباده زیر پا لگدمال شود. برخی از یاران سعد گفتند: مواظب باشید، سعد را زیر پا له نکنید! عمر گفت: او را بکشید! او را بکشید! خدا او را بکشد! سپس کنار سعد آمد و بر سر او ایستاد و گفت: می‌خواستم تو را لگدمال کنم تا استخوانهایت درهم کوبیده شود! قیس بن سعد ریش عمر را گرفت و گفت: به خدا، اگر تمام موهای ریشت را بکنی، من از نظرم باز نخواهم گشت. (2)

ابن عبدالبر روایت کرده: سعد بن عباده و گروهی از خزرج

ص: 86

1- مروج الذهب مسعودی - الامامه والسیاسه ابن قتیبه - تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری - 2223.

2- تاریخ طبری - 222/3.

و فرقه‌های از قریش، از بیعت با ابوبکر تخلف کردند، سپس بجز سعد همه بیعت کردند. (1)

عمر همواره ابوبکر را وادار می کرد که سعد را مجبور به بیعت کند. به او گفته شد: او هرگز بیعت نمی کند تا کشته شود. و کشته نمی شود تا اینکه تمام فرزندان او و اهل بیعتش و گروهی از عشیره‌اش با وی کشته شوند. پس او را رها کردند. (2)

موضعگیری امام علی علیه السلام

این بود یک بررسی تاریخی کوتاه از نقطه نظرهای انصار و برخی از مهاجرین (قرشیان). ولی گروه دیگری از قریش نیز وجود داشت که دور از سقیفه بود این گروه سهم بیشتری از سهم ابوبکر و عمر و پیروانشان داشت.

اینان سرمایه ای شرعی و مردمی و تاریخی داشتند و در میان قریش از نفوذ بیشتری برخوردار بودند.

اینان، همان بنی هاشم بودند که رهبری آنها را اهل بیت پیامبر بر عهده داشت و در آن وقت مشغول تجهیز پیامبر و کفن و دفن حضرتش

ص: 87

1- الاستیعاب - 973/3 .

2- مروج الذهب ، تاریخ طبری - 222/3 ، الکامل فی التاریخ - 331/2 ، الأمامه والسیاسه . 17/1 .

بودند در حالی که سایرین در سقیفه درگیر بودند؟

در نهج البلاغه آمده است که علی علیه السلام از آنچه در سقیفه رخ می داد پرسید، به او گفته شد که قریش چه سخنهایی رد و بدل کردند وگفتند که: ایشان خود درخت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستند (یعنی از نظر نسب با آن حضرت خویشاوندی دارند).

امام علی علیه السلام فرمود: به درخت احتجاج می کنند و میوه را کنار می گذارند. (1)

کتابهای تاریخی روایاتی نقل کرده اند که حکایت دارد از درگیریهایی میان گروه بنی هاشم به رهبری امام علی علیه السلام و گروه قریش به رهبری عمر بن خطاب.

اولین درگیری میان فاطمه و ابوبکر رخ داد، آنگاه که فاطمه، میراث رسول خدا را در فدک از او مطالبه کرد، و ابوبکر در خواستش را رد کرد و بهانه اش روایتی بود که خود نقل می کرد.

ابوبکر می گفت: شنیدم رسول خدا را که می گفت: ما گروه پیامبران میراثی بر جای نمی گذاریم. آنچه از ما می ماند، صدقه است. (2)

معروف است که فاطمه با ابوبکر درگیر شد و با خشم او را ترک

ص: 88

1- نهج البلاغه - 98 خ 67، شرح نهج البلاغه ج 3/6.

2- صحیح مسلم ج 1378/3 - 1383 - کتاب الجهاد والسير - و صحیح بخاری.

کرد تا روزی که از دنیا رفت و علی علیه السلام او را شبانه به دور از دیدگان مردم به خاک سپرد و وفاتش شش ماه بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود. (1)

همانطور که عمر ابوبکر را بر سعد میثوراند او را علیه امام علی علیه السلام نیز تحریک می کرد و از او می خواست تا مسأله را با او یکسره کند و او را ناچار به بیعت نماید، زیرا موضعگیری امام علی علیه السلام را خطری آشکار برای تثبیت حکومت نژاد پرستی که پایه هایش را محکم نموده بود و خود را آماده می ساخت که از آن بهره برداری کند می دید.

همانا امام علی علیه السلام تنها نبود بلکه بنی هاشم وعده زیادی از عناصر فعال جامعه از انصار و مهاجرین مانند عباس، عمار یاسر، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، بلال بن رباح، مقداد، جابر بن عبدالله انصاری وابن عباس نیز با او همراه بودند.

طبق روایات، عمر برای سوزاندن خانه حضرت فاطمه علیها السلام که جایگاه جناح

ص: 89

1- فتح الباری ج397N، شرح درگیری بین فاطمه و ابوبکر در کتاب البدایه و النهایه ابن کثیر ج 285/5 - 290 و کتابهای تاریخی دیگر آمده است. هدف از ندادن میراث فاطمه محاصره اقتصادی اهل بیت به خاطر تضعیف کردن آنها بود. دلیل این که این کار ابوبکر جوشیده از مسائل نژاد پرستی و سیاست بازی بود همین که عمر بن عبدالعزیز در زمان خلافتش فدک را به اهل بیت بازگرداند و ملاحظه می شود که این موضعگیری ابوبکر مخالف نص صریح قرآن است. مانند آیه ای که می فرماید: «و وورث سلیمان دارد» و می فرماید: «یرثنی ویرث من آل یعقوب...»

مخالف با ابوبکر به رهبری امام علی علیه السلام بود تلاش زیاد کرد. (1)

به نظر می رسد که تلاشهای عمر از شدت دشمنی بین خود و امام علی علیه السلام افزایش یافته بود.

طبری روایت می کند که امام علی علیه السلام برای ابوبکر پیغام فرستاد که نزد من بیا و هیچ کس را با خود به اینجا نیاور.

عمر به ابوبکر گفت: به خدا قسم نباید به تنهایی نزد امام علی علیه السلام بروی.

ابوبکر گفت: چه می خواهند با من بکنند؟ به خدا قسم به سراغ یک یک آنها خواهم رفت. پس ابوبکر بر بنی هاشم که بین آنها امام علی علیه السلام و عباس نیز بودند وارد شد و از او استقبال گرمی کردند. (2)

مسعودی روایت می کند: هنگامی که در سقیفه با ابوبکر بیعت شد و روز سه شنبه هم عموم مردم با او تجدید بیعت کردند امام علی علیه السلام خارج شد و گفت: تو کارهای ما را خراب کردی، مشورت هم نکردی و هیچ کدام از حقوق ما را رعایت نکردی.

ابوبکر گفت: درست است. ولی من از به پا شدن فتنه ترسیدم.

روز سقیفه مهاجرین و انصار برنامه ای طولانی و کشاکشی در

ص: 90

1- تاریخ طبری ج 2023، ج 1 ص 59 الأمامه والسیاسه ابن قتیبه ج 19/1، تاریخ ابی الفداء ج 156/1 تاریخ یعقوبی ج 126/2 .

2- تاریخ طبری - ج 2083.

امامت داشتند. سعد بن عبادہ خارج شد و بیعت نکرد و به سوی شام روانه شد. در آنجا در سال 15 هجری کشته شد این کتاب جای سخن درباره قتل او نیست. از بنی هاشم نیز هیچ کس تا پیش از وفات فاطمه بیعت نکرد. (1)

در کتابهای بیوگرافی و تاریخ، روایتهای زیادی به ابوبکر و عمر و عمرو بن عاص و ابن عمر نسبت داده شده که در وقت احتضار گفته اند. این روایات اشاره دارد به پریشانی شدیدی آنها به خاطر کارهای سیاسی که در زمان حیاتشان انجام داده اند.

مسعودی درباره ابوبکر روایت می کند: وقتی که زمان مرگش نزدیک شد گفت: بر سه کاری که انجام داده ام بسیار پشیمانم و دوست داشتم که هیچ وقت آن کارها را نکرده بودم و سه کار را ترک کردم که دوست داشتم آنها را انجام می دادم و سه چیز را دوست داشتم از پیامبر بپرسم.

سه کاری را که دوست داشتم هیچ وقت آنها را انجام نداده بودم عبارتند از: خانه حضرت فاطمه علیها السلام را تفتیش نمی کردم که حرفهای زیادی به خاطر آن زده شد. فجاءه سلمی را نمی سوزاندم، یا او را رها می کردم یا به روش ساده تری او را می کشتم. و دوست داشتم در روز سقیفه خلافت را به یکی از آن دو (ابو عبیده یا عمر) واگذار می کردم تا او

ص: 91

سه کاری را که ترک کردم و دوست داشتم آنها را انجام می دادم: روزی که اشعث بن قیس را اسیر کردم دوست داشتم گردن او را می زدم، من پنداشتم که هیچ شری نیست مگر آنکه او با آن همراهی میکرد.

و دلم می خواست حکومت را به عمر بن خطاب بسپارم و خودم در راه خدا در شرق و غرب زمین خدمت می کردم.

وای کاش آن روز که سپاهیان رده (ارتداد) را تجهیز و آماده می کردم، باز می گشتم و به جای خود می نشستم، پس اگر مسلمانان، آرام می شدند، آنان نیز آرام می شدند و در غیر آن صورت من فقط کمک کار بودم.

و سه چیزی که دوست داشتم از پیامبر بیروسم: ای کاش از او می پرسیدم که خلافت از آن کیست و دیگر کشمکشی ایجاد نمی شد. وای کاش از او سؤال می کردم در رابطه با میراث عمه و دختر برادر، زیرا در دلم از آن چیزی است. وای کاش از او می پرسیدم که آیا انصار نیز در خلافت سهمی دارند که به آنها می دادیم. (1)

این درگیری فقط منحصر به انصار و جناح ابوبکر و عمر از

ص: 92

مهاجرین نبود، بلکه جناحهای دیگری نیز بودند که از قریش دستور می گرفتند، در رأس آنها جناح سفیانی ها بود که ابوسفیان بن حرب که تسلط و نفوذش را بعد از فتح مکه از دست داده بود، آنها را رهبری میکرد.

ابو سفیان که در مدینه از قدرتی بر خوردار نبود جز شوراندن امام علی علیه السلام علیه افراد سقیفه چاره دیگری نداشت.

طبری روایت کرده که ابوسفیان به امام علی علیه السلام گفت: چه شده است که خلافت در میان خوارترین و بی ارزش ترین قبیله های قریش است.

به خدا قسم! اگر تو بخواهی بیابان را علیه او (ابو بکر) پر از اسبها و سواره ها (عِدّه و عُدّه) می کنم!

امام در پاسخ فرمود: تو پیوسته دشمن اسلام و مسلمین هستی. به خدا قسم نمی خواهم بیابان را علیه او پر از سپاهیان و مرکبهای سواری کنی، و همانا اگر ابوبکر را شایسته این کار می دانستیم، با او هرگز مخالفت نمی کردیم. ای ابوسفیان! مؤمنین گروهی هستند که خیر خواه یکدیگر و با هم دوست اند هر چند دور از هم باشند، و اما منافقین حتی به خودشان هم غش میکنند.⁽¹⁾

و همچنین طبری روایت کرده که امام علی به سرعت با ابوبکر

ص: 93

بیعت کرد و همنشیش شد. و روایات دیگری قائل است به اینکه پس از 6 ماه بیعت کرد و پس از او شیعیانش، بیعت کردند. (1)

امام علی علیه السلام می گوید: از بیعت خودداری کردم تا آنکه دیدم مردم دارند از اسلام بر می گردند و خواهان نابودی آئین حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم هستند، پس ترسیدم اگر اسلام و مسلمین را یاری نکنم، شکستی در اسلام پیش آید یا اسلام آماج تیر دشمنان قرار گیرد و در آن صورت، مصیبت اسلام سخت تر باشد از نابودی حکومت بر شما که متاع چند روزی اندک است و مانند سراب یا ابر بهاری زایل شده و محو گردد. پس در آن گیرودارها قیام کردم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین تثبیت یافت و مستحکم شد. (2)

این روایت ها که خبر از بیعت امام با ابوبکر می دهد، حال چه پیش از شش ماه یا پس از آن یا حتی پس از به خاک سپردن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر یک حقیقت دلالت دارد و آن اینکه امام در مورد سقیفه بطور کلی و نسبت به ابوبکر و عمر بالخصوص، نقطه نظر ویژه ای دارد.

بی گمان سکوت امام در مورد بیعت، دلیل نیست بر اینکه از موضع فکری و عقیدتی خویش، دست برداشته، یا اینکه نسبت به

ص: 94

1- طبري - ج 3/208.

2- نهج البلاغه ص: ! 45 کتاب 62.

حکومت نژاد پرستانه توافقی نشان داده است. قطعاً این سکوت امام دلیل موضعگیری سیاسی حضرت است نسبت به واقعیت موجود. پس امام از اصل قضیه دست برداشته بلکه شخصیت خود را فدای قضیه اش کرده تا جوهر حقیقی اسلام، محفوظ بماند.

امام مخیر بود که یا به خاطر نگهداری اسلام، از امامت خویش دست بردارد یا اینکه به وضعیت موجود درگیر شود و در نتیجه هم امامت را از دست دهد و هم اساس اسلام را، چرا که در درون جامعه، منافقین از قدرت زیادی بر خوردار بودند و در خارج نیز نیروهای روم و فارس، آماده هجوم به مسلمانان.

انحراف در دوران ابوبکر آنقدر زیاد بود که امام را نگران کرده و خواب را از او ربوده بود. اما انحراف بزرگتر در دوره عثمان آشکار شد و اینجا بود که موضعگیری امام نیز تغییر کرد.

امام در دوره خلیفه اول و دوم با آنها زندگی مسالمت آمیز داشت. بعضی نیز به خاطر همین رفتار امام استدلال می کردند که امام آنها را تأیید کرده، چون امام با آنها کنار آمده و درگیر نمی شد.

این افراد متوجه نیستند که بین زندگی مسالمت آمیز و رضایت، تفاوت وجود دارد.

و نیز نفهمیدند که زندگی مسالمت آمیز امام با خلفا زندگی هدایت‌مندانه بود. زندگی دانشمندی که حقایق امور را درک می کرد،

چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را به حوادث و رخدادهای پس از خویش، آگاه ساخته بود.

و بی گمان، تفاوت زیاد است میان کسی که انحراف و کژی را از کسی که توقعش ندارد، ببیند و میان کسی که از پیش، به آن انحراف آگاه بوده است.

از میان روایاتی که دلالت دارد بر اینکه امام علی علیه السلام، آگاه و مطلع بر این حوادث بود، سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود که به او گفت: «یا علی، همچنانکه بر تنزیل پیکار کردی، بر تأویل نیز پیکار خواهی کرد»⁽¹⁾

یعنی که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با مشرکینی که به قرآن کافر شدند و اعتراف به نبوتش نکردند، پیکار کرد، علی با افرادی پیکار می کند که به این دین - بصورت ظاهر - وابسته اند، از منافقین و مارقینی که نصوصی را تأویل کرده و با تأویلشان، انحراف ها و فسادها و تباهی ها را توجیه می کنند و آن را به دین نسبت می دهند.

و همچنین سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وی که فرمود: زمانی بر مردم می رسد که جوانانی نادان، سخنان بهترین مخلوقات خدا (پیامبر) را تکرار می کنند ولی از دین آنچنان خارج می شوند مانند تیری که از کمان بیرون می آید. ایمان آنان از گلوهایشان فراتر نمی رود! پس اگر

ص: 96

1- مسند احمد بن حنبل - ج 3 ص 82.

و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وی که فرمود: نابودی امت من بر دست جوانانی از قریش است. ابوهریره گفت: اگر می خواستم نام آنان را می بردم و می گفتم بنی فلان و بنی فلان. (2)

و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: «پس از من کافر نشوید، چنان که برخی از شما گردن برخی دیگر را بزند.» (3)

و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که به عمار فرمود: ای عمار! گروهی ستمگر تو را می کشد. تو آنان را به سوی بهشت می خوانی و آنها تو را به سوی جهنم دعوت می کنند. (4)

و حدیث «سرّ» که عایشه و حفصه در سوره تحریم، آن را کشف کردند؛ همان رازی که مربوط به موضعگیری ابوبکر و عمر پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود. (5)

اینگونه روایتها اشاره دارد بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مسائل را

ص: 97

1- صحیح مسلم - شرح نووی - ج 7/169 .

2- البخاری ج 4/242 و 9/60 کتاب الفتن. سؤال اینجا است که چرا ابوهریره آنان را نام نبرد؟ البته این روایت اشاره دارد به ارتداد اصحاب پس از رسول خدا. احادیث حوض را در بخاری مطالعه کن.

3- بخاری - ج 9/63 - 64.

4- صحیح مسلم- ج 4/2236 ح 72 و 73، البدایه و النهایه ج 3/217.

5- تفسیر الکشاف زمخشری - ج 4/562 .

برای امت بیان کرد و نشانه های انحراف از خط اسلام را مشخص نمود. و همچنین دلالت دارد بر اینکه بسیاری از اصحاب - مانند حذیفه - آشنا و آگاه به حوادثی بودند که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رخ می دهد. (1)

چنانکه همه می دانند، امام علی علیه السلام، پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شمشیری را بلند نکرد جز بر اهل قبله (مسلمانان) و به تحقیق که حضرتش با عایشه و زبیر و طلحه و معاویه و عمرو بن عاص و خوارج، پیکار و جهاد کرد. و همه اینها اشاره به آن است که او دارای علم ویژه ای بود که چنین پیکارهایی را برای او روا می داشت.

و همه می دانند که تمام عقاید و ایده هایی که مخالف خط امام علی علیه السلام بود و پیشاپیش آنان عقیده اهل سنت، همه بر تأویل استوار بود. (2)

پس امام در دورانی زندگی می کرد که با وی مخالف بود، و او هرگز تسلیم آن دوران نبود و راضی هم از آن وضعیت نبود، و بالاتر اینکه حضرت وضعیت ویژه ای داشت که با قدر و منزلتش، متناسب بود.

ص: 98

1- نگاه کن به روایت درباره حذیفه، راز دار رسول خدا در صحیح بخاری ج 49/5 و کتاب الفتن ج 65/9 و همچنین ایستگاه پنجم این کتاب.

2- کتاب «فریب» را مطالعه کن ص 63. و همچنین کتاب عقاید السنه و عقائد الشیعه و ایستگاه پنجم این کتاب.

و بدینسان خلیفه اول و دوم او را مشاور شرعی و سیاسی خویش قرار داده بودند.

امام علی علیه السلام گوید: «به خدا سوگند، ابوبکر خلافت را مانند پیراهن دربر کرد در حالی که می داند جایگاه من از خلافت جایگاه قطب در میان آسیا است. سیل علم و دانش از من سرازیر می شود و هیچ پرواز کننده ای به اوج رفعت من نمی رسد. پس جامه خلافت را رها کردم و پهلواز آن تَهِی نمودم و در این اندیشه بودم که آیا با دست خالی یورش برم یا آنکه بر تاریکی کوری (گمراهی مردم) صبر کنم، که در آن حالت، پیران را فرسوده، جوانان را پیر می کند و مؤمن را به چنان رنجی میکشاند تا آنکه از دنیا برود. پس دیدم که صبر کردن، حکیمانه تر است؛ و بدینسان صبر کردم در حالی که چشمانم را خس و خاشاک و گلویم را استخوان گرفته بود. هان! میراث خود را تاراج رفته می یافتم.

بهر حال اولی (ابوبکر) راه خود را به پایان رساند و خلافت را پس از خویش به عمر بن خطاب واگذار کرد. جای بسی تعجب است، در حالی که هنوز زنده بود، فسخ بیعت مردم را درخواست می نمود، ولی چند روز از عمرش مانده، خلافت را برای عمر، وصیت کرد. این دو نفر غارتگر، خلافت را مانند دو پستان شتر، میان خود تقسیم کردند. در هر صورت او (ابوبکر) خلافت را در جایگاهی ناهموار قرار

ص: 99

داد که تند و خشن بود. دیدار با او رنج آور و نگران کننده بود. اشتباهاتش بسیار و عذر خواهیش بی شمار! پس کسی که با او همراه بود، مانند سواری بود بر شتر سرکش نافرمان که اگر مهارش را نگاه داشته، شتر مجروح می شود و اگر رهایش کرده به پرتگاه هلاکت خواهد افتاد. پس به خدا سوگند مردم در زمان او (عمر) گمراه شده و از حق دور گشتند و من در این مدت طولانی، با محنت و اندوه فراوان، صبر کردم.

عمر هم به راه خود رفت و خلافت را در گروهی قرار داد که مرا هم یکی از آنان پنداشت. ای خدا! از تویاری می طلبم برای این شورا! چگونه مردم مرا با آن اولی مساوی دانستند و درباره من تردید روا داشتند تا جایی که امروز با اینچنین اشخاصی هم ردیف شده ام. ولی بهر حال در پیچ و خم ها و فراز و نشیب ها، از آنها پیروی کردم (به خاطر مصالح اسلام با آنها موافقت می نمودم) پس یکی از آنان به خاطر حسدی که داشت، از حق دور و به راه باطل روانه شد (سعد بن ابی وقاص) و آن مرد دیگر (عبدالرحمن بن عوف) به خاطر دامادی خویش با او (عثمان) از من اعراض کرد. و همچنین دو نفر دیگر که نام بردنشان زشت است (طلحه و زبیر) (1)...»

ص: 100

1- نهج البلاغه - ص 48 خطبه 3 (شقشقیه).

با مطالعه روایات مربوط به رویدادهای سقیفه، سؤالهای زیادی در ذهن ها ایجاد می شود. لذا برخی از یاد داشت ها را نسبت به این روایت ها بررسی می کنیم:

یاد داشت نخست:

انصار می خواستند خلافت را به خود اختصاص دهند در حالی که تنها جزئی از مسلمانان بودند نه همه شان! سؤالی که در اینجا مطرح است؛ این که انصار در این موضعگیری به چه اساسی استناد کردند؟

انصار در این موضعگیری به هیچ دلیل شرعی استناد نکردند، تنها خواستند از وضعیت خود که یاری رساندن به پیامبر و پناه دادن به حضرتش بود، سوء استفاده کنند. ولی آیا این دلیل، کافی است که مطالبه خلافت برای خویش کنند؟

هیچ پاسخی بر این پرسش نیست جز آنکه بگوییم همان روحیه نژاد پرستی بر آنان حاکم بود که در پایان به اختلاف و پراکندگیشان انجامید، زیرا قبیله اوس با جماعت ابوبکر و عمر هم پیمان شدند تا آنکه خزرج بر خلافت چیره نشوند و ناچار زیر پرچم آنها قرار نگیرند! پس در این کار، پیش از آنکه حساب برای مسائل شرعی باز کنند، به رویه نژاد پرستی عمل کردند. و به عبارت روشنتر: مصلحت قبیله بالاتر از مصلحت اسلام قرار گرفت.

و علی رغم پس آمدهای این موضعگیری از سوی قبیله اوس و تأثیرش بر وحدت مسلمانان و استقرار جامعه اسلامی، جناح قرشی به رهبری ابوبکر، از آن استقبال کرد و به نفع خویش به حساب آورد.

یاد داشت دوم:

عمر محرک اصلی حوادث بود، تا جایی که - در ظاهر - ابوبکر، زیر دست و تابع او به شمار می آمد. سؤالی که خود نمایی می کند: چرا عمر دست به چنین کاری زد و بزرگان مهاجرین و اهل بیت را کاملاً نادیده گرفت.

برخی، پاسخ آماده ای برای این پرسش دارند و آن اینکه: علت چنین اقدامی از سوی عمر، این بود که می خواست آینده دعوت پیامبر را نگهدارد و اسلام را حفظ کند! زیرا دارای مقامی والا نزد رسول خدا بود چنانکه در روایات آمده است.

ولی روایات چنین پنداری را رد کرده و در آن تردید می کنند.

بخاری روایت کرده: پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمر در شهر می گشت و فریاد می زد: به خدا قسم، رسول خدا، از دنیا رفته است! به خدا قسم به دل من خطور هم نمی کند که پیامبر مرده! و همانا خدا او را بر می انگیزاند تا دست و پای بسیاری از مردان را قطع کند. ابوبکر آمد و گفت: ای کسی که قسم می خوری! آرام باش! پس عمر نشست و سخنی نگفت. (1)

ص: 102

1- بخاری ج 5/ 8- کتاب فضائل الصحابه - باب فضل ابی بکر.

روایت فوق اشاره دارد به اینکه عمر معتقد به وفات رسول خدا هم نبود و طبق روایات دیگر، معتقد بود که پیامبر، مانند حضرت موسی برای ملاقات پروردگارش رفته و خواهد برگشت! حال نمی خواهیم بحث کنیم که این عقیده چقدر صحت دارد؟ و چگونه به ذهن شخصی مانند عمر خطور می کند؟ تنها چیزی که می خواهیم توضیح دهیم، اینکه از این موضعگیری چنین بر می آید که اندیشه چسپیدن به خلافت، اندیشه جدیدی بود که هرگز پس از وفات رسول خدا در آن اندیشه نبوده، بلکه تنها چیزی که او را به فکر انداخته بود، مرگ رسول خدا و بازگشت وی بود، تا آنکه ابوبکر آمد و او را به حقیقت قضیه آگاه کرد و این آیه را برای او خواند که می فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (1)

عمر گفت: گویا اولین بار است که چنین آیه ای را می شنوم. سپس آرام شد. و پس از لحظاتی خبر سقیفه به گوشش رسید، پس به سرعت همراه با ابوبکر و ابو عبیده جراح بدان سوی شتافت.

سؤالی که مطرح است این است که: آیا عمر، اینقدر بر آیات قرآن اطلاع نداشت که ادعا کند، پیامبر پس از مرگ، زنده خواهد شد و باز خواهد گشت و اشخاصی که ادعا کنند پیامبر مرده است، آنها را

ص: 103

و اگر عمر در این سطح پایین از فهم و ادراک بود، پس بی گمان آیات مربوط به اهل بیت و امام علی و آینده دعوت را هم درک نمی کرد؟

و اگر عمر سنگ خلافت ابوبکر را به سینه می زد و آنچنان نشاط و حماسه داشت که به خاطر گرفتن بیعت برای ابوبکر از این سوی و آن سوی می رفت و می آمد، چرا ابوبکر که ذی نفع حقیقی است، اینقدر شوق و حماسه نداشت، در حالی که باید بیش از عمر در این اندیشه باشد. و حتی در برخی روایات آمده که هنگام وفات رسول خدا، ابوبکر مشغول به کاری بوده است که معلوم نیست چه بوده؟! و عمر پیوسته بر او اصرار می ورزید که خلافت را در بر گیرد و او امتناع می ورزید تا آنکه او را به جریان سقیفه با خبر کرد، و آن وقت ابوبکر با او به سقیفه روانه شد.

راستی چه کاری بود که ابوبکر را مشغول به خود کرده بود تا جایی که او را از تجهیز پیامبر باز داشته بود؟

پاسخ هر چه باشد، مسلم است که او مشغول به کاری غیر از خلافت بوده تا آنکه عمر رسید و اندیشه خلافت را در او زنده کرد؟

پس اندیشه خلافت برای ابوبکر نیز کار تازه ای بود، چنانکه برای عمر نیز تازگی داشت و گویا مطلب بالاتر از این نبود، که در مقابل

انصار و مبادرت سریع آنان به امر خلافت، می خواستند واکنش نشان دهند نه چیز دیگر.

ولی آنچه از رویدادها بر می آید این است که گروه سومی نیز وجود دارد که سزاوارتر به امر خلافت است و انصار و مهاجرین از هر سوی می کوشیدند که خلافت را از آن گروه بازستانند.

هیچ تفسیری برای موضعگیری عمر و هم پیمانیش با ابوبکر که مردی سالخورده بود، نمی توان پیدا کرد، جز اینکه شخصیت ابوبکر، فرصت را بدستش می داد تا از آن، استفاده کند و به آرزوی خویش برسد و در برابر دیگران اثری مستحکم درست کند، ولی هرگز عمر جرأت نداشت خود را کاندیدای جانشینی پیامبر کند زیرا اوضاع به نفع او نبود و خلافت برای او میسر نمی گشت، لذا خلافت را به ابوبکر سپرد تا سپس از او بازستاند.

و اگر عمر دارای چنان ارزش و مقامی بود که در روایات اهل سنت آمده، پس او سزاوارتر از ابوبکر برای خلافت بود چرا که او مردی بود نیرومند و خشن و ابوبکر مردی بود ضعیف و ناتوان.

و اگر واقعاً عمر دارای چنان شخصیت والایی بود، انصار با او درگیر نمی شدند و حباب با او در نمی آویخت و نمی گفت: گوش به حرفهای این مرد ندهید. و هنگامی که عمر به او گفت: خدا تو را بکشد، او در پاسخش نمیگفت: بل خدا تو را بکشد! و هر آینه قیس

بن سعد ریشش را در دست نمی گرفت و او را تهدید نمی کرد.

پس این قوم دو حالت داشتند: یا اینکه مسائل ناسیونالیستی و نژاد پرستی بر آنان حکمفرما شده بود و اخلاق اسلام را از یاد برده بودند و به احکام پشت پا زده بودند و یا اینکه از نظر مقام و منزلت، هیچ ارزش و رجحانی بر دیگری نداشته بلکه همه یکسان بودند.

حقیقت این است که هر دو حالت در مورد آنان صدق می کند. و اگر عمر بر انصار احتجاج کرد و گفت که: اعراب هرگز نمی پذیرند که خلافت را به قومی بدهند جز اینکه نبوت نیز در میان همان قوم باشد؛ اگر این مجادله صحیح است، پس بر او واجب است، که خود و دوستش کنار بروند و راه را بر اهل بیت پیامبر بگذارند چرا که اهل بیت، دارای بالاترین مقام و بیت در قریش هستند، در حالی که او و دوستش هرگز دارای قبیله ای والا- در قریش نیستند و لذا همین امر ابو سفیان را وا داشت که به تحریض و تشویق امام علی علیه السلام دست بزند و به او بگوید: چه شده است که خلافت در میان خوارترین و ذلیل ترین قبیله قریش قرار گرفته است؟

حال حاشیه ای را که ابن حجر بر سخن عمر زده است که درباره سعد بن عبادہ گفت: او را بکشید، خدا او را بکشد! ملاحظه کنید:

ابن حجر گوید: آری! عمر نمی خواست واقعا سعد را به قتل برساند، و این که گفته است، خدا او را بکشد، نفرینی بیش نیست. بنابراین عمر می خواست از او دوری جوید، در حدیث مالک عمر

گفت: خدا سعد را بکشد که صاحب شر و فتنه است. (1)

ابن حجر با این حاشیه، گام در گام توجیه‌گرایی نهاده؛ همان توجیه و تأویلی که مورد اعتماد اهل سنت است در روایرویی حوادث و نصوصی که آنان را در مضیقه - از نظر شرعی - قرار می‌دهد.

ابن حجر در تأویل و توجیه سخن عمر و موضع‌گیری‌های او و دوستش، ادامه می‌دهد: وهمانا آنان به خاطر خلافت، مهمترین کارها را که تجهیز و تکفین پیامبر بود رها کردند، تا آنکه از آن رها شدند.

و این مدت که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را رها کرده و مشغول امر خلافت بودند، دوران بسیار کوتاهی بود که از چند روز تجاوز نمی‌کرد و به خاطر

اجتماع کلمه، این گناه آنان بخشودنی است. (2)

بخاری روایت توجیه‌گرایی دیگری را در مورد رفتارهای سقیفه ای عمر نقل می‌کند.

روایت می‌گوید: عمر مردم را تهدید می‌کرد و می‌ترساند، تا اینکه نفاق را بزداید و منافقان را از صحنه بیرون سازد. (3)

و این روایت از زبان عایشه دختر ابوبکر نقل شده و مفهومی این است که: روش تند و تهدید و تخویفی که عمر در برابر ممتنعین

ص: 107

1- فتح الباری فی شرح البخاری - ج 24/7.

2- همان.

3- بخاری ج 9/5- کتاب فضائل الصحابه - باب فضل ابی بکر.

از بیعت ابوبکر، در پیش گرفته بود، روشی خوب، کاری پسندیده و مورد رضایت و خشنودی خداوند بود!!

و بدینسان عایشه، تمام آنان که خلافت ابوبکر را نپذیرفتند، از بنی هاشم گرفته تا سایر مردم و انصار، همه را منافق می داند. آیا این سخن، عدالت اصحاب را زیر سؤال نمی برد؟ پس چگونه است که اهل سنت معتقد به عدالت تمام صحابه هستند و طبق این دیدگاه، رویدادهائی را که پس از رسول خدا اتفاق افتاده، از سقیفه گرفته تا صفین، همه را تفسیر می کنند؟! (1)

یاد داشت سوم:

چرا قبیله «اسلم» وارد مدینه شد و چه کسی آنها را دعوت کرد و چرا عمر با دیدن آنها یقین به پیروزی کرد؟

پاسخ این سؤالات، ما را و می دارد که نگرشی بر مهمترین بخش از رویدادهای سقیفه داشته باشیم. قسمتی که جدای بحث و مناقشه، با نیروی مسلحانه، نظر و رأی خود را می خواستند بر مردم تحمیل کنند.

ص: 108

1- رجوع شود به کتاب العواصم تألیف ابوبکر بن عربی . این کتاب صفت عدالت را برای تمامی صحابه قائل است و تمام نصوصی که در نکوهش آنان وارد شده را تأویل می نماید و همه کارهای زشت آنها را به گونه ای توجیه می کند که به قداست آنها لطمه نزند و خط سیاست اموی را تأیید نماید. رجوع شود به فتاوی ابن تیمیه ج 35. و کتاب البدایه و النهایه ابن کثیر . و همچنین ایستگاه های آینده این کتاب.

ورود قبیله «اسلم» به مدینه، بیشتر شباهت داشت به یک کودتای نظامی و بی گمان از قبل توسط عمر برای دخول آنان، ترتیب داده شده بود.

و به نظر می رسد که درگیری میان گروه عمر و گروه انصار، وارد مرحله خطرناکی شده بود که کفه عمر را متزلزل ساخته و کفه انصار را سنگین تر نموده بود یا اینکه ممکن است که انصار به سوی علی میل کرده بودند و اختلاف را میان خود بر طرف نموده بودند. از آن سوی عمر و گروهش دارای چنان وزنه‌های میان مردم مدینه نبودند، گویانکه عمر همراه با مهاجرین، جزء وارد شدگان بر مردم مدینه بود، تازه او و گروهش جزئی از مهاجرین به حساب می آمدند نه همه شان، تازه برخی از مهاجرین، همراه با امام بودند و برخی دیگر از قریش، منتظر نتیجه نشسته بودند یا اینکه نمی فهمیدند در خارج چه می گذرد.

و گویا این وضعیت انگیزه عمر را در سخنش که هنگام ورود قبیله «اسلم» به مدینه بیان کرد، روشن می سازد که گفت: اکنون به پیروزی یقین کردم. این سخن به صورت غیر مستقیم به ما نشان می دهد که عمر و گروه او بودند که خواستار حضور آن نیروها شدند. آیا چنین اقدام دلیل نمی شود که گروه عمر، ارزش شرعی و اخلاقی خود را از دست داده است؟ از سوی دیگر، آن متونی که عمر با آنها گروه انصار را مواجه شد، متونی است که از اختراعات آن

مرحله است، و اگر آن متون صحیح بود و مورد اقرار و اعتراف همگان، هرگز کسی با آنها درگیر نمی شد و کشمکش در نطفه خفه می‌گشت.

و به نظر می رسد که سروصدا و جدال در مورد سزاوارتر بودن ابوبکر در خلافت به زمانهای بعدتر نیز استمرار یافت تا آنجا که مجبور شدند احادیثی را از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بتراشند که خلافت را با صراحت و روشنی، مخصوص ابوبکر بدانند و او را شخصیتی والا به حساب آورد. و در نتیجه هالهای مقدس گرداگرد ابوبکر کشیده شود که اجازه ندهد کسی کوچکترین اسائه ادب به او کرده یا شخصیتش را زیر سؤال ببرد، چه رسد به اینکه کسی بخواهد دوران سقیفه را باز خوانی نماید. (1)

و همین امر نیز در مورد خلیفه دوم انجام گرفت، که مناقب زیادی برای او ساختند و مقامش را بالاتر از پیامبر فرض کرده و یا هم ردیف او قرار دادند. (2)

ص: 110

1- رجوع شود به بخاری ج 5/5 و مسلم ج 1856/4 - 1857 ح 10، باب فضل ابی بکر. از جمله نقل کرده اند که زنی نزد رسول خدا آمد، حضرت دستور داد به او که نزد وی باز گردد آن زن گفت: اگر آمدم و شما نبودید، چه کار کنم؟ پیامبر گفت: پس نزد ابوبکر برو!- و از زبان امام علی لا روایتی نقل کرده اند که محمد بن حنفیه از حضرت پرسید: چه کسی پس از رسول خدا برترین مردم است. گفت: ابوبکر. پرسید: سپس؟ گفت: عمر، ابن حنفیه گوید: ترسیدم اگر باز هم سؤال کنم، بگوید: عثمان گفتم: سپس خودت؟ گفت: من یک فرد معمولی از مسلمانانم.

2- رجوع شود به بخاری ج 13/5 و 14 و 15 و مسلم ج 1864/4 ح 22 و 1862 ح 19 و 23، باب فضل عمر، از جمله نقل کرده اند که پیامبر به عمر فرمود: هرگز شیطان تو را ندید در راهی می روی، جز اینکه در راه دیگری رفت و همچنین گفت: پیش از شما، مردانی در بنی اسرائیل بودند که ملانکه با آنان سخن می گفتند در حالی که پیامبر نبودند، و اگر کسی در امت من چنین باشد، همو عمر است! به ایستگاه آینده همین کتاب رجوع شود.

و همین امر نیز با خلیفه سوم انجام پذیرفت جز اینکه رفتارهای زشت او و موضعگیریهایی مخالف با کتاب و سنتش که منافع مسلمانان را زیانبار ساخته بود، او را رسوا کرده و آبرویش را برد. (1)

ولی با امام علی علیه السلام قضیه به عکس بود. به جایی که مناقبی را درباره او نقل کنند چنانکه با آن دیگران انجام دادند، مناقب وارده درباره او را مورد طعن و تکذیب قرار دادند و آن قدر شخصیتش را پایین آوردند تا او را هم طراز معاویه قرار دادند و خوارج را که علیه او قیام کرده بودند به عنوان صاحب نظرانی مجتهد و ماجوربه حساب آوردند. (2)

یاد داشت چهارم:

امام علی کجا بود؟

پژوهشگری که رویداد سقیفه را پیگیری می کند، بسیاری از بزرگان صحابه و پیشاپیش آنها امام علی را در سقیفه نمی یابد. اینان کجا بودند و چرا از این رویداد مهم تاریخی دور ماندند و چرا برای انتخاب خلیفه بدانجا نرفتند؟

ص: 111

1- ر.ک به بخاری و مسلم مناقب عثمان و همچنین ایستگاه چهارم این کتاب.

2- ر.ک به مناقب امام علی در بخاری و مسلم - و همچنین کتاب « فریب » و ایستگاه پنجم این کتاب.

ابوذر کجا بود؟ مقداد کجا بود؟ زبیر، جابر بن عبدالله، اُبی بن کعب، بلال بن رباح، حذیفه بن الیمان، خزیمه ذوالشهادتین، عمار بن یاسر، ابو ایوب انصاری، ابو سعید خدری، براء بن مالک، خباب بن ارت، رفاعه بن مالک، ابوالطفیل عامر بن وائله و بسیاری دیگر کجا بودند؟ غیبت اینان از سقیفه بنی ساعده، گروه عمر را سخت نگران ساخته بود، زیرا این شخصیتها، دارای وزنهای سنگین در میان صحابه بودند و ممکن بود در آینده مشکلی برای گروه عمر ایجاد کنند.

روایت ها خبر می دهد که امام علی علیه السلام و جماعتی از اصحاب مشغول تجهیز و تکفین و تدفین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودند، در حالی که آن قوم بر سر خلافت در سقیفه، درگیر بودند. (1)

سؤالی که در اینجا به ذهن می رسد: آیا این از اخلاق و منش اسلامی است که پیامبرشان در آن حال رها کنند و بر سر حکومت به کشمکش پردازند؟!

پس چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرا گرفته بودند؟!

آری! اینان چندین بار پیامبر را رها کرده بودند.

یک بار در «أُحُد».

ص: 112

و یک بار در مسجدش هنگامی که بر ایشان خطبه میخواند و خداوند آیه نازل فرمود: «وَتَرْكُوكَ فَأَيَّمَا» (1) و تو را تنها رها کردند.

و یک بار دیگر در حال احتضار بود که از آنان خواست برایش قلم و کاغذی بیاورند تا کتابی برای آنها بنویسد که هرگز پس از او گمراه نشوند، و او را رها کردند.

و پس از وفات، نیز آن حضرت را رها کردند. (2)

و این رفتار اگر دلالتی داشته باشد، دلالت بر آن دارد که مسائل دنیوی تمام وجود آن قوم را فرا گرفته بود. و شاید همین مقصود از آیه مبارکه باشد که می فرماید: «مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ» (3) - برخی از شما خواهان دنیا، هستید و برخی آخرت را می خواهید.

یاد داشت پنجم:

بیعت ابوبکر یک لغزش بود ... چرا؟ خدا را شکر که این سخن از زبان عمر تراوش کرد؛ همو که خود تدبیر کننده رویدادهای سقیفه بود و همو که خود میوه اش را

ص: 113

1- سوره جمعه: 11.

2- ر. ک به کتابهای تاریخ و تفسیر سوره جمعه تفسیر الدر المنثور ج 6 / 221 و باب وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم.

3- سوره آل عمران : 152.

چید؛ و اگر این سخن را دیگری گفته بود، مطلب عوض می شد.

عمر چنین گفت: «هان؛ بیعت ابوبکر لغزش بود، کاری نا استوار بود، خداوند شرش را از امت نگه دارد. پس اگر کسی دگر بار به چنین کاری دست بزند او را بکشید. اگر شخصی، بدون مشورت مسلمانان، با کسی بیعت کند، رواست هر دو کشته شوند. (1)

آیا این اقرار و اعتراف از سوی عمر نیست که آنچه در سقیفه رخ داد، کاری به دور از شورا بود، بلکه به دور از روح اسلام بود، بگونه ای که باید طراحش کشته شود، زیرا آثار آن بر امت، بسیار زیانبار و بدفرجام است.

این سخن عمر ثابت می کند که نبردهای ابوبکر علیه مرتدین و مانعین زکات به فرماندهی خالد بن ولید، در حقیقت، چیزی جز عصیان علیه حکومت ابوبکر نبود. البته ممکن است برخی، بگونه ای ارتداد داشته اند ولی ظاهراً این بر خورد نظامی دارای انگیزه های قبیله ای بوده و گویا تعدی و تجاوزهای خالد در سرکوب این نهضت، دلیل روشنی بر این حقیقت باشد. (2)

ص: 114

1- بخاری ج 21008- کتاب المحاربین مسند احمد بن حنبل ج 1/ 55- فتح الباری -ج 12/ 124 .

2- ر . ک حوادث رده در دوران ابوبکر در کتابهای الكامل في التاريخ - 358/2 - 359 و تاریخ طبری - ج 3/ 280 . و داستان خالد ، با مالک بن نویره.

علت این سخن چنانکه بخاری نقل کرده، این است که به عمر خبر داده شد که بعضی از مردم گفته اند: اگر عمر مرد، فلان کسی خلافت را می گیرد. پس عمر ایستاد و سخنرانی کرد و آن حرفها را زد. (1)

گویا عمر فهمیده بود که زمزمه ای در مدینه بلند شده که فریاد شورا را سر میدهد و رویدادهای سقیفه را زیر سؤال می برد و روش انتخاب خلیفه اول را مورد طعن قرار می دهد.

اکنون چندان مهم نیست که این سؤال را پاسخ دهیم، هر چند پاسخش روشن است. ولی مهم است بدانیم که عمر اعتراف می کند به اینکه بیعت ابوبکر، کار نادرست و لغزشی بود که سرزد و ممکن بود آثار خطرناک و نتایج دردناکی برای امت اسلامی داشته باشد، جز اینکه لطف خدا شامل حالشان شد. پس سخن عمر، انگیزه ای نداشت جز اینکه ثابت کند که بیعت ابوبکر کار شتابزده و بدون فکری بوده است که احتمال خطر زیاد داشته است.

چگونه است که عمر، بیعت ابوبکر را لغزش می داند ولی یادش می رود که خود او به وصیت و سفارش ابوبکر، به خلافت رسیده است؟

ص: 115

1- بخاری ج 208/8 - 290 وفتح الباری ج 12/121، الکامل فی التاریخ - 326/2 - 327.

بخاری روایت می کند که عمر گفت: من امیدوارم که رسول خدا در میان ما زندگی کند و ما را اداره نماید. حال که از دنیا رفته است، همانا خداوند نوری را در کنار شما قرار داده است که به آن هدایت می شوید؛ همان هدایتی که خداوند به محمد ارزانی داشت. و همانا ابوبکر یار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این است که با او در غار بود. و او سزاوارترین مردم به امورشان است، پس برخیزید و با او بیعت کنید.

سپس عمر به ابوبکر گفت: بر منبر برو، تا مردم با تو بیعت کنند. او هم پس از اصرار زیاد - بر فراز منبر رفت و عموم مردم با او بیعت کردند. (1)

این روایت بخاری، اشاره دارد به اینکه عمر، گرداننده اصلی برنامه انتخاب ابوبکر بوده است و از سوی دیگر معلوم می شود، ابوبکر ناچار به پذیرش امر شده و خود در واقع رغبتی به آن نداشته است، بلکه اصرار زیاد عمر او را وادار کرد که بر منبر برود و مردم با وی بیعت کنند. و این خود دلیل است بر اینکه هیچ نصی نسبت به ابوبکر نبوده، بلکه فقط تلاشهایی بود که از فرصت بدست آمده استفاده شود.

مگر نه ابوبکر بود که فریاد می زد: این عمر است و این ابو عبیده است، هر کدام را می خواهید، با وی بیعت کنید؟!!

ص: 116

پس اگر ابوبکر از کاندید شدن خود کناره گیری می کند و عمر و ابو عبیده را بر خویش مقدم می دارد، این دلیل نمی شود بر اینکه اصل قضیه عبارت از اظهار نظرهای فردی بوده و فقط به خاطر رویارویی با انصار، شتابانه، اجرا شده است؟

ملاحظه کنید عمر چه می گوید: « به خدا قسم، هیچ مسأله ای را سخت تر و شدیدتر از گرفتن بیعت برای ابوبکر نیافتیم. ما ترسیدیم اگر قوم (انصار) متفرق شوند و بیعتی رخ ندهد، پس از ما برای خویش بیعتی درست کنند و در آن صورت ناچار می شدیم یا با آنها بیعت کنیم بر آن چیزی که خوشایندمان نبود و یا به مخالفت برخیزیم، و در دو حالت، شکست می خوردیم».

و همچنین ملاحظه کنید که در راه سقیفه، همراه ابوبکر و ابو عبیده، با خود می گوید: «من در میان راه، مطالبی را در دل خود می پروراندم، وقتی به سقیفه رسیدیم، خواستم سخن بگویم. ابوبکر گفت: عمو! ساکت باش!.. و آنچه در دل من می گذشت، بر زبان آورد، گویا از غیب خبر می داد».

از این روایات استفاده می شود که قضیه از پیش به رهبری عمر ترتیب داده شده بود و هیچ وجه شرعی نداشت. ولذا عمر هنگام مرگش می گفت: اگر سالم مولای حذیفه زنده بود، خلافت را به او واگذار می کردم. در حالی که سالم، آزاد شده حذیفه است و با این

سخن، مخالفت صریح می کند با آن روایت که امامت را منحصر در قریش می داند و حتی با خودش نیز مخالفت می کند که در احتجاج با انصار به آنان گفت: «ولی عرب هرگز ابا ندارد از اینکه امرش را به قبیله ای واگذار کند که نبوت نیز در آن قبیله بوده است»!

ص: 118

ایستگاه سوم : عمر بن خطاب

اشاره

عمر بن خطاب

«واین سان معاویه سر بر آورد»

ص: 119

همواره ثمره شورا، شورا است و ثمره استبداد، استبداد است.

و آنچه در سقیفه گذشت، چون هیچ ربطی به شورا نداشت، لذا طبیعی بود که ثمره و نتیجه اش نیز، مخالف شورا باشد.

و بدینسان عمر آمد! لغزشی پشت سر لغزشی دیگر! او برای بارش دشواری ها را هموار کرد و اینک با یک وصیت، آن را در بر گرفت؛ آن هم از چه کسی؟ از پیر سالخورده ای که در حال احتضار است، بی آنکه ارزشی برای مردم به حساب آید.

در وصیت ابوبکر آمده است: «این پیمان ابوبکر بن ابی قحافه است، آخرین عهدی است که در دنیا دارد و نخستین عهدی است که به آخرت وارد می شود. من عمر را خلیفه خود بر شما

قرار دادم، پس اگر او را دادگری یافتید که این امید من بوده است و اگر در دین خدا تحریف و تغییری روا داشت، پس من جز خیر نمی خواستم، و از غیب خبری ندارم و وسیعلم الذین ظلموا أي منقلب ینقلبون» (1).

بر ابوبکر لازم بود که احسان عمر را جبران کند، زیرا عمر با ترفندهای خود، او را به حکومت رسانده بود و اینک ابوبکر، حکومت را به او باز گرداند. او برای نخستین بار در اسلام قانون واگذاری حکومت، را اجرا کرد؛ همان قانونی که پس از چندی، فقیهان توجیه گرا، در توجیه تسلط بنی امیه و بنی عباس بر مسلمین، به آن استناد کردند و این سنت نیز، اولین گام برای به ظهور رسیدن خط بنی امیه بود که در دوران عمر، نشانه هایش آشکار شد.

و از اینکه این اظهار نظر ابوبکر هیچ دلیلی از شرع یا از شورا نداشت. لذا مسلمانان مدینه را بر آشفت و بسیاری از صحابه، با آن به مخالفت پرداختند.

نخستین مخالفان انصار بودند.

سپس اهل بیت به رهبری امام علی علیه السلام.

در درجه سوم، طلحه و یارانش که شتابان نزد ابوبکر آمده و طلحه به وی گفت: « به پروردگارت چه جواب میدهی که یک انسان

ص: 122

1- تاریخ طبری - ج 3، 429، طبقات ابن سعد - ج 3، 200، الامامه والسیاسیه - 24/1 .

خشن تند خوی بد اخلاق را بر ما حاکم قرار دادی که مردم از او گریزان و قلوب از او منتفر است. (1) از اینجا معلوم می شود که کسی عمر را نمی پذیرفت و بی دلیل نبود که مردم از شخص او منتفر و منزجر بودند زیرا در طول دوران ابوبکر، بر خوردها و رفتارهای تند و متهورانه اش را دیده بودند.

پس آنچه بر مبنای باطل ساخته شده، باطل است. و بدینسان خلافت عمر باطل است زیرا زیربنایش باطل بوده، و در هر دو خلافت، شورای مسلمین مد نظر نبوده است.

و همچنانکه خلافت ابوبکر با شمشیر بر مسلمین تحمیل شد، خلافت عمر با شمشیر تحمیل شد و عمر با شدت به سرکوب کردن مخالفینش پرداخت و همه را وادار به بیعت کرد، گویا همان نقشی که سابقا به خاطر ابوبکر بازی کرده بود، امروز نیز برای خودش بازی میکرد.

عمر و امام علی

امام علی با عمر نیز زندگی مسالمت آمیزی داشت چنانکه پیش از او با ابوبکر داشت.

او که حق به جانب بود ولی مغلوب واقع شده بود، در برابر

ص: 123

1- طبقات ابن سعد - ج 3 ص 199 - تاریخ طبری - ج 433/3.

رویدادها و حوادث، ناچار تسلیم شد. و نه تنها زندگی مسالمت آمیز را پیش گرفت که پیوسته از هیچ مشورت و یاری رساندن به مظلومین و بالاترین فداکاری و خدمت به خاطر اسلام و مسلمین دریغ نورزید.

و اگر در زمان ابوبکر فشارهایی بر امام علی بود، در زمان عمر، اختناق ها و فشارها افزون بود، زیرا عمر در زمان ابوبکر، مرد شماره دو بود ولی امروز تمام قدرت بدست او است. البته در آن دوران نیز حاکم حقیقی عمر بود و ابوبکر مانند سایه اش به حساب می آمد! حال که عمر، تمام قدرت را بدست گرفته و نقشه هایش به پیروزی رسیده، بی گمان سیاست سخت و شدیدی را نسبت به اهل بیت بویژه امام علی علیه السلام اعمال می کند زیرا می داند که امام علی شایسته حکومت است، گو اینکه خود معتقد است که امامت مسلمین، خاص علی است و لا غیر!

مطلب دیگری که او را به فشار آوردن بر اهل بیت و او می دارد و دشمنیش را افزونتر می سازد، این است که خود پذیرفته است که هیچ نیروی علمی و رهبری در برابر امام علی علیه السلام ندارد!

عمر پس از آن که اشتباهات زیادی از وی سر زده و احکام شتابزده ای را که با اسلام ربطی ندارد اجرا نموده، فریاد می زند: «همه مردم از عمر فقیه ترند».(1)

ص: 124

1- الدر المنثور - ج 2/133. و همچنین ملاحظه کن تفسیر آیه و آیتیم احداهن قنطارا « در کتابهای تفسیر .

و در برابر امام علی علیه السلام اقرار به جهالت خود کرده می گوید: «خدا مرا نگذارد در مشکلی که تو ای ابوالحسن در کنارم نباشی» (1).

و هنگامی که می بیند امام علی علیه السلام به خاطر حفظ مصالح اسلام و مسلمین با او همیاری دارد، برای توجیه آن وضعیت می گوید: «اگر علی نبود، عمر هلاک می شد» (2).

کتابهای حدیث و تاریخ پر است از برخوردها و رفتارها و احکامی که عمر صادر کرده و با نصوص کتاب و سنت مخالفت دارد، که دلیل است بر نقص شدید علمی وی و نیاز مبرمش به پشتوانه ای فقهی (3).

او بود که متعه حج و متعه زنان را تحریم کرد (4).

او بود که در طلاق بائن، سه طلاقه را در یک جا به حساب آورد

ص: 125

1- مستدرک حاکم، الاستیعاب ج 3/1102 - 1103، فضائل الصحابه - ج 2/647 ح 1100، تاریخ الخلفاء - 171. حاکم نقل کرده که جز علی هیچ کس نمی گفت: از من پرسید.

2- الاستیعاب ج 3/1103 - الرياض النضرة ج 3/161.

3- ر.ک النص والاجتهاد شرف الدین. معالم المدرستین سید مرتضی عسکری - ج 2.

4- با مراجعه به صحیح مسلم ج 2/1023 ح 17 و بخاری و مسند احمد - 325/3 معلوم می شود که متعه در زمان پیامبر و ابوبکر و قسمتی از زمان عمر حلال بوده تا آنکه عمر آن را حرام کرد و گفت: « دو متعه در زمان پیامبر حلال بوده و من آنها را حرام می کنم و مرتکب آنها را عقاب میکنم متعه حج و متعه زنان » و همچنین ر، ک، سنن بیهقی ج 206 / 7 و کتابهای تفسیر و کتابمان زواج المتعه حلال.

در حالی که یک طلاق بیشتر حساب نمی شود) و اعلام کرد که زن برای ابد حرام می شود تا آنکه محلی بگیرد. (1)

او بود که نماز تراویح را به جماعت قرار داد در حالی که هیچ نافله ای را نمی شود با جماعت خواند. (2)

او بود که تکبیر را در نماز میت چهار تکبیر قرار داد در حالی که پنج تکبیر بود. (3)

او بود که در میراث فتوایی مخالف یکدیگر قرار داد. (4)

او بود که تنها با گمان وطن، بر مردم تجسس می کرد، و این مخالف قرآن است. (5)

ص: 126

1- ر. ک صحیح مسلم ج 2/1099 . سنن بیهقی ج 7/336 ، مسند احمد ، و کتابهای تفسیر. لازم به ذکر است که جامع از هر وعموم اهل سنت به این حکم عمر عمل می کنند و بر اساس آن فتوا می دهند.

2- در زمان پیامبر و ابوبکر ، نماز تراویح (دورکعتی) در منازل خوانده می شد. ولی عمر از مردم خواست که به جماعت بخوانند و می گفت: این بدعت است ولی بدعت خوبی است !! بخاری - ج 3/58 ، مسلم - ج 1/523 - 525 کتاب الصلوة، تاریخ عمر بن الخطاب ابن الجوزی - ص : 80.

3- ر. ک تاریخ الخلفاء سیوطی - ص: 137.

4- سنن بیهقی - ج 6 - ص 245 . عبیده گوید: من درباره میراث جد از عمر صد قضیه را اطلاع دارم که هر یک با دیگری تناقض دارد.

5- داستان تجسس عمر بر خانه ها، مشهور و معروف است. در حالی که خداوند نهی می کند از تجسس . ر. ک سیره عمر در کتابهای تاریخ

او بود که حد را بر مغیره بن شعبه جاری نکرد!⁽¹⁾

او بود که اعلام کرد: نباید عجمها ارث ببرند!⁽²⁾

او بود که زن حامله و مضطره را رجم کرد و حد را به غیر وجه حشش اقامه نمود.⁽³⁾

او بود که اختلاف طبقاتی را میان مسلمانان ایجاد کرد و در اموال کارگران شریک شد.⁽⁴⁾

و بسیاری دیگر از تعدی‌ها و مخالفتهایی که اکنون مجال یاد آوری همه آنها نیست، و تمام این موارد، دلالت دارد بر بی کفایتی عمر برای خلافت و اینکه به زور متصدی چنین امر خطیری شده است.

امام علی نقش مهمی داشت در بازسازی عمر از انحرافات

ص: 127

1- گروهی از صحابه شهادت دادند که مغیره بن شعبه زناى محصنه بازنى شوهردار کرده است ولی عمر نه تنها بر او حد جاری نکرد، بلکه حد قذف را بر شاهدان جاری کرد. ر.ک بیوگرافی مغیره در الاصابه ابن حجر و اسد الغابه ابن اثیر ج 4/407.

2- موطأ مالك - ج 2/520 ح 14.

3- عمر می خواست زنی را که در اثر اضطراب ناچار به زنا شده بود حد بزند در حالی که گناهی بر او نیست. و همچنین خواست حد را بر زنی حامله و زنی دیوانه جاری کند. و امیر المؤمنین علی ع دخالت کرد و نگذاشت این حدود اجرا شود و جهالت عمر را به اثبات رساند. ر.ک. کتابهای سنن. وفتح الباری - ج 3/69، استیعاب ج 4/1639.

4- عمر بدرپین را مقدم دانست بر دیگران و مهاجرین را بر انصار و همسران پیامبر را بر دیگر زن ها. و اموال استانداران را گرفته و تقسیم می کرد. ر.ک تاریخ عمر بن الخطاب نوشته ابن الجوزی و کتابهای فقهی.

و تجاوزهای بی شمارش و احکام مستبدانه اش و سیاست انتقامجویانه اش و تهدیدها و ارعابهایش تا جایی که نوشته اند: زن حاملهای پس از آن که شنید عمر او را طلبیده است، از ترس و وحشت، سقط جنین کرد و او بزرگان صحابه را طلبید که حکم آن قضیه را با آنان مشورت کند. (1)

و هنگامی که نکاح متعه را تحریم کرد، صحابه ای که آن را روا میدانستند و در رأس آنان ابن عباس بود، آنها را تهدید کرد و لذا ابن عباس تا عمر زنده بود، جرأت نمی کرد، نظر خود را اعلام کند. (2)

ارعاب و تهدید از نشانه های بارز سیاست عمر حتی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز بود. در زمان پیامبر نیز روزی این شعار را بلند کرد که:

یا رسول الله! بگذار گردن این منافق را بزنم! و منتظر نظر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نمی شد و پس از رحلت پیامبر نیز مردم را تهدید به مرگ کرد اگر کسی بگوید که پیامبر از دنیا رفته است!

ص: 128

1- ر. ک تاریخ الخلفاء بیهقی - کتابهای سنن - بیوگرافی عمر در الاصابه و اسدالغابه والاستیعاب.

2- عمر گفته بود: اگر کسی را آوردند که نکاح متعه کرده است آن را در زیر سنگ ها پنهان میکنم (یعنی او را رجم میکنم). ر. ک تفسیر قرطبی ج 132/5، تفسیر خازن، روح المعانی آلوسی ج 6/5 و تفسیر ابن کثیر در ذیل (فما استمتعتم به منهن فأتوهن أجورهن که وکتب فقه).

و در سقیفه، انصار را که راضی به بیعت با ابوبکر نبودند، تهدید کرد.

پس عمر که حتی در احکام فقهی و در حدود رعیت، این سیاست را اجرا می کند، بی گمان درباره اهل بیت که آنان را خطری بر نفوذ و قدرتش میدانند به طور شدیدتر، اعمال می دارد.

یکی از آن موضعگیری های کینه انگیز عمر نسبت به اهل بیت ، همان اعمال محاصره اقتصادی بود که همراه با ابوبکر علیه فاطمه و علی و فرزندان ایشان ، به مرحله اجرا در آورد.

در روایت آمده که عثمان ، زبیر، عبدالرحمن بن عوف ، سعدبن ابی وقاص و انس بن مالک ، وارد بر عمر شدند. سپس عباس و علی برای دادخواهی وارد شدند.

عمر به آنان گفت: شما را به خدا، مگر نمی دانید که رسول خدا گفته: ما میراث به جای نمی گذاریم. آنچه از ما می ماند صدقه است. گفتند: آری! عمر گفت: وقتی رسول خدا از دنیا رفت، ابوبکر گفت: من ولی رسول خدایم. تو و این آدم نزد ابوبکر آمدید که تو میراث خود را از فرزند برادرت می خواستی و این (علی) علیه السلام میراث همسرش را از پدرش مطالبه می کرد. ابوبکر گفت: رسول الله گفته است: ما میراث جای نمی گذاریم. ما ترك ما صدقه است. و خدا می داند که او مردی

ص: 129

راستگو، خیرخواه، هدایت شده و پیرو حق بود!⁽¹⁾

در روایت دیگر آمده: عباس و علی نزد عمر برای دادخواهی آمدند.

عباس گفت: ای عمر! بین من و این شخص داوری کن!! مردم گفتند: میان آنها به حق داوری کن. عمر گفت: لازم نیست داوری کنم، اینها می دانند که رسول خدا گفته است: ما میراث بجای نمی گذاریم. آنچه پس از ما می ماند، صدقه است.⁽²⁾

از این دو روایت چنین بر می آید که غرض از اینها فقط بد جلوه دادن چهره امام علی، عباس و اهل بیت بطور کلی است. می خواهند بگویند که علی و عباس بر سر پول نزاع کردند و آنقدر نزاعشان طولانی شد و میان مردم شایع گشت، که نزد عمر برای دادخواهی آمدند. یعنی امام علی -والعیاذ بالله- آنقدر دنیا پرست و حریص بر مال دنیا بود که به خاطر آن، با عموی پیامبر، درگیر شده بود.

ولی بهر حال در اینجا نیز موضعگیری دشمنانه و کینه توزانه

ص: 130

1- رجوع شود به تاریخ عمر تألیف ابن الجوزی و صحیح بخاری ج 96/4 و 97 و صحیح مسلم ج 1377/3 ح 49. آیا ساختگان حدیث ، همانطور به طور تصادف اسم آن چند نفر را ذکر کرده اند که در حضور عمر بودند یا غرض دیگری در کار است؟ در حالی که آنها طرفداران خط نژاد پرستی و از مخالفان امیر المؤمنین علی عنه بودند و چهار نفر اول به علاوه طلحه همان اصحاب شورای خلافت اند که پس از عمر عثمان را خلیفه کردند.

2- بخاری ج 96.4 و 97 - مسلم ج 3، 1377 ح 49 - ترمذی - ج 4158 ح 1610.

عمر نسبت به اهل بیت، آن هم در حضور دشمنان سرسختشان مانند انس، سعد، عثمان، زبیر و عبد الرحمن، نشان می‌دهد که قطعه وجودشان در آن مجلس، به طور تصادفی نبوده است. و برای اینکه در ذهن هیچ مسلمانی خطور نکند که عمر نسبت به امام علی دشمنی و عداوت داشته است، یاران خط اموی اصرار داشتند که هر تردیدی را در این زمینه میان آن دو، بر طرف کنند.

روایت صحیح مسلم را ملاحظه کن که از ابن عباس نقل می‌کند: عمر بن خطاب را بر تخت‌خوابش گذاردند، مردم گرداگردش آمده، مشغول خواندن دعا و نماز بر او بودند. من هم در میان آنان بودم. ناگهان دیدم شخصی از پشت، بازویم را گرفته، پس نگاه کردم دیدم علی علیه السلام است. علی برای عمر طلب رحمت کرد و گفت: کسی را در عمل مانند تو نیافتم، به خدا قسم، همواره می‌خواستم که خداوند تو را با دو پارت (پیامبر و ابوبکر) قرار دهد چرا که بسیار از پیامبر شنیده بودم که می‌گفت: من و ابوبکر و عمر آمدیم، من و ابوبکر و عمر وارد شدیم. من و ابوبکر و عمر بیرون رفتیم، لذا از خدا می‌خواستم و امید داشتم تو را با آنان قرار دهد. (1)

و بخاری از زبان امام پاسخی را نقل می‌کند که به فرزندش محمد بن حنفیه گفت، او گوید: به پدرم گفتم: چه کسی بهترین مردم، پس از

ص: 131

رسول خدا است؟ گفت: ابوبکر . گفتیم : سپس ؟ گفت: عمر . پس ترسیدم این بار نام عثمان را ببرد، لذا پیش دستی کردم و گفتم: پس تو؟ گفت: من یک مرد معمولی از مسلمانانم!

از این دو روایت بر می آید که نه تنها انگیزه شان اثبات رضایت و خشنودی امام از عمر و محبت نسبت به وی است، بلکه می خواهند ثابت کنند که امام علی علیه السلام، جزء پیروان و شیعیان عمر است! و همانا پیروان علی نیز باید از عمر پیروی کنند و او را دوست بدارند، زیرا هیچ اختلافی میان آن دو نیست!!

عمر و معاویه

پژوهشگری که سیره عمر را بررسی می کند در می یابد که: عمر هیچ موضع مخالف یا کینه توزانه ای نسبت به بنی امیه و در رأس آنان ابو سفیان و معاویه نداشته است، بلکه قضیه درست به عکس است. در حالی که معاویه و پدرش در دوران پیامبر و ابوبکر جزء « مؤلفه قلوبهم » بودند و آن سهمیه زکات را به آنان می پرداختند، در ایام عمر این سهمیه بر داشته شد و آن دو مانند سایر مسلمین به حساب می آمدند . و نه تنها عمر، معاویه را از گروه « مؤلفه قلوبهم » خارج ساخت و او را به درجه مسلمانان بالا برد(1)، بلکه موضع خود را مبارک تر قرار داد

ص: 132

1- ر.ک الاستیعاب ج 1416/3 والاصابه ، شرح حال معاویه.

و معاویه را به جای برادرش یزید، ولایت شام بخشید و او را والی شامات قرار داد. (1)

حال این سؤال به ذهن می آید: چرا عمر چنین کاری کرد؟

آیا در میان مسلمانان سزاوارتر از معاویه کسی را برای این کار نیافت؟ آیا عمر فراموش کرده بود تاریخ بنی امیه و تاریخ ابوسفیان را که آنچنان در برابر پیامبر ایستادند و با وی جنگ و ستیز کردند؟

وانگهی معاویه چه ویژگی داشت که کلید شام را به او بسپارد؟

آیا معاویه از مهاجرین بود؟

آیا معاویه از مجاهدین بود؟

آیا از نزدیکان پیامبر بود؟

آیا یک نفر دانشمند بود؟

قطعاً هیچ یک از اینها نبود، بلکه از آزاد شدگان (طلاق) بود. (2)

ص: 133

1- الاصابة في تمييز الصحابة - ج 433، الاستيعاب - ج 1416/3 - 1417.

2- معاویه و پدرش از طلقا (آزادشدگان) بودند. و طلقا، عبارتی است که پیامبر پس از فتح مکه بر اهل مکه (از مشرکین) اطلاق کرد و فرمود: بروید! آزاد شدگان « و طلقا از مؤلفه قلوبهم نیز بودند. و نزد اهل علم به اثبات رسیده که معاویه هیچ فضیلتی نداشته و پیامبر هیچ مطلب خوبی را درباره او نگفته است. ر. ک فتح الباری - ج 83/7 کتاب فضائل اصحاب رسول الله، باب ذکر معاویه. و رک نیز سنن النسائی و کتاب خصائص الامام علی نسائی. لازم به ذکر است که نسائی بر دست اهل شام به قتل رسید زیرا زیر بار نرفت که درباره معاویه و مناقبش کتابی بنویسد چنانکه درباره امام علی نوشته بود. بیوگرافی انسانی را در وفیات الاعیان ابن خلکان - ج 77/1 مراجعه کن.

پس چگونه ممکن است یک طلیق (آزاد شده) فرزند طلیق، ولایت امر مسلمین را بر عهده گیرد، حال آنکه بسیاری از اصحاب و اهل بیت وجود داشتند؟

و چگونه عمر با آن تقوا و پارسائیش و با آن شدتش در حق خواهی، ولایت را به معاویه می سپارد؟

از بررسی روابط عمر با معاویه، چنین بر می آید یک امر پیچیده و مبهمی، این روابط را متبلور می سازد، و این امر در کتابهای تاریخ، درست بیان نشده است.

شاید عمر در برابر دشمنانش، احساس ضعف کرده بود، ولذا می خواست به بنی امیه پناه بیاورد.

و شاید می خواست پس از خودش سنگی را در راه حرکت اهل بیت بیاندازد!

و شاید چیز دیگری در این امر نهفته است. ولی آنچه لازم است بگوییم این است که: ولایت بخشیدن به معاویه را نمی توان، یک اشتباه به حساب آورد.

خط بنی امیه اولین تحرک خود را از عمر دریافت کرد زیرا عمر بود که معاویه را بر سرزمین شام، حکومت داد، و این خط آماده شد برای هموار ساختن راه، پیشاپیش خود و از بین بردن تمام مشکلات سر راه، حتی دولت و خلافت!.

لازم است روایاتی را که مربوط است به موضعگیری عمر از معاویه مورد بررسی قرار دهیم تا مطلب روشن تر گردد.

ابن حجر گوید: هنگامی که عمر به معاویه می نگریست می گفت: این کسرای عرب است. (1)

واما مناسبت این سخن؛ ابن عبدالبر چنین گوید: هنگامی که عمر وارد شام شد و معاویه را دید، گفت: این کسرای عرب است .

معاویه در یک موکب بزرگی به استقبال خلیفه آمده بود، وقتی نزدیک او شد به او گفت: تو صاحب این موکب بزرگ هستی؟ گفت: آری،

یا امیرالمؤمنین! گفت: شنیده ام که نیازمندان، بر در خانه ات صف می کشند؟ گفت: آری، چنین است. گفت: چرا چنین باشد؟

گفت: ما در سرزمینی هستیم که جاسوسهای دشمن زیادند، پس باید چنان قدرتی نشان بدهیم که آنها را به ترس و وحشت وا داریم! پس

اگر اجازه دهی، چنین کنم و اگر مرا بازداری، انجام ندهم. عمر به معاویه گفت: اگر آنچه می گوئی حق است، پس این نظر خردمندانه ای

است و اگر باطل است پس خدعه و فریب ادیبانه ای است. گفت: پس به من امری کن ای امیرالمؤمنین! عمر گفت: نه تو را امر می کنم و

نه نهی می نمایم. (2)

ص: 135

1- الاستیعاب ج 1417/3 - مقدمه ابن خلدون: ص 160.

2- الاستیعاب ج 1417/3. = گفته اند که حقوق سالیانه معاویه، بالغ بر ده هزار دینار بوده است. و در روایتی گفته اند که ماهیانه اش یک

هزار دینار بوده.

دقت کننده در این روایت، همراهی شدید معاویه و عمر را در می یابد و می بیند چگونه عمر از انحرافات خطرناک معاویه در می گذرد و آنها را نادیده می گیرد. حال چگونه می توان این بر خورد عمر را با برخورد هایش نسبت به دیگر اصحابی که ولایت شهرها را به آنها واگذار کرده بود و با عصایش آنان را سخت کتک می زد و اموالشان را مصادره می نمود و از کارها بر کنارشان می کرد، سازش داد؟!

و اگر در بهانه معاویه دقت کنیم که می گوید، دشمن را می خواهیم بترسانیم، می بینیم این بهانه سست و بی معنایی است و عمر را بین دو امر قرار می دهد:

یا اینکه ساده لوحی است که معاویه او را فریب داده و یا اینکه با هم نقشه داشته اند. و از سخن عمر که می گوید: من نه تو را امر می کنم و نه نهی می نمایم، چنین بر می آید که با هم توطئه دارند و یکدست اند.

مگر نه این است که اعراب، پیاده و بدون هیچ کبکبه و دبدبهای به جنگ روم و فارس می رفتند و بدون هیچ ابهت و قدرت نمایی، بر آنان چیره می شدند؟

روایت شده که معاویه همراه عمر در سفر حج بود، و در آن سفر معاویه با کبکبه زیاد و هیئت پادشاهانه بود؛ عمر گفت: آفرین! ما

بهترین مردم هستیم چرا که خیر دنیا و آخرت را با هم فرا گرفته ایم، وقتی لباسهای معاویه را آوردند، ردائی را بیرون آورد و او را پوشید. عمر بوی بسیار خوشی را از آن لباس استشمام کرد. عمر به او اعتراض کرد. معاویه گفت: من این را پوشیدم - ای عمود که بر عشیره ام وارد شوم. (1)

از این روایت کاملاً روشن است که رابطه عمر با معاویه بالاتر از رابطه خلیفه و یکی از عاملانش است، زیرا لغتی که معاویه با او در سخن گفتن به کار می برد، اشاره دارد، بر اینکه معاویه همردیف و همطراز عمر است.

روایت شده که معاویه وارد بر عمر شد در حالی که بر او ردائی سبز بود. پس اصحاب به صورت اعجاب به او نگریستند. وقتی عمر آن را دید، چوبدستیش را برداشت و به جان معاویه افتاد. معاویه با تعجب می گفت: الله الله یا امیرالمؤمنین! چه شده است؟ عمر سخنی نگفت و سپس به جایگاه خود رفت و نشست.

به او گفتند: چرا این جوان را زدی در حالی که در میان قومت، مانند او کسی نیست!؟

عمر گفت: من از او جز خیر ندیده ام و جز خیر نشنیده ام ولی ترسیدم غرور پیدا کند با این لباس شاهانه) خواستم غرورش را

ص: 137

1- الاصابه في معرفة الصحابه ج 3/ 434 - بیوگرافی معاویه.

عمر می گوید: جز خیر ندیدم و جز خیر از او نشنیدم! یعنی که تمام رفتارهای معاویه مورد رضایت کامل عمر بوده، و تنها چیزی که عمر را ناراحت کرده بود، غرور معاویه بود و لذا بلند شد و به او کتک زد تا مقداری غرورش را پایین آورد.

ولی آیا عمر توانست غرور معاویه را در هم بشکند و جلوی خود خواهیهایش را بگیرد؟

نکته دیگری که قابل ذکر است، سخن همنشینان عمر است که بدو گفتند: چرا آن جوان را زدی در حالی که مانند او در میان قومت کسی دیده نمی شود؟

واضح است که این سخن از زبان یاران خط اموی تراوش کرده وگرنه چطور ممکن است معاویه را از تمام اصحاب بالاتر بدانند؟ و چگونه عمر، این سخن را از آنها می پذیرد؟

پس از بررسی این روایتها، مبالغه نمی کنیم اگر بگوییم معاویه، ساخته خود عمر است، به او پناه برد و او را پشتیبان خود قرار داد.

وهمانا عمر به خوبی خطر معاویه را درک می کرد و آگاه بر طمعها و حرصهایش بود و بی گمان هشدار پیامبر از بنی امیه، به او نیز

یکی از دلایلی که ثابت می کند عمر کاملاً از خطر معاویه آگاه بود، همان است که به گروه شورا - هنگامی که ضربت خورد - تصریح کرد که: مبادا پس از من اختلاف کنید، زیرا اگر چنین کردید پس یقین که معاویه در شام منتظر چنین فرصتی است تا خلافت را از شما بریاید. (2)

پس معاویه آماده چیره شدن و مسلط شدن بر حکومت است.

عمر این مطلب را درک می کند لذا قبل از مرگش، صحابه را هشدار می دهد ولی همین هشدار را صحابه همواره به در ایام حیاتش - به او می دادند و هیچ اعتنایی به آنها نمی کرد.

بشنوید سخن عمر را که می گوید: این جوان قرشی (معاویه) را نکوهش نکنید.

او کسی است که در حال خشم می خندد و از خشنودیش چیزی بدست نمی آید.

ص: 139

-
- 1- روایتهای زیادی از نکوهش بنی امیه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده مانند اینکه فرمود: هلاک امت من بر دست جوانانی از قریش است. ابوهریره گفت: اگر می خواستی نام آنها را می بردم و می گفتم بنی فلان و بنی فلان. و همچنین سخن حضرتش که فرمود: همانا بنی امیه، همان شجره ملعونه اند که در قرآن آمده است. ر.ک. الدر المنثور ج 4/191 و صحیح بخاری کتاب الفتن.
 - 2- الاصابه في معرفة الصحابة ج 3434 - بیوگرافی معاویه .

او کسی است که از بالای سرش چیزی گرفته نمی شود جز از زیر پاهایش. (1)

عمر قطعاً این حرف را بی جهت نمی زند. لابد در میان اصحاب، کسانی بودند که معاویه را پیوسته مذمت و نکوهش می کردند و عمر می خواهد آنان را از این مذمت باز دارد. پس آیا عمر در آخر عمر به این خطر معاویه پی برد؟!

البته روایتی که در دسترس است، ما را به چنین نتیجه ای نمی رساند.

عمر و جانشینی

هنگامی که عمر ضربت خورد، شورائی را متشکل از 6 نفر قرار داد، که در میان خود می بایست خلیفه ای را تعیین کنند و اینان عبارت اند از: طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، عثمان و سپس امام علی علیه السلام.

با نگرشی به این پنج تن - بجز امام علی علیه السلام - در می یابیم که آنان به هیچ وجه پذیرشی نسبت به امام علی علیه السلام نداشتند زیرا آنها از دشمنان امام بودند و در حقیقت آنها ارکان خط قبیله ای و نژادپرستی بودند؛ همان خطی که عمر را به حکم رساند.

ص: 140

پس چگونه عمر این شش نفر را انتخاب می کند در حالی که یقین دارد که اینها هرگز امام علی را نمی پذیرند و هیچکدام از آنان، به خلافت امام علی تن در نمیدهد؟! (1)

وهمانا برنامه شورا به یک روش مسخرهای پیش رفت تا در نهایت، خلافت را در آغوش بنی امیه بیاندازد و این امر قطعا از قبل ترسیم شده و تدبیر شده بود.

ملاحظه کنید که وقتی قوم به مشورت می پردازند، زبیر به علی رأی می دهد و سعد به عثمان و طلحه به عبدالرحمن، سپس عبدالرحمن کناره گیری می کند و خود را کاندید نمی نماید، بلکه به سود عثمان کنار می رود و در نتیجه سه نفر همراه عثمان می شوند و یک نفر با علی! زیرا وقتی عبدالرحمن به سوی عثمان توجه کرد، طلحه نیز با او همراه شد. (2)

در روایت دیگری آمده است که نتیجه دو بر دو شد یعنی تعادل آرا پیش آمد. در آنجا عبدالرحمن به امام علی پیشنهاد کرد که با او بیعت می کند اگر با کتاب خدا و سنت رسولش و سنت شیخین عمل کند، ولی امام علی علیه السلام از سنت شیخین سر باز زد. پس، از عثمان خواست

ص: 141

1- با ملاحظه رفتار این پنج نفر در کتابهای تراجم و رجال، می توانید مواضع آنها و مواضع حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نسبت به آنها را دریابید و ببینید که نژاد پرستی چگونه بر رفتار و کردار آنان حاکم است.

2- فتح الباری شرح صحیح بخاری ج 59/7.

واو موافقت کرد، لذا با او بیعت کردند! (1)

جالب اینجا است که وقتی عثمان به قدرت رسید و حکومت در دسترسش قرار گرفت، نه تنها با سنت شیخین مخالفت کرد که با کتاب و سنت نیز به مخالفت برخاست و لذا حتی آن قومی که او را برگزیده بودند و کاندیدش کرده بودند نیز از او دست برداشتند.

سؤالی که اینجا مطرح است: آیا این رفتار عمر مطابق شورا و روحیه اسلام است یا خیر؟

پاسخ منفی است! زیرا انتخاب عمر صد درصد بر اساس قبیله ای است و قطعاً قرار دادن علی در میان آنان چیزی جز تلاش برای پوشش گذاردن بر انگیزه اصلی انتخاب آن مجموعه نیست، که حتی برخی از افراد از عمر خواسته بودند فرزندش عبدالله هم جزء آنان قرار دهد. (2)

عمر با وضع این قانون، فرصتی به بنی امیه داد تا از طریق عثمان، رسمیت و شرعیت یابند، و یکسال پس از آن، از همین راه قانون اسلامی شورا را زیر پا گذاردند و رژیم وراثت را برقرار کردند.

بهرحال، قرار دادن شورا در میان شش نفر که با هم تناقض دارند و از هم منزجرند، با قرآن منافات دارد، زیرا در قرآن می فرماید:

ص: 142

1- الکامل فی التاریخ - ج 3، 71، تاریخ طبری - ج 233/4.

2- فتح الباری - ج 5487.

«وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (1) یعنی میان مؤمنین، نه میان یک گروه خاصی. و همچنین، این امر مخالفت دارد با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که نص قرآنی را مورد اجرا قرار داد و در میان اصحاب، آن را به کار انداخت و باب آزادی رأی را بر گشود که متأسفانه در زمان ابوبکر و عمر، این باب بسته شد تا اینکه راه را برای دیکتاتوری بنی امیه بگشاید.

و اگر عمر در حال احتضار، سرگردان بود و نمی دانست چه کار کند؛ آیا کسی را جانشین خود قرار دهد یا ندهد و بگوید: اگر خلیفه

قرار دهم پس او که از من بهتر بود (رسول خدا) صلی الله علیه و آله وسلم خلیفه ای برای خود تعیین نکرد، و اگر خلیفهای تعیین کنم، پس ابوبکر، برای خود جانشینی تعیین کرد. (2) بهر حال یک نفر از این تردید و سرگردانی عمر، سوء استفاده کرده به او گفت: عبدالله بن عمر را جانشین خود قرار ده!

عمر پاسخ داد: خدا تو را بکشد! به خدا با این سخن، خدا را مدّ نظر قرار ندادی. من کسی را خلیفه قرار دهم که نمی تواند حتی همسر خود را هم طلاق دهد. (3)

ولی بهر حال، عمر خلافت را در مجموعه ای قرار داد که از خط

ص: 143

1- سوره شوری: 38.

2- بخاری ج 100/9 - مسلم - ج 3/1454 ح 11 و 12.

3- فتح الباری - ج 5487 - تاریخ الخلفاء - ص 145، تاریخ طبری - ج 228/4.

قبیله ای و نژاد پرستی که ابوبکر اساسش را وضع کرد، فراتر نرفته و در پایان یکی از یاران و پیروان همین خط را به منصب قدرت رساند و به هیچ وجه از محدوده این خط خارج نشد و به سوی علی روی نیاورد.

و علی رغم موضعگیری عمر نسبت به فرزندش عبدالله و اینکه او دارای شخصیتی ضعیف است که نمی تواند، تصمیمی بگیرد، با این حال، برای اینکه دلش را بدست آورد، او را جزء مشاوران قرار داد.

عمر گفت: اگر سه نفر بر یک رای اجتماع کردند و سه نفر دیگر بر رای دیگری، پس عبدالله بن عمر را داور قرار دهید و اگر داوریش را نپذیرفتید، پس اولویت با گروهی است که عبدالرحمن بن عوف جزء آنها است. و همانا اگر عثمان خلیفه شد، پس او انسانی است دارای نرمش و اگر امام علی علیه السلام خلیفه شد، پس مردم درباره او اختلاف خواهند کرد و اگر سعد خلافت گرفت، پس خوب است وگرنه باید خلیفه وقت از او استمداد کند. (1)

سؤالی که مطرح است، چرا عمر به جای فرزندش شخصیتهایی مانند ابوذر یا عمار را - مثلاً - کاندید نکرد؟ (2)

ص: 144

1- مصدر سابق.

2- لازم به ذکر است که عبدالله بن عمر پس از عثمان، بیعت با علی را رد کرد و به جای او، با معاویه بیعت کرد، و پس از معاویه با فرزندش یزید نیز بیعت کرد، و خداوند عمرش را طولانی گردانید تا اینکه به حجاج ملحق شد و پشت سر او به همراه انس بن مالک، نماز می خواند. ر. ک. تاریخ ابن عمر در کتابهای رجال.

و بدینسان معلوم می شود که مسائل در جهت مخالف امام علی علیه السلام پیش می رود، چرا که عبدالله بن عمر هیچ وزنه سیاسی ندارد و عبدالرحمن هم پیمان عثمان است.

امام علی علیه السلام در این باره می گوید: «عثمان را همطراز من قرار داد ... و گفت: همراه با اکثریت باشید . سپس گفت: همراه عبدالرحمن بن عوف باشید. وسعد هم هرگز با پسر عمویش عبدالرحمن مخالفتی ندارد. عبدالرحمن هم داماد عثمان است و آنها با یکدیگر مخالفت نمی کنند، پس یا عبدالرحمن خلافت را به عثمان بسپارد و یا عثمان آن را به عبدالرحمن!». (1)

پیداست که امام با علم کامل به رازهای این بازی، به زور وارد شورا شد و می دانست که سرانجام، پیروزی با خط عمر است ، که گویا عمر خجالت میکشید، سنت دوست دیرینه اش را در مورد خلافت خود که بدون مشورت مسلمین رخ داد، اجرا کند و می خواست دایره خلافت را کمی گسترده تر کند ولذا چنین برنامه ای را اختراع کرد ولی خود مطمئن بود که در نهایت، همان کسی به خلافت می رسد که خود او می خواهد.

عمر قبلاً دانست که امر منحصر بین دو نفر می شود: علی و عثمان و چون علی حافظ منافع آنان نخواهد بود بلکه با آن مخالفت

ص: 145

خواهد کرد، لذا خلافت تنها به عثمان می رسد و لا غیر . یعنی در حقیقت عمر، خلافت را به عثمان سپرد ولی با ترفند شورا، انگیزه واقعی را پنهان کرد!⁽¹⁾

چنانکه در کتاب فتح الباری - ج 7 - ص 55 آمده است، عمر گفت: اگر «اجلح»⁽²⁾ خلافت را در بر گیرد، مردم را به راه راست هدایت می کند .

فرزندش بدو گفت : پس چرا او را جانشین خود قرار نمی دهی؟ عمر پاسخ داد: هرگز نه در زندگی و نه پس از مرگ، به او واگذار نمی کنم !!
این همان نتیجه ای است که ما بدان رسیدیم؛ چرا که مقصود از «اجلح» امام علی علیه السلام است.

ص: 146

1- ر. ک فتح الباری ج 547 تا تأکید عمر را بر این مطلب در یابی.

2- اجلح کسی است که موی دو طرف پیشانی رینخته باشد یعنی جلوی سرش بدون مو باشد. او را «انزع» نیز گویند که «انزع» از القاب امیر المؤمنین علی علیه السلام، است.

ایستاه چهارم : عثمان

اشاره

عثمان

« بنیانگذار شالوده خط بنی امیّه »

ص: 147

عثمان مانند آن دو نفر نبود که در امر خود احتیاط ورزد و حساسی برای دشمنانش باز کند و قبیله اش را مورد رعایت قرار دهد. او به مجرد اینکه زمام حکومت را در دست گرفت، میل و شوق درونیش را به قومش، آشکار کرد و اموی بودن خود را اعلام نمود، پس مورد خشم مردم قرار گرفت و حتی باران غیر امویش نیز علیه وی قیام کردند.

عثمان از حدود خط قبیلگی که قبل از وی ابوبکر و عمر، آن را ترسیم کرده بودند، تجاوز کرد و خط خود را منحصر در بنی امیه نمود.

او و بدینسان با کتاب و سنت، مخالفت ورزید. و نصیحتهای مشفقانه و خیرخواهانه دیگران را بر زمین زد و به احدی اعتنا نکرد.

آیا آن قدر عثمان قدرت داشت که در موضعگیریش، آنچنان پیش رود؟ یا اینکه دیده بود که خط قبیلگی، در میان جامعه، تثبیت شده بود و دیگر نیازی به سیاست کاری نبود؟

ضربتهای شدیدی که به خط اهل بیت به رهبری امام علی از دوران ابوبکر تا عصر عمر وارد آمده بود، قدرت و نیروی این خط را تضعیف کرده بود. تمام فشارها بر آن وارد می شد و تمام نیروها در مسیرش متمرکز شده بود که آن را به نابودی بکشاند، زیرا تنها خط فعالی بود که در برابر خط قبیلگی قرار داشت؛ پس بر خورد خط قبیلگی با آن، امری سرنوشت ساز و حتمی بود.

بنابراین، خط قبیلگی توانائی زیستن ندارد جز بر حساب خط اهل بیت.

و خط اهل بیت چاره ای ندارد جز همزیستی با خط قبیلگی و اعتراف به آن، یا پذیرش مرگ تدریجی به عنوان گروهی که اعلام موجودیت کرده و یارانی دارد نه اینکه خطی است دارای عقیده و ایده ای ویژه.

و همانا ابوبکر و عمر اقدام بر پراکنده ساختن اصحابی کردند که در سایر شهرها جزء یاران امام به حساب می آمدند، تا اینکه با وحدت خویش نیروی فشاری را علیه خط قبیلگی به وجود نیاورند.

و هنگامی که عثمان سر کار آمد، اوضاع و شرایط را آماده دید که

نتیجه وره آورد خط قبیلگی را اعلام دارد و پایه های خط اموی را بنیان نهد. چرا که خط قبیلگی به مرور ایام دچار ضعف و انحلال خواهد شد؛ پس لازم است که سرانجام در محدوده قوی ترین خاندان آن خط قرار گیرد. و در میان قریش هیچ خاندانی نیست که قدرت نگهبانی و نگهداری خط قبیلگی را داشته و با خط اهل بیت به شدت مخالفت کند، جز خاندان بنی امیه . بنابراین، بنی امیه تنها کاندیدی است که می تواند این نقش مهم را بازی کند، و همو بود که حتی پیش از اسلام نیز پرچم مخالفت با بنی هاشم را برافراشته بود. (1)

عثمان و صحابه

عثمان دو موضعگیری متفاوت نسبت به صحابه داشت:

موضع مؤید و یاور

موضع دشمن آشکار

آنان که مورد تأیید و یاری او بودند، همان ها بودند که تأییدش کرده و با وی بیعت نمودند و راه رسیدن به حکومت را برایش هموار ساختند. که در رأس آنها سعد بن ابی وقاص ، طلحة بن عبید الله، زبیر بن عوام و عبدالرحمن بن عوف قرار دارند. عثمان هم با آنها خوب معامله کرد؛ آنچنان سر کیسه (بیت المال را برای آنان کج کرد که

ص: 151

1- ر. ک. کتاب النزاع والتخاصم بین بنی امیه و بنی هاشم نوشته مقریزی چاپ قاهر.

همه شان دارای ثروت و مکنت فراوان شدند و اندوخته هایی سنگین از زر و سیم بدست آوردند. (1)

ظاهراً اینان به همین سرمایه دار شدن بسنده کردند و دیگر در پی حکومت نرفته و آن را به بنی امیه واگذار نمودند.

ولی آنان که مورد دشمنی و عداوت عثمان قرار گرفتند، همان ها بودند که به خاطر حق خواهی در برابرش ایستادند و با علی هم پیمان شدند، و در راس آنان ابوذر غفاری، عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود بود. موضعگیری عثمان نسبت به ابوذر، از سایرین شدیدتر و کینه اندوزتر بود، زیرا ابوذر نیز به خط بنی امیه . بطور کلی - و به عثمان و معاویه - بویژه - بسیار بد بین و شدید بود.

پندار غلطی است اگر تصور شود که موضعگیری ابوذر نسبت به عثمان و معاویه تنها به خاطر خوش گذارنیها و اندوختن زر و سیم و برباد دادن حقوق فقرا و بیچارگان بود؛ چرا که این سبب، علت

ص: 152

1- هنگامی که زبیر مرد، زمین ها و ملک های زیادی را دارا بود از جمله یازده خانه در مدینه داشت و در خانه در بصره و یک خانه در کوفه و یک خانه در مصر! تنها یکی از زمینهایی که خریداری کرده بود به نام « غابه »، آن را به صد و هفتاد هزار دینار خریده بود. وی چهار زن داشت که میراث هر یک از آنان، یک میلیون و دویست هزار بود! و اما ثروت عبدالرحمن بن عوف، پس بسیار بالاتر از او بود. ابن عساکر روایت کرده که قیمت ما ترک طلحه از مال ولک، به سی میلیون درهم می رسید و از چشمه های آب یک میلیون و دویست هزار دینار!-
ج 574.

ظاهری بود وگرنه انگیزه واقعی، اعلام بطلان خط بنی امیه و عدم مشروعیتش بود.

بر خورد میان ابوذر و عثمان، زائیده آن دوران نبود که ریشه در عصر ابوبکر و عمر داشت؛ آنگاه که طرح انحراف از خط پیامبر کشیده شد. ابوذر، آن شخصیتی که در برابر مشرکین مکه، ایستادگی می کرد و آن همه شکنجه و آزار را تحمل نمود، هرگز در آن دوران نیز، از گفتن حق باز نایستاد، و درباره پیامبر روایت های راستین را نقل می کرد.⁽¹⁾

از این معلوم می شود که بر خورد میان ابوذر و عثمان برخوردی ایدئولوژی و عقیدتی بود. برخورد میان ایده ای متعهد و ایده های مخالف.

میان یار اهل بیت علیهم السلام و رمز بنی امیه.

میان خط اهل بیت علیهم السلام و خط اموی.

به همین خاطر، داوری عثمان بر ابوذر بسیار شدید و سخت بود و لذا حکم به تبعید وی داد.

گویا عثمان نخستین کسی بوده که سنت تبعید رهبران و مصلحان در تاریخ حکومت جائران را پایه ریزی کرد.

موضعگیری عثمان نسبت به عمار همان موضعگیری نسبت

ص: 153

1- پیامبر و درباره قبیله ابوذر نیز فرموده بود: «خداوند غفار را پیامزد». ر. ک. به کتب سیره.

به ابوذر بود، زیرا هر دو از یاران امام بودند و نظری یکسان نسبت به بنی امیه داشتند.

لذا عثمان می خواست عمار را نیز . پس از وفات ابوذر - به همان دیار تبعید کند، لولا دخالت امام علی بود که بر عثمان نهیب زد:

از خدا بترس! تو یکی از مردان صالح را تبعید کردی و او در تبعیدگاهش از دنیا رفت؛ اکنون می خواهی همردیفش را نیز تبعید کنی.»⁽¹⁾

در نتیجه عثمان، خود امام علی را نیز تهدید به تبعید کرد و گفت: تو سزاوارتری به تبعید از او!! و امام پاسخ داد: هر چه می خواهی بکن!⁽²⁾

بهرحال عثمان پس از فشارهای وارده بر او، از این دیدگاهش دست برداشت ولی عمار هرگز موضع خود را نسبت به عثمان تغییر نداد، و هنگامی که عثمان از بیت المال مسلمین، زیور آلات برای برخی زنانش خریداری کرد، عمار به شدت در برابرش ایستاد؛ او هم به پلیس خود دستور داد تا او را گرفته و آنقدر کتک زدند که بی هوش شد.⁽³⁾

ص: 154

1- انساب الاشراف - ج 545 - 5، تاریخ یعقوبی - ج 2/ 173.

2- انساب الاشراف - ج 5 : 55.

3- انساب الاشراف - ج 5 : 49.

و روایت شده، هنگامی که عثمان مورد بیعت قرار گرفت، عمار در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سخنرانی پرداخت و گفت: «ای گروه قریش! از اینکه خلافت را از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گرفتید، و به این یکی و آن یکی سپردید، پس من اطمینان ندارم که خدا آن را از همه باز نستاند و در قبیله دیگری قرار ندهد، چنانکه شما از اهلش گرفتید و در غیر اهلش قرار دادید».(1)

و مقداد برخاسته گفت: «من نیافتم کسی را آن قدر مورد اذیت و آزار قرار گیرد، همچون اهل بیت پیامبر، پس از آن حضرت». پس عبدالرحمن بن عوف پرخاشگرانه برخاست و گفت: به تو چه ای مقداد؟

مقداد گفت: «من به خدا قسم آنها را دوست دارم چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آنان را دوست دارد. و همانا حق با آنها است. ای عبدالرحمن! من از

قریش در شگفتی ام که به فضل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در میان مردم آبرویی پیدا کردند و اکنون گرد هم آمدند که میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را از دستشان بیرون آورند. به خدا سوگند - ای عبدالرحمن - اگر بارانی می یافتم، هرآینه با قریش می جنگیدم چنانکه در ایام بدر با آنان جنگیدم».(2)

و همچنین عبدالله بن مسعود علیه عثمان قیام کرد و در کوفه همچنان که مردم را موعظه میکرد و کتاب خدا را به آنان می آموخت،

ص: 155

1- همان، تاریخ طبری - ج 233/4، الکامل فی التاریخ - ج 71/3.

2- همان.

مردم را علیه او به شورش دعوت می کرد. ولذا عثمان او را برکنار کرد و ولید بن عقبه را به جای او به کوفه فرستاد، پس ابن مسعود با او برخورد داشت و سخنی درشت تحویل او داد، سپس به سوی مدینه هجرت کرد و کوفه را با اهلش وداع گفت. (1)

و در مدینه برخوردی میان ابن مسعود و عثمان پیدا شد که عثمان به مأمورینش دستور داد تا آنقدر او را کتک بزنند که استخوانهایش در هم بشکنند. سپس دستور داد که روزیش را از بیت المال قطع کنند. و بدینسان امام علی علیه السلام سخت بر عثمان خشم کرد و ابن مسعود را به خانه خود برد و مورد رعایت ویژه خویش قرار داد. (2)

عثمان به این هم بسنده نکرد، بلکه دستور داد که به هیچ وجه نگذارند ابن مسعود از مدینه خارج شود، پس او در آنجا ماند تا روزی که بیمار شد و از دنیا رفت. (3)

عثمان و علی

همزیستی امام علی علیه السلام با ابوبکر و عمر، همزیستی مدافعانه بود. فشارهایی که بر آن حضرت وارد میشد به خاطر نقشی بود که امام

ص: 156

1- انساب الاشراف . ج 36/5.

2- انساب الاشراف. ج 37/5.

3- انساب الاشراف. ج 37/5.

داشت چرا که او نماینده شرعی امت و رهبر خط اهل بیت بود که گروه زیادی از صحابه را در بر می گرفت، امام از نقش خود بخاطر حفظ وحدت امت، دست برداشت، ولی هرگز از ایده خود که آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به ارث برده بود، دست برداشت.

یعنی امام از قدرت کناره گیری کرد، نه از اندیشه.

امام از حکومت دوری جست نه از ایده.

امام راه را برای خط قبیلگی گشود که حکومت کند ولی نه که با اسلام بازی نماید.

چنان که پیداست آن دو نیز، در این زمینه برخوردی نداشتند بلکه نیروی علمی امام را احترام کرده و اعتراف به برتری او داشتند .

البته معنایش این نیست که نمای اسلام در دوران آن دو خلیفه، کاملاً رو به راه بوده و درست جلوه داشته، بلکه قطعاً انحرافی وجود داشت، ولی آن انحراف بقدری بزرگ نبود که امام را به خشم و برخورد وا دارد ولی امام نگران آینده این انحراف و کژی بود.

هنگامی که عثمان سرکار آمد، انحراف او از حدّ شیخین تجاوز کرد و به اصل اسلام رسید. اینجا بود که موضعگیری امام و شیعیانش تغییر یافت و مقاومت پنهانی، شکل آشکار به خود گرفت. و حتی آنان که در آغاز، بیرق عثمان و بنی امیه را برافراشتند، این بار به مقاومت با آنها برخاستند.

و همانا پیدایش بنی امیه در دوران عثمان آغاز تحول است بهسوی جاهلیت و آغاز پیدایش اسلامی مخالف با اسلام اهل بیت علیهم السلام و دشمن با آن، که این دشمنی را آشکار ساخت.

بنابراین، مطلب فراتر از غوطه ور شدن یک خاندان در حکومت بود، بلکه در حقیقت آغاز تلاشی بود جدی برای به وجود آوردن اسلامی نوین، جدای از اسلام خلفا و هر چند آن اسلام نیز، اساس درستی نداشت ولی آنقدر منحرف نبود که آنان را به قهقرا و به جاهلیت باز گرداند.

بنی امیه فرصت رسیدن عثمان به حکومت را مغتتم شمرده و با یکپارچگی و وحدت گرداگردش جمع شدند و آماده یورش به بنی هاشم بویژه اهل بیت علیهم السلام به رهبری امام علی علیه السلام شدند.

در برابر چنین وضعیتی، امام ناچار بود که بر خورد علنی داشته باشد نه اینکه مانند دوران ابوبکر و عمر، به مسالمت و همزیستی ادامه دهد.

از آنچه گذشت کیفیت و چگونگی روابط میان امام و عثمان روشن می شود و همچنین چگونگی موضعگیری حضرت در برابر سیاست ها و رفتارها و برخوردهای عثمان .

موضعگیری امام نسبت به ابوبکر و عمر ، موضعگیری توجیه کننده ای شرعی بود در برابر تجاوزهای آنان به نصوص و متون شرعی،

ولی موضعگیریش نسبت به عثمان، شرعی و سیاسی است و از حدود نظری تجاوز کرده به حدود عملی می رسد.

امام درباره عثمان می فرماید:

«... تا اینکه سوم قوم (عثمان) بر خاست، در حالی که هر دو طرفش باد کرده بود، میان موضع خالی کردن و خوردنش، و فرزندان پدرش (بنی امیه) همراه او برخاستند، اموال خدا را می خوردند مانند شتری که گیاهان بهاری را می خورد. تا اینکه سرانجام ریسمان تاییده اش گشوده شد و رفتارش او را به قتل رساند و پری شکمش او را ساقط کرد»⁽¹⁾.

امام علی علیه السلام در اینجا عثمان را مورد هجوم قرار می دهد و او را متهم به غرور، خود بزرگ بینی، توطئه با بنی امیه و از بین بردن اموال مسلمین می نماید که همانا عثمان این اموال را بر قوم خود تقسیم کرد و درهای بیت المال را با گستردگی بر آنان گشود تا جیب های خود را پر کنند و به احدی رحم نکنند و آنان را تشبیه به شترهایی می کند که هنگام بهار به گیاهان بهاری یورش برده و با حرصی فزون آنها را می خورند.

پس از این تشبیه دقیق، هیچ تشبیهی نیست که حال عثمان را با بنی امیه و حال آنان را با مسلمانان، ترسیم نماید.

ص: 159

1- نهج البلاغه - ص 49، خطبه 3.

هرگز آن دو نفر که پیش از او بودند، چنین حالی نداشتند، زیرا علی رغم موضعگیریشان نسبت به متون و نسبت به اهل بیت علیهم السلام، خود را متعهد به زهد نموده و بیت المال را نگهداری می کردند و چنین رغبتی نداشتند که فقط به قوم و خویش خود برسند و دیگران را رها کنند؛ چنانکه عثمان می کرد.

از زبان امام نیز هیچ انتقادی در این مورد نسبت به آن دو نرسیده، بلکه تنها بر خورد امام با آنان در حدود نصوص و متون و اجرای آنها بوده است ولی اگر مطلب به امور مسلمین مربوط شود امام هرگز سکوت نمی کند و تسلیم وضعیت موجود نمی شود.

هنگامی که حکومت بدست عثمان افتاد، امام گفت:

«به تحقیق فهمیدید من سزاوارتر از همه مردم به آن هستم. به خدا قسم تا وقتی که امور مسلمانان به سلامت است، من تسلیم خواهم بود، هر چند به شخص خودم ظلم شود که در آن حال امید پاداش و اجر از خدای خود دارم و در آنچه شما بر آن رقابت و کشمکش دارید از زینت ها و زخارف دنیا، زهد می ورزم و دوری می جویم»⁽¹⁾.

این سخن دلالت روشنی بر نقطه نظر امام نسبت به خلفا دارد؛ و آن اینکه شخص خود را فدای مصالح اسلام و مسلمین می نماید. پس اگر منافع اسلام و مسلمین مورد تعرض قرار گیرد، امام هرگز

ص: 160

سکوت را روا نمی‌دارد، چنانکه موضعگیری‌اش را نسبت به عثمان ملاحظه می‌کنیم.

هنگامی که عثمان دستور تبعید ابوذر را صادر کرد و در میان مردم اعلام نمود که حق ندارد کسی با ابوذر حرف بزند یا مشایعتش کند، امام این دستور عثمان را به دیوار زد و به آن هیچ اعتنایی نکرد، و برای بدرقه ابوذر به همراه برادرش عقیل و فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام و یارش عمار بن یاسر، به ریزه رفت.

امام در وداع ابوذر چنین فرمود:

«ای اباذر! تو برای خدا خشم کردی، پس امیدت به او باشد. این قوم از تو بر دنیای خویش ترسیدند و تو از آنان بر دینت ترسیدی، پس در آنچه بر آنان ترسیدی، از آنان فرار کن. آنها چقدر نیازمند آن چیزی هستند که تو منعشان کردی و تو چقدر بی نیازی از آنچه آنان از تو منع کردند.

و همانا فردا خواهی دانست سود از آن کیست و چه کسی رشک بسیار می‌برد. و همانا اگر آسمان‌ها و زمین‌ها بر روی بنده ای بسته شود، پس آن بنده تقوای الهی داشته باشد، خداوند راه نجاتی را بر روی او بگشاید.

جز حق با تو انس نمی‌گیرد و جز باطل از تو وحشت نمی‌کند. پس اگر دنیای آنها را می‌پذیرفتی، تو را دوست می‌داشتند و اگر از دنیا

ص: 161

چیزی برای خود جدا می ساختی، تو را در امان می گذاشتند.»⁽¹⁾

آنقدر در زمان عثمان، ستم ها، تباهی ها، انحراف ها، تجاوزها و کثی ها زیاد شد تا آنکه او را محاصره نموده و مسلمانان را به انقلاب علیه او وا داشت.

لازم به تذکر است که تاریخ نویسان تلاش کرده اند که عثمان را از آن همه فسادها و تباهی ها، مبرا سازند و مسئولیت را بر دوش دیگران گذارند.⁽²⁾

سئوالی که در اینجا خودنمایی می کند. این است که نقش امام در برخوردی که میان مسلمانان و عثمان اتفاق افتاد، چه بود؟

آیا امام با انقلابیون - علیه عثمان - هم پیمان شد؟ یا از انقلاب جلوگیری کرد؟

تاریخ نگاران تلاش میکنند به هر صورت که شده آبروی عثمان را حفظ کنند و امام علی را به صورت مؤید و دلسوز او جلوه دهند، تا آنجا که می گویند او در برابر انقلابیونی که خانه عثمان را مورد یورش قرار داده بودند ایستاد و حسنین را با شمشیرهای آماده به خدمت، برای دفاع از او فرستاد و پس از کشته شدن عثمان،

ص: 162

1- نهج البلاغة - ص 188 خطبه 130.

2- ر. ک به کتابهای تاریخ، کتاب العواصم من القواصم - ص 77، مغنی قاضی عبدالجبار ج 20.

فرزندانش را مورد سرزنش قرار داد که چرا کوتاهی کردند!!!⁽¹⁾

اما کسی که آن رویدادها را مورد بررسی قرار داده به این نتیجه می‌رسد که امام تلاش فراوانی کرد که عثمان را از آن کارها باز دارد و او را بسیار نصیحت نمود و کوشش می‌کرد که او را از سیطره بنی‌امیه رهایی بخشد. ولی تمام تلاشهای حضرتش بی‌اثر و بی‌فایده بود چرا که عثمان، اصرار بر موضع سخت و شدید خود و جانبداری از خویشانش داشت.⁽²⁾

در برابر این موضع سخت و تند عثمان، امام کناره‌گیری کرد تا راه را برای انقلابیون باز بگذارد که خود از حقوق خویش دفاع کرده و عثمان را مورد هجوم قرار دهند.

و از اینکه بیشتر آنان که در انقلاب سهیم بوده بلکه آن را رهبری می‌کردند، پیروان و شاگردان امام بودند، پس معلوم می‌شود که امام، خود محرک اصلی انقلاب بوده است؛ همان انقلابی که پرچم اسلام راستین را در برابر بنی‌امیه بلند کرده بود. یا به عبارت دیگر:

پرچم اهل بیت علیهما السلام را در برابر خط قبیلگی برافراشت؛ همان خطی که چهره کربش، توسط عثمان، نمایان شده بود.

نبرد، نبردی میان ظالم و مظلوم نبوده، چنانکه برخی چنان تصور کرده‌اند بلکه نبردی میان حق و باطل بوده است.

ص: 163

1- ر. ک. تاریخ طبری - البدایه و النهایه ابن اثیر - الکامل ابن اثیر.

2- ر. ک. مروج الذهب - الامامه والسیاسه - تاریخ طبری - البدایه و النهایه ابن اثیر.

حقی که در چهره انقلابیون جلوه داشت و باطلی که در چهره عثمان و بنی امیه آشکار شده بود.

اینجا دیگر امام نمی تواند مخیر باشد که به یکی از آن دو بپیوندد، بلکه امام خود را مقید به حق می داند و حق است که همیشه گرداگرد وجودش در چرخش است.

و بی گمان در این میان، حق و باطل هر دو، روشن و آشکار است.

و شاید همین موضعگیری امام بود که، پس از آن، معاویه آن را مورد بهره برداری قرار داد تا آتش پیکار را میان خود و امام، شعله ور سازد و به اهداف باطل خود در تسلط بر مسلمانان برسد. البته او توان یاری رساندن به عثمان را داشت ولی بهتر همان دید که عثمان از بین برود و فدای اهدافش شود. (1)

عثمان و بنی امیه

هنگامی که عثمان به قدرت رسید، ابوسفیان خطاب به بنی امیه گفت :

ص: 164

1- رجوع کن به نام عثمان که در خواست باری از معاویه کرده و در تاریخ طبری - ج 4/368 ذکر شده است . در نامه آمده است : أما بعد . اهل مدینه کافر شدند . و بیعت خود را شکستند . پس هر چه زودتر و در هر حال ، سپاهیان اهل شام را برای نصرت من بفرست . ر . ک . ابن کثیر - ج 185/7 .

«ای بنی امیه! خلافت را مانند توپ به یکدیگر پاس دهید. به همان کسی که ابوسفیان به او قسم یاد می کند، من همواره در آرزوی این روز بودم و باید به فرزندانان، به ارث برسد.»⁽¹⁾

بسیاری از تاریخنگاران تلاش می کنند نسبت این سخن را به ابوسفیان، مورد انکار قرار دهند و عثمان را پشتیبان او ندانند ولی عملاً سیاست ها و رفتارهای عثمان، این سخن را تأیید و آینده نگری ابوسفیان را تصدیق می کند.

مودودی گوید: هنگامی که عمر، خلافت را به عثمان واگذار کرد، عثمان آهسته آهسته از آن سیاست دست برداشت و منصبهای بزرگ را به خویشانش بخشید و امتیازات فوق العاده ای به آنان داد، تا جایی که مورد اعتراض عموم مسلمین قرار گرفت. واکنش این رفتارها نه تنها عامه مردم را زیان بخشید که بزرگان صحابه را نیز به عکس العمل وا داشت. به عنوان نمونه: وقتی ولید بن عقبه، حکم ولایت کوفه را از عثمان دریافت کرد، نزد سعد بن ابی وقاص آمد. سعد به او گفت: به خدا نمی دانم تو پس از ما سود می بری یا ما پس از تو نادان می شویم!

او پاسخ داد: ناراحت نباش، ابو اسحق! این منصب و ریاست است، برخی ردایش را ظهر در بر می کنند و برخی شب آن را

ص: 165

می پوشند. سعد گفت: به خدا می بینم که آن را پادشاهی قرار می دهید. (1)

افراد خاندان اموی که در حکومت و قدرت غوطه ور شده بودند، و مورد تأیید و پشتیبانی و حمایت کامل عثمان قرار گرفته بودند، نه تنها از لیاقت‌های شرعی و سیاسی بر خوردار نبودند بلکه جایگاه شرعیشان نیز متزلزل بود، چرا که رسول خدا طی احادیثی معتبر، آنان را نکوهیده و مذمت کرده بود و مردم را از وجودشان هشدار داده بود ولی عثمان تمام هشدارهای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را نادیده گرفت و دشمنی خود را با اهل بیت علیهم السلام آشکار ساخت. (2)

مودودی گوید: افرادی که در عصر عثمان پُست گرفتند، همه آنها از آزادشدگان (طلقاً) بودند. مقصود از «طلقاً»: خانواده هایی مکی هستند که تا دم آخر با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دشمنی ورزیدند، و پس از فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آنان را بخشید، و داخل در اسلام شدند. معاویه، ولید بن عقبه و مروان بن حکم از همان خانواده هایی بودند که امان گرفته و مورد عفو قرار گرفتند.

واما عبدالله بن ابی سرح، پس از اسلام مرتد شد و از جمله کسانی بود که در فتح مکه، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد، آنها را بکشند هر چند به

ص: 166

1- ربک الاستیعاب ابن عبدالبر - ج 3/633 و کتاب الخلفه والملک و اسد الغابه ج 5/91 .

2- ر. ک صحیح بخاری ج 9/58 کتاب الفتن.

و همانا عثمان نفوذ و قدرت معاویه را در شام گسترش داد و نه تنها ولایت شام که حمص، قنسرين، فلسطين و اردن را نیز به او واگذار کرد، تا اینکه نفوذش بر تمام شامات گسترش یابد و از نیرومندترین و ثروتمندترین والیان به حساب آید، و همین امر باعث شد که او علناً و بدون محابا با امام علی علیه السلام پیکار و نبرد کند. و بهر حال شام مانند عراق نبود که وطن بسیاری از اصحاب باشد، بلکه در قلمرو بنی امیه بود و بهر حال کسی نبود که با معاویه در شام رقابت کند و او هم خوب توانسته بود با مردمش سازش کند و آنان نیز با او و بنی امیه زندگی آرامی داشتند.

و چون معاویه دنیا را بر رویشان گشوده بود، لذا چندان اختلافی بین زندگی قبل از اسلام و بعد از اسلامشان، نمی دیدند. از این روی، همه با هم مانند یک شمشیر بران علیه کسی بودند که می خواست دنیایشان را از دستشان بگیرد و بدینسان، در یک صف واحد، پشت سر معاویه، با امام به جنگ و نبرد پرداختند.

اهل شام اسلام بنی امیه را پذیرفته و اسلام اهل بیت را رد کردند چرا که اسلام بنی امیه دنیایشان و منافعشان را نگه می دارد. ولی اسلام اهل بیت، دنیا را از دستشان می گیرد و منافع نابجایشان را نابود

ص: 167

می سازد. واهل شام معاویه را اختیار کردند زیرا او ادامه خط قیصر روم و دنیا پرستان است. و امام را رد کردند زیرا او ادامه خط نبوت و اسلام و آخرت است.

عثمان گوید: «اگر کلیدهای بهشت در دستم بود، همانا آن را به بنی امیه می دادم تا همه شان وارد بهشت شوند!»⁽¹⁾

با اینکه عثمان اینچنین اظهار محبت و علاقه به خویشانش می کند و به حساب مسلمانان، آنها را مورد بخشش فراوان خود قرار می دهد، و قدرت و نفوذ و منصب و پول فراوان به آنان می بخشد، با این حال، خود اینان بودند که تلاش در براندازی او کرده و برای کشتنش توطئه نمودند، پس عثمان قربانی بدی قوم خویش قرار گرفت.

سرانجام سیاست کج عثمان، و رفتارهای انحرافیش و پیمان با قومش و کنار زدنش بزرگان صحابه را و تباهی والیانش در شهرها و کشورهای گوناگون، همه اینها باعث شد که مسلمانان بویژه اهل مدینه، هیچ عاطفه ای نسبت به او نشان ندهند و هنگام محاصره اش، حتی یک نفر هم به حمایتش بر نخیزد، و او را رها کنند تا به سرنوشت خود برسد و آنچه را کشته است بدرود. و اگر قومش که آنقدر مورد عنایت قرارشان داد و منافعشان به او وابسته بود، برای یاریش هیچ حرکتی نکردند، چگونه بیگانگان او را یاری می کردند؟!

ص: 168

1- احمد بن حنبل از البدایه و النهایه ابن کثیر ج 171N و 178 آن را نقل کرده است.

ابن کثیر این موضع منفی را از سوی صحابه و اهل مدینه نسبت به عثمان چنین توجیه می کند:

1- بیشتر آنها بلکه همه آنها باور نمی کردند که قضیه به کشتن عثمان بیانجامد.

2- صحابه به شدت از او دفاع می کردند ولی وقتی فشار زیاد شد، عثمان از مردم خواست تا سلاح خود را کنار گذارند؛ ولذا آنها توانستند کار خود را انجام دهند. و بهر حال کسی باور نمی کرد که مسأله منجر به قتل شود.

3- این خوارج از فرصت ایام حج و دور بودن مردم مدینه از شهر و نیامدن سپاهیان یاری دهنده از شهرهای دور دست، سوء استفاده کرده و آن عمل بسیار بد را مرتکب شدند.

4- اینان حدود دو هزار رزمنده نیرومند و شجاع بودند که شاید در کل مدینه، آن همه رزمنده قوی وجود نداشت، چرا که رزمندگان، بیشتر در مرزها مستقر بودند.

با این حال بسیاری از صحابه در خانه های خود ماندند و از فتنه دوری جستند. و اگر یکی از آنان به مسجد می آمد، با خود شمشیر می آورد، و شاید اگر می خواستند مهاجمان را از مدینه بیرون کنند، توان آن را نداشتند.

و اما اینکه برخی گفته اند که بعضی از اصحاب، او را تسلیم مهاجمین کرده و راضی به کشته شدنش بودند، نزد هیچ یک از

اصحاب ، چنین سخنی اعتبار ندارد، زیرا همه آنها از آن متنفر بوده و قاتل را نفرین کردند. ولی برخی چنین مایل بودند که او خود را از خلافت خلع کند مانند عمار بن یاسر ، محمد بن ابی بکر، عمرو بن حمق و دیگران. (1)

این سخن ابن کثیر - که یکی از فقیهان خط اموی است - پر از تناقض گوئی است زیرا چگونه ممکن است صحابه و اهل مدینه آن انقلاب گسترده را شاهد باشند و احتمال کشته شدن عثمان را ندهند؟! وانگهی چگونه است که به دفاع از او بر نمی خیزند در حالی که او را میان دو هزار رزمنده مقتدر می یابند؟

این تفسیر ابن کثیر چگونه مطابقت دارد با آن سخن دیگرش که می گوید: بسیاری از صحابه ، در خانه های خود نشسته و از فتنه دوری جستند؟

و چگونه ابن کثیر نفی می کند که کسی از صحابه راضی به قتل عثمان بود، در حالی که طبق روایات زیاد، برخی از صحابه، رهبری انقلاب را بر عهده داشته و مسلمانان را علیه عثمان می شوراندند؟

و از کجا تأکید می کند به اینکه عمار ، محمد بن ابی بکر و عمرو ابن حمق از موضع دشمنی خود دست برداشتند؟

وانگهی معاویه و سپاهیانش کجا بودند؟

ص: 170

1- البدایه و النهایه ابن کثیر - ج 186/7 و 187.

ابن کثیر می خواهد به زور از عثمان دفاع کند، و منکراتش را توجیه نماید و بر آن رنگ مشروعیت زند. او بدینسان، دفاع از خط و فقهش می کند که از خط بنی امیه سرچشمه می گیرد. از این روی، چنین نظراتی از شخصی مانند او و دیگر فقیهان شام مثل ذهبی، نووی، ابن تیمیه، ابن عساکر و دیگران، تعجب آمیز نیست، چرا که اینها ناصبینی بودند که با خط اهل بیت، آشکارا دشمنی می کردند. (1)

ابن کثیر می گوید: وقتی به عثمان گفتند: چرا آن نامه را نوشتی؟ و او انکار کرد و مروان را متهم کرد که آن را تقلب کرده و به همین خاطر مهاجمین و انقلابیون بازگشتند به محاصره منزل عثمان - انقلابیون گفتند: اگر تو آن را ننوشته ای و از زبان تو نوشته اند و تو آگاه بر آن نیستی، دلیل عجز و ناتوانی تو است، و چنین کسی شایسته خلافت نیست: یا به خاطر خیانت و یا ناتوانی.

ابن کثیر چنین حاشیه می زند: این سخن بهر حال غلط است، زیرا بفرض اینکه او چنین نامه ای را نوشته باشد. در حالی که واقعا ننوشته بوده است به کار نابجایی نکرده چرا که در آن نوشتن، مصلحت امت اسلامی را مد نظر قرار داده و می خواست قدرت این خارجی های ستمگر را که علیه امام وقت قیام کرده بودند، نابود سازد. و اگر خبر از آن نداشته، هیچ دلیل عجز و ناتوانیش نیست، زیرا او که معصوم

ص: 171

1- ر. ک تاریخ اسلام ذهبی فتاوی ابن تیمیه ج 3/152 - 159 نووی - باب مناقب عثمان .

نبوده، بلکه اشتباه و غفلت برای او روا است. ولی این جاهلان نادان، ستمگرند و خائن و افترا می بندند!⁽¹⁾

ابن کثیر بقدری در توجیه های خود، زیاده روی می کند که می خواهد با استفاده از احادیث نبوی، انحرافات عثمان را درست جلوه دهد. او بر این باور است که حاکم تحت شعار مصلحت امت، حق دارد هر کاری را انجام دهد و بر امت واجب است که گوش بفرمان وی باشد و اطاعتش کند زیرا پیامبر چنین دستوری را داده است. معنایش این است که آن حکم عثمان که به والیان دستور می دهد، تمام انقلابیون را قتل عام کنند، کار درست و موجهی است!

وانگهی در آن واژه های متعصبانه تأمل کنید که حکایت از این دارد که وی نمی خواسته، حادثه را با دیدی واقع بینانه و منصفانه، بررسی کند و لذا عبارتهای زشتی را در مورد انقلابیون به کار می برد، بنابراین، او خود را قاضی و در عین حال جلال، نصب می نماید!⁽²⁾

ابن تیمیه، ذهبی، نووی، ابن خلدون، ابن حزم و بسیاری دیگر نیز از همین خط برای تفسیر رویدادهای تاریخی که مربوط به خط

ص: 172

1- ابن کثیر - ج 7/186-187.

2- ابن کثیر از فقهای شام است که در خط آنان گام می گذارد بویژه پیروی از استادش ابن تیمیه می نماید.

قبیلگی و خط بنی امیه است ، پیروی کرده اند. (1)

وهمچنان که اینان از عثمان دفاع کردند، از معاویه و مروان و سایر بنی امیه نیز دفاع کرده و کارها و رفتارهای آنان را مشروع جلوه دادند، در عین حال که موضعگیری زشت و کینه توزانه ای نسبت به امام داشتند. (2)

و بدینسان قتل عثمان آغاز نبرد نظامی میان خط بنی امیه و خط اهل بیت علیهم السلام بود؛ همان نبردی که به قدرت و حکومت خط اموی انجامید .

ابن اثیر گوید: « عبدالله بن سعد بن ابی سرح، خُمس آفریقا را به مدینه حمل کرد، پس مروان بن حکم آن را به پانصد هزار دینار خرید و عثمان از او عفو کرد. این از جمله مسائلی بود که بر او ایراد گرفتند.

این بهترین چیزی است که در مورد خُمس آفریقا گفته می شود چرا که برخی از مردم می گویند که عثمان خمس آفریقا را به عبدالله بن سعد داد و برخی دیگر گویند به مروان بن حکم داد. ولی معلوم می شود، خُمس اولین جنگ را به عبدالله داده و خُمس دومین جنگ را -

ص: 173

1- ر. ک تاریخ الاسلام ذهبی و فتاوی ابن تیمیه و شرح مسلم نووی و تاریخ ابن خلدون و ملل و نحل ابن حزم.

2- ر. ک به کتابهای گذشته . و همانا ابن تیمیه در بسیاری از روایاتی که در حق امام علی علیه السلام وارد شده، تشکیک می کند. فتاوایش را مطالعه کن. ضمناً ابن حزم در کتابش «المحلی» ج 484/10، نقل کرده که امت اجماع دارند بر اینکه اگر ابن ملجم، امام علی علیه السلام را به قتل رساند، به خاطر تاویل واجتهادش بود (پس گناهی ندارد !!!).

که در آن جنگ تمام آفریقا به تصرف در آمد - به مروان داده است.»(1)

ابن سعد روایت کرده که عثمان، خمس مصر را به مروان بخشید.(2)

ابن کثیر وطبری گفته اند که: نائله همسر عثمان، او را نصیحت کرده گفت: «مادام که تو اطاعت از مروان می کنی، مروان تو را به کشتن خواهد داد، وهمانا مروان نزد خداوند هیچ قرب و منزلت و ارزش و محبتی ندارد.»(3)

عثمان نصیحت همسرش را گوش نکرد و مروان را منشی و نماینده خود قرار داد؛ او هم از این اعتماد عثمان سوء استفاده کرده، علیه اسلام و مسلمین نقشه کشید و توطئه کرد.(4)

ابوبکر بن العریبی از موضع عثمان نسبت به معاویه چنین دفاع می کند: «واما معاویه، پس عمر او را ولایت بخشید و شامات را در اختیارش قرار داد، و عثمان آن را پذیرفت. بلکه ابوبکر این ولایت را به معاویه بخشید، زیرا برادرش یزید را ولایت داد، و یزید معاویه را جانشین خویش قرار داد، پس عمر آن را امضا کرد و ولایتش را پذیرفت، و پس از او، عثمان به آن اعتراف کرد. پس این سلسله

ص: 174

1- الکامل ابن اثیر - ج 913.

2- طبقات ابن سعد - ج 64/3.

3- طبری ج 362/4، ابن کثیر - ج 173/7.

4- تاریخ طبری ج 362/4 - 365.

امضاها را بنگر و بدان که چقدر معاویه اعتبار دارد، و مانند این اعتباری در دنیا نخواهد بود!!»⁽¹⁾

و در مورد ولایت بخشیدن به ولید بن عقبه گوید: «و اما در مورد ولایت دادن به ولید بن عقبه، پس چون مردم دارای سوء نیت بودند، قبل از حسنات به سوی سیئات روی آوردند.

و اما اینکه برخی مروان و ولید را فاسق می دانند، پس دلیل فسق خودشان است!! مروان مردی است عادل، دادگر، و از بزرگان امت است در نظر صحابه و تابعین و فقهای مسلمین»⁽²⁾

ص: 175

1- ر.ک العواصم من القواصم ص 96.

2- العواصم من القواصم - ص 99 و 102.

ایستاه پنجم : علی

اشاره

علی

« پایان نبرد فکری و آغاز نبرد نظامی »

ص: 177

پس از کشته شدن عثمان ، مردم شتابانه به سوی امام علی رفتند و از او خواستند ولایت امرشان را بپذیرد و گفتند: «همانا امور مردم درست نمی شود جز با حکومت و باید مردم را امام و پیشوایی باشد، و ما امروز کسی را سزاوارتر از تو نمی یابیم، تو سابقه ات در دین از همه بیشتر و به پیامبر خدا از همه نزدیکتری»

امام در برابر اصرار توده مردم، موافقت کرد، به شرط اینکه بیعتش آشکار باشد و مسلمانان اعلام رضایت کنند. و بدینسان در

بیعت امام، نخستین انتخاب راستین مردمی، در تاریخ اسلام بود. و بدینوسیله دولت امام بر شانه های مردم استوار گشت که منافع آنان را در بر گیرد و بیرق اسلام محمدی را برافرازد.

در اینجا بود که پیروان خط قبیلگی، سود جویان، منافقین و بنی امیه با او برخورد کردند و برای نابودیش کمر بستند، و نگذاشتند مسیر طبیعی خود را ادامه دهد و استقرار یابد.

تمام نیروهایی که در برابر امام ایستادند، تحت رهبری صحابه ای بودند که قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دارای موضعی مشخص از اسلام محمدی و اهل بیت علیهم السلام بودند، و پس از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم این موضع، کاملاً روشن شد و همچنین پیش می رفت تا آنکه در دوران امام به اوج خود رسید و امام در برابرش ایستادگی کرد.

ص: 180

1- تاریخ طبری - ج 4/427، البدایه و النهایه - ج 7/225 - 226 الکامل فی التاریخ - ج 3/190. وروایت شده که عده ای از صحابه به محض رسیدن حکومت به امام علی علیه السلام از مدینه به شام گریختند ابن کثیر از طبری روایت می کند: عده ای از مدینه به شام گریختند تا با علی بیعت نکنند و از کسانی که با او بیعت نکردند می توان قدامه بن مظعون و عبدالله بن سلام و مغیره بن شعبه را نام برد. ابن کثیر می گوید: مروان بن حکم، ولید بن عقبه و دیگران به شام رفتند و تمام انصار جز هفت نفر بیعت کردند: عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، صهیب، زید بن ثابت، محمد بن ابی سلمه، مسلمة بن سلامة واسامة بن زید. ر.ک. البدایه و النهایه - ج 7/226.

نیروهای مخالف با اسلام محمدی، از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کوششهای وقفه ناپذیری در نابودی نشانه های این اسلام و در محاصره اهل بیت و دور نگه داشتن امام علی از توده مسلمین داشتند. و اینسان که امام علی علیه السلام به حکومت رسید، در حقیقت، ضربه محکمی به آنها و نقشه هایشان، به حساب می آمد.

پس چاره ای نداشتند جز اینکه متوسل به رویارویی نظامی شوند؛ تنها وسیله ای که حکومت امام را در نطفه خفه می کرد!

و بدینسان امام علی علیه السلام وارد مرحله نظامی شد و با نیروهایی به فرماندهی بزرگان صحابه و همسر رسول خدا، سپس به فرماندهی بنی امیه و سرانجام به فرماندهی خوارج، به جنگ و پیکار پرداخت.

این سه نیرو در حقیقت خطوطی بودند که در میان امت پرورش یافته و از آنها جبهه هایی مخالف و دشمن با اسلام محمدی و خط اهل بیت علیهم السلام، زائیده شد که این جبهه ها سرانجام، اسلام اموی را تقویت کرد.

البته نبرد امام با این نیروها، به خاطر محافظت بر کیان حکومت و استقرار آن نبود. این علت، حقیقت بر خورد را منعکس نمی سازد بلکه سببی است ظاهری و افرادی که حقیقت اسلام محمدی و حقیقت اسلام اموی را نمی دانند، آن را نتیجه درگیری امام می دانند.

شناخت اسلام محمدی بی گمان ما را به درک و فهم اسلام اموی

می‌رساند و در نتیجه حقیقت جریان برخورد میان امام و این نیروها را ندرک می‌کنیم. ودانستن حقیقت اسلام محمدی امکان ندارد جز با درک و شناخت شخصیت امام علی و نقش او و جایگاهش.

شخصیت امام

چند نشانه اصلی برای شخصیت امام علی علیه السلام وجود دارد:

نشانه نخست: ربّانی بودن امام.

امام علی علیه السلام، این شخصیت والا، تربیت شده دست رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است که از آن چشمه بی‌کران سیراب شده. و این امر بی‌گمان انعکاساتی بر شخصیت حضرت علی دارد. از تربیت امام گرفته تا دامادیش، به معنای برگزیدن و او را ممتاز دانستن است؛ پس همانگونه که خداوند، پیامبرش را برگزید، به تحقیق که امام علی علیه السلام را نیز برگزید.

و این برگزیدن از سوی خدا و رسولش بی‌هوده نیست، بلکه دارای ابعادی در آینده است، چنانچه در احادیث زیادی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمده، به چنین مسأله‌ای اشاره شده است:

از جمله روایات

نسبت تو به من - یا علی - نسبت هارون به موسی است، جز

ص: 182

اینکه پس از من پیامبری نیست.» (1)

علی از من است و من از او هستم.» (2)

هر که من سرور و مولای اویم، پس علی مولای او است» (3)

«یا علی! جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق تو را دشمن نمی دارد.» (4)

«تمام درهای مسجد را ببندید جز درب علی.» (5)

و مانند این احادیث بسیار است، فعلا جای ذکر همه آنها نیست، و به همین مقدار برای استدلال بر سخنان، بسنده کنیم.

درباره امام علی علیه السلام همین بس که خدای بزرگ می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (6) به

تحقیق خدا می خواهد هر رجس و ناپاکی را از شما اهل بیت دور گردانیده و شما را پاک و طاهر قرار دهد. این آیه دلیلی است روشن و قاطع بر ربانی بودن آن حضرت. (7)

ص: 183

-
- 1- بخاری ج 24/5 - فضائل الصحابه - باب فضائل علی - ترمذی ج 5/ 641 ح 3730 - 3731 - مسلم ج 1870/4 ح 30 و 31.
 - 2- بخاری ج 22/5 - باب فضائل علی.
 - 3- مسند احمد بن حنبل - ج 84/1.
 - 4- صحیح مسلم ج 1 / 86 ح 131 - کتاب الایمان.
 - 5- ترمذی ج 641/5 ح 3732 کتاب المناقب ، مسند احمد ج 369/4 ، فتح الباری ج 12/7.
 - 6- سوره احزاب : 33.
 - 7- صحیح مسلم ج 1883/4 ح 61 - کتاب فضائل الصحابه - مناقب علی و آل البيت.

دانش کسی که زیر دست رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تربیت شده، می بایست از دانش آن حضرت نیز برخوردار شود. حال که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این امتیاز را به او بخشیده، بی گمان او را مسلح به سلاح علم و دانش میکند تا نقش خود را بتواند به خوبی انجام دهد.

و همانا امام علی علیه السلام با علم و فقه خود بر تمام صحابه، برتری و تفوق داشت و احدی به مقام و درجه او نائل نمی آمد و حتی عمر که به دانشش گواهی می دهند، در مواضع گوناگون به تفوق و برتری علمی امام علی علیه السلام، اقرار و اعتراف داشته است. (1)

در این مورد، نیز احادیث زیادی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است:

« انا مدینة العلم وعلی بابها » - من شهر علمم وعلی درب آن است». (2)

علی عالم ترین مردم به کتاب خدا است». (3)

« هر که خواست به حضرت آدم در علمش بنگرد، پس به علی

ص: 184

1- طبقات ابن سعد - ج 2/337-340 مسند ابو داود الطیالسی.

2- در ترمذی من خانه حکمتم وعلی درب انست. مستدرک حاکم - ج 27/3 - ترمذی - مناقب خوارزمی 82 ح 69 اسد الغابه ج

22/4 - تاریخ بغداد ج 7/173 - البدایة و النهایة ج 7/358.

3- مناقب خوارزمی - ص 91 ح 84.

« دانشمندترین امتم پس از من، علی است» (2).

« قاضی ترین شما علی است» (3).

گواهی های دیگری درباره علم امام علی از سوی بسیاری از صحابه وارد شده من جمله عمر که پیوسته در مشکلات ، به او پناه می برد و مکرر می گفت: « به خدا پناه می برم در مشکله ای که ابوالحسن نباشد (که از او استفاده کنم)» (4).

امام علی علیه السلام درباره خود می فرماید: «از کتاب خدا هر چه می خواهید، از من پرسید، به خدا هیچ آیه ای نیست جز اینکه بدانم در شب نازل شده یا در روز، در دشت بوده یا در کوه ... به خدا هیچ آیهای نازل نشد جز اینکه فهمیدم چرا نازل شده و کجا نازل شده و برای چه کسی نازل شده است. همانا خداوند به من قلبی دانا و لسانی توانا عطا فرموده است» (5).

این روایات دلالت دارد بر اینکه امام دارای علمی ویژه است که

ص: 185

1- البدایة والنهایه - ج 356/7 ، مناقب خوارزمی - ص 83 ح 70.

2- مناقب خوارزمی ص 82 ح 67، صحیح مسلم.

3- مناقب خوارزمی ص 81 ح 66 الاستیعاب - ج 1102/3.

4- طبقات ابن سعد ج 339/2، مستدرک حاکم، الاصابة في تمييز الصحابه ج 509/2 و سیره اعلام النبلاء مناقب خوارزمی - ص 96 ح 97، اسدالغابه - ج 23/4، صواعق المحرقة - ص 127.

5- مناقب خوارزمی - ص 94-92 و ص 10 ح 81 و 82.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به ارث برده، و بر اساس این علم، با رویدادها و وقایع مواجه می شد. پس امام نه تنها رهبری بود که در دوران سختی پیدا شد و مشکلات موجود را با خبره خود، بر طرف کرد و بس.

وعلی نه تنها حاکمی بود که در برابر تمرد گروهی از رعایا ایستاد و آن را فرو نشانند.

و او تنها یک صحابی نیست مانند دیگر اصحاب، چنانکه اهل سنت او را ترسیم می نمایند.

امام نمونه ای خاص و الگویی ویژه بود که تربیت خاصی داشت و علم افزونی به او داده شده بود، و نقش مهم و ویژه ای به او محول شده بود.

و شاید این سخن رسول خدا که درباره او فرمود: « برخی از شما مردم در تاویل این قرآن می جنگید همچنانکه من در تنزیل آن پیکار نمودم. (1)» و آن علی است؛ که طبق روایت نعلین خود را وصله می زند. این سخن رسول خدا تأکید دارد بر دارا بودن علی، علم ویژه ای؛ پس همانگونه که رسول خدا، با مشرکین از روی علم و آگاهی می جنگید، علی نیز با مسلمانان، از روی علم و آگاهی پیکار می کرد. بلکه نیاز به علم و دانش برای پیکار با اهل قبله و مسلمانان، زیادت است از پیکار با مشرکین.

ص: 186

پس اینکه امام با عایشه همسر رسول خدا می جنگد، قطعاً به خاطر علم ویژه ای است که دارد.

و پیکار امام با معاویه و عمرو بن عاص و مغیره و دیگران، حتماً به خاطر همین علم است.

و در برابر خوارج ایستادن با اینکه آنها روزی جزء پیروانش بودند، لابد به خاطر علم ویژه او است.

امام علی علیه السلام پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شمشیری را در برابر مشرکین بلند نکرد، بلکه فقط در برابر اهل قبله بلند کرد، و این امر دارای دلالت مهمی است و اشاره به امتیاز آن حضرت به چنین علمی دارد.

و همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود از خروج عایشه و پیکارش با امام علی علیه السلام. (1)

و خبر داد از ظهور بنی امیه و جنگشان با امام علی علیه السلام. (2)

ص: 187

-
- 1- رسول خدا خبر داده بود که علی در راه خدا با قریش پیکار میکنند رجوع شود به ترمذی ج 634/5 ح 3715. کتاب المناقب و فضائل احمد- ج 649/2 ح 1105. روایت شده که رسول خدا عایشه را هشدار داد از خروج بر امام علی. ر. ک. صواعق المحرقة ابن حجر هیثمی ص 119- طبقات ابن سعد. و پیامبر خبر داده بود که عمار به دست گروه متجاوز یعنی گروه معاویه کشته می شود. ر. ک. صحیح مسلم ج 4/2236 ح 72 و 73، طبقات ابن سعد - ج 3/248 - 253 و مستدرک حاکم - ج 2/148.
 - 2- بخاری کتاب الفتن ج 60/9.

و خیر داد از ظهور خوارج و پیکار امام علی علیه السلام با آنان. (1)

این اخبار غیبی که فقط با امام علی ارتباط دارد نه با دیگر اصحاب، دلالت دارد بر اینکه او دارای ویژگی است که منحصر به فرد است و آن ویژگی، علم او است.

نشانه سوم:

رهبری این صفت، امام را رهبری پیامبر گونه قرار داده بود. او نه مانند دیگر رهبرانی است که در تاریخ پدید آمدند، رهبری پیامبر گونه، ویژه امام علی است تا بتواند پس از پیامبر نقش او را بازی کند و شکافی که از غیاب پیامبر پدید آمده، پر کند.

با بررسی رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با امام و رابطه اش با او، این ویژگی کاملاً روشن می شود.

ابن عباس روایت کرده: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرچم را به دست امام علی علیه السلام داد، در حالی که او بیش از بیست سال نداشت. (2)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز خیبر فرمود: «همانا فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا پیروزی را بر دستش قرار خواهد داد.

او خدا و رسولش را دوست می دارد، و خدا و رسولش، او را دوست می دارند».

روز بعد که شد، پیامبر علی را دعوت کرد و پرچم را بدست او

ص: 188

1- مسلم ج 745/2 ح 150 - 152، کتاب الزکاة - باب ذکر الخوارج.

2- المعجم الكبير - ج 64/1 ح 174.

اصحاب تکرار می کردند: « هیچ شمشیری جز ذوالفقار نیست و هیچ جوانمردی جز علی نمی باشد». او بود که در روز خندق، نام آورترین پهلوانان عرب را به قتل رساند و مشرکین را به خاک مذلت نشانده. (2)

البته شجاعت امام علی نیاز به استدلال ندارد، چرا که سیرهایش در زمان پیامبر، گواهی به آن می دهد. پیامبر شجاعت و شهامت را در وجود او می دید که او را برای خوایدن بجایش در شب هجرت، اختیار کرد، و او را آنچنان تربیت کرده بود که بتواند فرماندهی شجاع و رهبری نستوه باشد و پس از پیامبر، پرچم پر افتخار اسلام را بر

افرازد. کتابهای تاریخ روایت کرده اند که علی صاحب لوای رسول خدا در روز بدر و در تمام مناسبتها بود. (3)

شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حجة الوداع، در برابر گروه بزرگی از مسلمین، این امتیاز را به ثبت رسانده، و نقش علی را بر ملا می سازد.

ص: 189

-
- 1- بخاری ج 65/4 - باب فضائل علی - مسلم ج 1872/4 ح 35، باب فضائل علی مسند احمد - ج 358/5.
 - 2- یکی از آن پهلوانان عرب، عمرو بن عبدود است که با شمشیر علی، به قتل رسید. کامل ابن اثیر ج 154/2 و 181.
 - 3- طبقات ابن سعد - ج 106/2، تاریخ طبری - ج 431/2، ریاض النضره ج 156/3.

وانگهی ثابت می نماید که نقش امام، مشروعیت دارد و گامهای آینده اش و موضعگیریهایش کاملاً طبق موازین شرع و اسلام محمدی است.

روایت شده که امام علی علیه السلام، مردم را به گواهی طلبیده فرمود: هر که آن سخن رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم در روز غدیر خم شنیده بایستد و گواهی دهد. دوازده نفر بدری شهادت دادند که در روز غدیر خم شنیده اند که رسول خدا به مردم فرمود: آیا خدا و رسولش سزاوارتر به مؤمنین از خودشان نیستند؟ گفتند: بلی! فرمود: خدایا گواه باش هر که من مولای اویم، پس علی مولای او است. خدایا! دوست بدار هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد. (1)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «هان، ای مردم! من بشر هستم، بزودی پیام رسان پروردگارم می آید و من اجابت می کنم دعوت خدا را. وهمانا من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم: اول کتاب خدا است که در آن هدایت و نور است، پس آن را فرا گیرید و به آن چنگ بزنید، و همچنین پیامبر مردم را بر کتاب خدا، تحریض و ترغیب می کرد، سپس فرمود: واهل بیتم». (2)

غدیر خم جایی است که آب دارد و در دره ای میان مکه و مدینه ،

ص: 190

1- مسند احمد - ج 118/1.

2- مسلم - ج 1873/4 ح 36.

واقع شده است. پیامبر هنگام بازگشت از حجة الوداع، در آن مکان توقف کرد و خطبه ای طولانی خواند که یک فرازش مربوط به امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام می شود، و اهل بیت علیهم السلام عبارتند از: علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام.

و اینکه پیامبر در خطبه وداع، سفارش علی و اهل بیت را می کند، گویا می خواهد به امت بفهماند که لازم است به اسلام محمدی متعهد باشند و همانا علی این اسلام را پس از پیامبر، الگو خواهد بود، و مردم را بر حذر می دارد که از این اسلام دور نشوند و از علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام جدا نگردند.

پیامبر، قرآن را در میان امت رها کرد ولی آن را با اهل بیت علیهم السلام مربوط دانست، پس هر که متعهد به کتاب خدا باشد، باید متعهد به اهل بیت علیهم السلام باشد، و هر که از قرآن دوری جوید، از اهل بیت علیهم السلام دوری جسته است.

ارتباط دادن کتاب خدا با امام، بر تمام گامهای امام مشروعیت می بخشد و معلوم می شود که امام از سوی رسول خدا برگزیده شده که مفسر و موضح کتاب خدا و سخنگوی آن باشد.

از اینجا معلوم می شود که شخصیت و مقام امام، قابل قیاس با احدی دیگر نیست.

وکسی که تلاش در درک حرکت امام علی علیه السلام بدور از این نگرش،

دارد، نمی تواند حقیقت بر خورد میان او و یاران خط قبیلگی به رهبری ابوبکر و عمر و عثمان را، که پس از مدتی، به بر خورد نظامی با عایشه و طلحه و زبیر و خوارج و سرانجام بنی امیه به رهبری معاویه انجامید، درک کند.

البته تلاش برای بزرگ جلوه دادن بنی امیه و تحقیر نمودن امام علی علیه السلام یا مساوات او با معاویه چنانچه اهل سنت معتقدند. نه تنها به نادیده گرفتن حقیقت بر خورد میان امام و دشمنانش - چنانچه انگیزه ظاهری آن است. می انجامد، بلکه حقیقت اسلام نبوی را پشت پرده نگه می دارد! همان اسلامی که در شخص امام علی علیه السلام - پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم. مجسم شده است. و این تلاش نتیجه ای ندارد جز بالا بردن اسلام قبیلگی؛ اسلام بنی امیه و جا انداختن آن و دوری جستن از اسلام محمدی. (1)

آری! این همان نتیجه ای بود که امت، پس از حادثه صفین و پس از کناره گیری اسلام محمدی و استقرار اسلام قبیلگی به دست

ص: 192

1- روایت شده که عبدالله بن حنبل گفت: از پدرم پرسیدم: نظر شما درباره علی و معاویه چیست؟ سر بزیر انداخت، سپس گفت: بدان که علی را دشمن بسیار بود، پس دشمنانش هر چه جستند، برای او عیبی پیدا نکردند، سرانجام به خاطر دشمنی و کینه ای که با وی داشتند، به سوی شخصی روی آوردند که با او جنگیده و دشمنی کرده بود و او را ستایش نمودند. ابن حجر در این زمینه گوید: ابن حنبل اشاره دارد به فضایل ساختگی که درباره معاویه درست کردند و هیچ اصل و اساسی ندارد. ر.ک فتح الباری - 7 - ص 83.

بنی امیه ، دچار آن شد.

و متأسفانه این همان اسلامی است که اهل سنت بدان معتقدند و کم کم به صورت دین اغلیت در آمد چرا که حکومتها از دوران بنی امیه تا امروز، آن را تبلیغ می کنند و از آن حمایت می نمایند .

پیروان امام

پژوهشگری که سیره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دنبال می کند، در می یابد که چند تن از اصحاب ، پیروان خاص امام علی علیه السلام بودند، و همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امام علی علیه السلام را تزکیه نموده و برای او خصوصیتی قائل بود، این صحابه را نیز تزکیه نموده بود.

و از اینکه روایتهای زیادی از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره امام علی علیه السلام وارد شده بود، این مؤمنین با اخلاص را متعهد به پیروی و تبعیت از وی می کرد، زیرا پیروی از او ، امتداد تعهد به پیروی از خط رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است. و از اینکه دوستی امام علی علیه السلام از ایمان و دشمنیش از نفاق است، و قرآن پیوسته با علی و علی با قرآن است ، لذا ولایت امام علی علیه السلام، یک مسأله شرعی و یک واجب عقیدتی و ایمانی به حساب می آید. (1)

ص: 193

1- حدیث « علی مع القرآن » را حاکم در مستدرک ج 3 ص 124 آورده . همچنین ر. ک. معجم الأوسط - ج 5 / 455 ح 4877 و تاریخ الخلفاء سیوطی - ص 173.

از اصحابی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و پس از وفاتش ، همراه امام علی علیه السلام بودند عبارتند از :

- 1 - ابوذر غفاری.
- 2- عمار بن یاسر.
- 3- بلال بن ابی رباح.
- 4- مقداد بن اسود کندی.
- 5 - حذیفه بن یمان.
- 6- جابر بن عبدالله انصاری.
- 7- خباب بن ارت.
- 8- سلمان فارسی.
- 9- حجر بن عدی.
- 10 - حسان بن ثابت.
- 11 - ابو سعید خدری.
- 12 - عبدالله بن عباس.
- 13 - عباس بن عبد المطلب.
- 14 - ابو ایوب انصاری.
- 15 - خزیمه ذی الشهادتین.
- 16 - اُبی بن کعب.
- 17 - سهل بن حنیف.

18 - قیس بن سعد بن عباده.

19 - براء بن مالک.

20 - عثمان بن الأحنف.

21 - خالد بن سعید بن عاص.

22 - هند بن ابی هاله.

23 - ابو الطفیل عامر بن وائله.

24 - انس بن حرث بن نبیه.

25 - جعد بن هبیره مخزومی.

26 - ابو التیهان.

27 - رفاعه بن مالک انصاری. (1)

روشن است که این نمونه های یاد شده از اصحاب ، دارای مقام و منزلتی ویژه بودند که با مقایسه آنها با نمونه های دیگری که پیروی از معاویه کردند، تفاوت از زمین تا آسمان است.

این نمونه هایی که هم پیمان با امام علی علیه السلام شدند و پیروی از او کردند، خالص ترین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودند که پیامبر با رضایت از آنها، دنیا را وداع گفت.

نقش اینان در محدوده پیروی از امام علی علیه السلام نه تنها هنگام نبرد وی با معاویه آشکار شد که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز با امام در

ص: 195

1- زندگینامه اینان را در کتاب الاصابه ابن حجر واسد الغابه ابن اثیر ، مطالعه کنید.

برابر خطّ قبیلگی ایستادگی کردند، چنانکه در برابر عثمان، عایشه و خوارج نیز مقاومت نمودند.

و اما آنان که همراهی معاویه کردند، علامت سؤال گرداگرد تمام آنان وجود دارد، و در تاریخ چیزی که آنان را اطمینان و اعتماد بخشد، دیده نمی شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پایان می فرماید: خداوند مرا امر کرده که چهار نفر را دوست بدارم و به من خبر داده که او نیز آنها را دوست می دارد. گفته شد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم: نام آنها را ببرید - فرمه: امام علی علیه السلام از آنها است. سه بار این جمله را تکرار فرمود. و همچنین: ابوذر، مقداد و سلمان. (1)

آری! تمام اینها از خواص و نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و برگزیدگان حضرتش بودند که در تاریخ جایگاه ویژه و مقام والایی دارند. چرا که بلال: مؤذن پیامبر، حذیفه: صاحب سراو، ابی بن کعب: از قراء قرآن، عبدالله بن عباس: حبر امت (دانشمند امت)، عمار بن یاسر: فرزند دو شهید، خزیمه: ذوالشهادتین و حسان بن ثابت: شاعر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هستند.

ولی در میان یاران خط قبیلگی یا خط اموی، کسی به مقام اینان نمی رسد.

ص: 196

1- ترمذی ج 5، 636 ح 3718 - کتاب المناقب - سنن ابن ماجه ج 1/53 ح 149 - مسند احمد - ج 3515.

معاویه از طلقا و آزاد شدگانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، پس از فتح مکه، آنان را آزاد کرد. او و پدرش تا دوران عمر، جزء « مؤلفه قلوبهم » بود که عمر، این سهمیه را از آنان برداشت و معاویه و پدرش را به درجه مسلمانان بالا برد.

ولی نصوص تاریخی و نبوی هیچ تأکیدی بر دخول او و پدرش در محدوده اسلام ندارد و از آن دو نفر چیزی ظاهر نمی شود که شبهه کفر را از آنها بر دارد. ولی متأسفانه فقهای قوم به جای اینکه در این رابطه بحث کنند، به پشتیبانی بنی امیه و در رأس آنان معاویه پرداختند و مشروعیت به آنها بخشیدند، و یکی از آنها حاضر نشد حتی در روایات ساختگی که برای بالا بردن مقام معاویه و وادار ساختن مسلمانان به اعتماد به او، ساخته شده بود، تردید کند.

اگر بخواهیم تاریخ معاویه را بررسی کنیم، در محیط اسلامی، چیزی که او را آبرو بخشد، نمی یابیم.

او نه شجاعت داشت و نه شمشیر زن بود.

او نه علم و دانش داشت و نه صاحب فضیلت بود.

او نه با پیامبر همراه بود و نه با صحابه .

پس از کجا دارای چنان مقام و منزلتی شد که برایش وضع میکنند؟!

چگونه است که این قوم او را با امام علی ، مساوی می دانند؟!۱

مهمترین نشانه های شخصیت معاویه: مکر، فریب ، غدر و خیانت بود که اینها نشانه های دنیا پرستان و تبهکاران است، و اگر هم پیمانی عمرو بن عاص و ابوهریره با او نبود، هرگز نمی توانست، بقدرت، دست یابد و نامی از او بماند!

عمرو بن عاص با نقشه ها و توطئه هایش، او را پشتیبانی کرد. و ابوهریره با روایاتی که به دروغ به پیامبر نسبت داده بود. و در نهایت، رویدادها به نفع او شد و راه را برای او گشود که مسلمانان را تحت سیطره قرار دهد و گر نه هیچ نقش و ارزشی نداشت که نداشت.

آنان که بی تفاوت بودند، یاریش کردند.

آنان که دشمن امام علی علیه السلام بودند، خدمتش کردند.

آنان که امام علی علیه السلام را به شهادت رساندند، یارانش بودند.

آنان که امام حسن علیه السلام را کنار زدند، یاریش کردند.

و آن زن که امام حسن علیه السلام را به شهادت رساند، یارش بود.

ابن حجر گوید: « معاویه در «منی» کودکی بود که با مادرش راه می رفت . ناگهان پایش لغزید. مادرش : گفت: برخیز! خدا تو را بلند نکند! یک اعرابی آنجا بود، گفت: چرا چنین می گویی . به خدا قسم او را می بینم که بر قومش سیادت و آقایی می کند. مادرش گفت: خدا

او را بلند نکند، اگر فقط بر قومش ریاست کند».(1)

از ابن عباس نقل می کنند که گفت: «کسی را مانند معاویه نیافتم که برای پادشاهی، مناسب و لایق باشد».(2)

و از زبان رسول خدا نقل کرده اند که به معاویه گفته: ای معاویه! اگر امری به تو واگذار شد، پس تقوای الهی داشته باش و با عدالت رفتار کن.

معاویه گوید: از این سخن همچنان در اندیشه بودم که حتماً ریاستی به من می رسد.(3)

پیروان معاویه

معاویه را هیچ ارج و شخصیتی در اسلام نبود. او هرگز نه اهل علم بود و نه اهل دین؛ بلکه جاه طلب و ریاست خواه بود، و آنان که با او همراهی کردند، دنیاپرستان بودند نه دین خواهان.

ابزار معاویه نیز برای جذب افراد، خلاصه می شد در مال و مقام

ص: 199

1- الاصابه - ج 3 ص 433. چنین روایت‌هایی چندان هم مورد قبول اهل سنت نیست، و بهر حال هیچ فضیلتی برای معاویه در بر ندارد، چنانکه اسحاق بن راهویه، استاد بخاری ذکر کرده ولی این قوم مانند چنین روایتی را درست کردند که مواضع معاویه را توجیه نماید و حکومتش را مشروعیت بخشد!!

2- مصدر سابق.

3- همان.

و همچنین در تبلیغات گمراه کننده ای که باطلش را بپوشاند و او را ارجی بخشید.

زر و پُست، وسیله جذب آشنایانش و تبلیغات وسیله جذب تابعین و نا آشنایان. و هر دو گروه، رابطه ای سرنوشتی با معاویه داشتند چرا که می دانستند، ترک معاویه، آنها را در طرف مقابل - که امام بود - چیزی نمی بخشد.

مهمترین شخصیتی که هم پیمان معاویه بودند عبارتند از:

1- عمرو بن عاص.

2- مغیره بن شعبه.

3- ابو موسی اشعری.

4- مروان بن حکم.

5- ابوهریره.

این افراد دارای تاریخی لکه دار و ننگین بودند و در اسلام هیچ ارزش و مقامی نداشتند، و در زمان رسول خدا، مورد تفر همگان بودند. (1) ولی بهر حال اینان به خاطر اینکه جلوه خوبی از خود نشان بدهند، روایتهای زیادی را از زبان رسول خدا ساختند و تبلیغات گسترده ای را در میان مسلمانان کردند.

این روایات ساختگی، آنها را خوب و با ایمان جلوه می داد

ص: 200

1- ر. ک. به کتاب فریب، از انتشارات بنیاد معارف اسلامی قم.

و طرف مقابل را فریب می داد و بدینسان بسیاری از تابعین را به خود جذب می کرد.

از اینجا بود که معاویه توانست با همیاری و همکاری عمرو بن عاص و ابوهزیره، جبهه گسترده ای به نفع خود بسازد و مسلمانان را با فریب، از خط اهل بیت علیهم السلام، دور سازد.

البته آن گروه از اصحاب نیز که بی تفاوت بودند و در برخورد میان امام و معاویه بی طرف بودند، وسیله پشتیبانی خوبی برای معاویه و ضربتی سهمگین بر امام، به حساب می آمدند. زیرا بسیاری از مسلمین را به تردید و تشکیک در این نبرد وا می داشت، و این امر بی گمان به نفع معاویه بود.

در رأس کسانی که بی طرف بودند، می توان از: عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه نام برد.

معقول نیست کسی چنین بیاندیشد که ابن عمر و دیگر بی طرفان، حقیقت امر را نمی دانستند. و اگر به فرض پذیرفتیم این را، هرگز نمی پذیریم که آنان بر حقیقت درونی ابوهزیره و ابن العاص و معاویه، ناآگاه بودند!

ص: 201

برخی از افرادی که رویدادهای تاریخ را تنها بر اساس معیارهای صددرصد سیاسی، به دور از دین، مطالعه می کنند، می پندارند که رویارویی نظامی میان امام علی علیه السلام از یک سوی وعایشه و معاویه و خوارج از سوی دیگر، به خاطر دست یابی به حکومت بود و بس. و نبرد امام با آنها نه بخاطر این بود که در مقابل «جماعت» قیام کرده بودند، چون اصلاً جماعتی نبود، بلکه گروه ها و احزاب بودند.

شمشیرهای قوم بر امام و قلوبشان با دیگران بود، از این روی، امام ناچار پایتخت خود را از مدینه به کوفه منتقل ساخت، چرا که در آنجا بیشتر مردم، پیروان او بودند.

نبرد امام با آن سه جبهه، نبردی عقایدی و بر اساس دین بود، نه نبردی سیاسی و این جبهه های سه گانه، با سه پرچم، رو در روی امام

عایشه پرچم خط قبیلگی را بلند می کرد.

معاویه پرچم بنی امیه را و خوارج پرچم تکفیر را.

و اما امام، در برابر همه آنها، پرچم اسلام محمدی را بلند می کرد.

لازم به گفتن است که عایشه یا معاویه و یا خوارج، الگوهای خطوطی بودند که انگیزه اصلیشان ایجاد فتنه و آشوب میان مسلمانان بود. و همانا کسی که روایات وارده درباره آنان را بررسی می کند، به خوبی به این مطلب پی می برد.

رویاری امام با اینان، از لحظه وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آغاز شد و در طول مدت خلفای سه گانه ادامه داشت، جز اینکه در آن زمان ها، از محدوده بر خورد فکری تجاوز نمی کرد ولی پس از کشته شدن عثمان، رویاری از محدوده بر خورد فکری تجاوز کرده به بر خورد نظامی انجامید زیرا آن سه جبهه احساس خطر کردند و آینده خود را متلاشی می یافتند.

هرگز وجود عثمان بر سر قدرت، ضرر و زیانی به عایشه یا به معاویه وارد نمی آورد، اما وجود امام، تهدید شدیدی برای آنان بود زیرا او پرچم اسلامی دیگر را بر می افراشت که اسلام آنان را رسوا می کرد، و اما وجود عثمان بر اریکه قدرت هیچ زیانی برای معاویه

نداشت و معاویه می توانست با وجود او، بیرق خود را بلند کند! فقط منتظر فرصت بود که آمدن امام بر سر قدرت، آن وقت را شتابان نمود.

و اما رویارویی اسلام با خوارج، در حقیقت رویارویی با طرز تفکر آنان بود که تهدیدی جدی برای اسلام محمدی به شمار می آمد، و برای همیشه باید با چنین طرز تفکری بر خورد کرد و اگر خوارج به دست امام تصفیه شدند و به نابودی کشیده شدند، بی گمان امروز نیز دارندگان آن طرز تفکر نبود نمی شوند جز با پیروی از خط امام.

امام علی علیه السلام انگیزه اش در آن رویارویی، نابودی شخص عایشه یا معاویه و یا خوارج نبود، به آن اندازه که می خواست، حجت را کامل کند و حق را اظهار نماید و باطل را افشا کند و پرچم اسلام محمدی را برافرازد.

این حقیقت نقش امام بود: اظهار حق هر چند نتواند آن را بر قرار سازد. و پرده برداشتن از باطل هر چند نتواند آن را بر اندازد.

جنگ جمل

روایت شده که ابوبکر اجازه خواست بر پیامبر وارد شود، صدای عایشه را شنید که فریاد می زد: « به خدا قسم، فهمیدم که علی نزد تو محبوب تر است از پدرم»⁽¹⁾

ص: 207

1- مسند احمد ج 275/4 - ابو داود - نسائی - فتح الباری - ج 1877.

از عایشه سؤال شد: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، خلیفه ای برای خود قرار داده بود؟ گفت: ابوبکر! گفته شد: سپس؟ گفت: عمر! گفته شد:

پس از او؟ گفت: ابو عبیده جراح؟⁽¹⁾

از روایت نخست، بر می آید که عایشه، موضعگیری دشمنانه ای با امام علی علیه السلام داشت، علتش هم همین بود که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، علی را بر پدرش ترجیح و برتری می داد.

روایت دوم حاکی از آن است که عایشه نه خلافت عثمان را قبول داشت و نه خلافت علی را و به جای عثمان، ابو عبیده را قرار داد، با اینکه هیچ یک از راویان یا صحابه نام او را نبرده اند. و مخالف عقیده اهل سنت است که خلافت امام علی علیه السلام را پس از عثمان می دانند.

از این دو روایت معلوم می شود، موضعگیری عایشه نسبت به امام علی یک موضعگیری سطحی و جانبی نیست، چنانکه مورخان اهل سنت و فقهایشان می خواهند رابطه او را تنها با حادثه «افک» مربوط بدانند.⁽²⁾

با بررسی روایتهای گذشته که مربوط به عایشه می شود بویژه

ص: 208

1- فتح الباری - ج 24/7، مسلم - ج 4/1856 ح 9.

2- مورخین اهل سنت دشمنی عایشه را به امام، مربوط به حادثه افک می دانند که امام به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد: «با دیگری از دواج کن، یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم، زن بسیار است». عایشه از آن روز، دشمنی امام را در دل گرفت. ناگفته نماند که معلوم نیست در حادثه افک، عایشه منظور نظر امام بوده است چنانکه در کتابهای تاریخی نقل شده است.

آنها که مربوط به وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است، عمق وریشه این موضعگیری بدست می آید. (1)

و این موضعگیری در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم متجلی شد زیرا اماما علی علیه السلام الا دارای مقام و منزلت بسیار والائی بود که از مقام و درجه اصحاب فراتر رفته، از جمله پدر عایشه (2). این موضعگیری پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پیشرفت زیادتری داشت، زیرا در حمایت پدرش قرار گرفته بود و به آرزوی خویش نائل آمده بود، و بجای امام علی، پدرش بر سر قدرت تکیه زده بود.

و در طول دوران پدرش و عمر، هرگز مقام و منزلتش پائین نیامد در حالی که امام علی علیه السلام، دارای درجهای معمولی در دوران دو خلیفه بود؟

پس از کشته شدن عمر و سرکار آمدن عثمان، بنی امیه به قدرت رسیدند و وضع عوض شد. آنها نه تنها با امام که حتی با عایشه و دیگران نیز مخالفت می کردند، تا جایی که عایشه مجبور شد در برابر عثمان قد علم کند و با او بر خورد نماید.

و هنگامی که مسلمانان بر عثمان شوریدند و او را به قتل رساندند

ص: 209

-
- 1- رجوع کن به باب اول این کتاب . و به تفسیر سوره تحریم و نقطه نظر قران نسبت به حفصه و عایشه.
 - 2- عایشه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز جزء حزبی بود که با امام علیه السلام کاملا دشمنی می کرد.

و با امام علی علیه السلام بیعت کردند، عایشه خود را بر سر دوراهی میدید: یا به اطاعت علی تن در دهد و در برابرش سر تسلیم فرود آورد، که معنایش نابود شدن مقام و منزلتش می باشد. و یا اینکه علیه امام خروج کند و برای رهائی از وی، به پیکار مستقیم با او پردازد.

عایشه، نظر دوم را پذیرفت و علیه امام خروج کرد و جنگ جمل را به راه انداخت که نتیجه اش قربانی شدن بیش از ده هزار مسلمان و سرانجام شکست عایشه بود.

بخاری نقل می کند که وقتی علی، عمار و حسن را به کوفه فرستاد که مردم کوفه او را در جنگ جمل یاری دهند، عمار خطبهای خواند و به مردم گفت:

«همانا میدانم که عایشه، همسر رسول خدا در دنیا و آخرت است ولی خدا شما مردم را مورد آزمایش قرار داده است که از عایشه پیروی کنید یا از او»⁽¹⁾.

ابن حجر در زمینه این روایت می گوید: مقصود عمار از «او» علی است زیرا کسی جز امام علی علیه السلام مد نظر عمار نبوده است. گرچه ممکن است مقصود عمار «خدا» باشد، که می گوید خداوند شما را آزمایش می کند که از عایشه تبعیت کنید یا از او، یعنی از خداوند، و مراد همان پیروی کردن از حکم شرعی است که حکم شرعی اطاعت

ص: 210

از امام وعدم خروج بر او است.

و شاید اشاره کرده باشد به این سخن خدای متعال که می فرماید: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ»⁽¹⁾ یعنی از خانه های خود - ای همسران پیامبر - خارج نشوید و در منزل بمانید. و از همین رو بود که ام سلمه می گفت: هرگز به کمر شتری سوار نشوم تا آنکه پیامبر را ملاقات کنم (یعنی تا روز مرگم). و اما عذر عایشه این بود که او و طلحه و زبیر، توجیه گر مجتهد) بودند و انگیزه شان اصلاح میان مردم و گرفتن قصاص از قاتلین عثمان بود، و حتی امام علی علیه السلام هم نظرش این بود که اجتماع کنند و بر کسی که قتل بر او ثابت شده، از سوی اولیای مقتول قصاص نمایند!⁽²⁾

از این سخن مفصل ابن حجر معلوم می شود، او اعتراف دارد به اینکه عایشه مخالفت با قرآن کرده چرا که از منزلش خارج شده ولی ام سلمه متعهد به نص قرآن بوده است. ولی چرا ابن حجر اقرار نمی کند به اینکه خروج عایشه، مستلزم چه فساد بزرگی بود و چقدر مردم و اموال مسلمین را ضایع کرد؟ چگونه ابن حجر این تباهی عظیم را نادیده می گیرد و با بهانه تاویل و توجیه، عایشه را عاری از تقصیر می داند، مانند دیگر فقیهان توجیه گر قوم که وقتی احساس

ص: 211

1- سوره احزاب : 33.

2- فتح الباری - ج 86/7.

خطر برای آبروی برخی از بزرگان صحابه می کنند، فوراً به سلاح « تأویل » و « توجیه » توسل می جویند!!⁽¹⁾

البته عایشه چاره ای نداشت، دنبال بهانه ای می گشت که مردم را علیه امام علی علیه السلام بشوراند و آنان را به جنگ دعوت کند، لذا توسل به خون عثمان جست! و این همان شعاری بود که معاویه علیه امام علی علیه السلام بلند کرد.

طلحه و زبیر هم که بیعت امام را شکستند و با عایشه هم پیمان شدند، او را بیشتر تشویق می کرد و نیروهایش را تقویت می نمود. و همین برنامه را نیز معاویه دنبال کرد، هنگامی که عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه به او پیوستند.

خونخواهی عثمان از سوی عایشه و معاویه، در برابر امام، دلیل روشنی است بر اینکه هیچ بهانه مشروعی در رویارویی با او نداشتند. از سوی دیگر دلیل بر ضعف موضعشان است و معلوم است که فقط دنبال فرصتی می گشتند که سوء استفاده کنند.

امام علی علیه السلام در خدمت یاران عایشه، از اهل بصره می فرماید:

«ای سپاهیان زن (عایشه) وای پیروان حیوان (شتر عایشه). به صدای شتر برانگیخته می شدید و هنگامی که شتر کشته شد، همه فرار کردید. اخلاقتان سست و پیمانتان ناپایدار، وکیشتان دورویی و آب شهرتان شور. و هر که در میان شما اقامت گزیند در گرو گناه خود باشد

ص: 212

1- ر.ک به کتاب العواصم من القواصم ص 147 - 157 و کتاب « فریب.

و کسی که از میان شما بیرون رود، رحمت پروردگارش را درک کرده. گویا مسجد شما را می بینم، مانند سینه کشتی در آب، فرورفته، خداوند از بالا و پایین بر آن عذاب می فرستد. و هر که در آن است غرق می شود. شهر شما در میان شهرهای خدا، بدترین و بد بو ترین خاک را دارد. به آب نزدیک است و از آسمان (رحمت) بسیار دور و نه دهم شرّ در آن است. (1)

جنگ صفین

تا امام به خلافت رسید، دستور عزل معاویه را صادر کرد. ولی معاویه حکم امام را نادیده گرفت و با بلند کردن پیراهن عثمان بر منبر دمشق، تمزد خود را در برابر امام وقت، اعلام کرد و مردم را دعوت به خونخواهی عثمان نموده و امام علی علیه السلام و شیعیانش را متهم به قتل عثمان نمود.

تاریخنگاران، امام را ملامت میکنند که چرا بمحض رسیدن به خلافت، معاویه را عزل کرد. بر او واجب بود که معاویه را والی شام نگهدارد تا کم کم کارها رو به راه شود و امور روشن تر گردد!

این چنین تصویری ناشی از ساده اندیشی با نگرشی سطحی از حقیقت درگیری است. این نگرش، مسأله را تنها یک برخورد درونی

ص: 213

میان حاکم و یکی از والیانش می‌داند. وانگهی معاویه را مرد خیرخواهی می‌انگارد. واگر واقعا مورخان شخصیت امام علی علیه السلام را درک می‌کردند و نقش او را محترم می‌شمردند و جایگاهش را می‌دانستند، می‌توانستند بدانند که موضعگیری امام از معاویه، در صمیم دین اسلام است و ذره ای جدای از عقیده نیست.

اگر اینان واقعا شخصیت معاویه را درک می‌کردند و تاریخ و جایگاه پستش را در می‌یافتند، چنین نگرشی نداشتند.

این تاریخنگاران مانند فقیهان، قربانی سیاست شده و تسلیم طرحها و روایاتی شدند که آنها را درک نکرده و نفهمیدند و تنها به خاطر اینکه از سوی مردان عادل و مورد اطمینان به آنان رسیده بود، پذیرفتند!⁽¹⁾

معاویه هفده سال بر شام حکومت می‌کرد و آنچنان ریشه های خود را در شام محکم کرده بود و سر نوشتش را به آن گره زده بود، که برای او یک ولایت حساب نمی‌شد، بلکه یک دولت بود. و امام چون از حقیقت معاویه آگاه بود و نقش او را خوب درک می‌کرد، لذا می‌بایست آن موضعگیری را نسبت به او ابراز می‌داشت.

حقیقت معاویه این است که او شیطان این امت بود

و خط معاویه، خط باطل و نقشش کوبیدن اسلام محمدی.

ص: 214

1- ر. ک. به کتابمان « فقه الهزيمة » فصل الحدیث.

بی گمان در برابر چنین شخصی ، سیاست بازی و کوته نظری و راه حل های نیمه کاره و سازش ، بی معنی است، زیرا حق را زیر سؤال می برد و باطل را رشد می دهد و تقویت می نماید.

پس چاره ای جز شمشیر نیست. معاویه نیز چاره ای نداشت جز اینکه با شمشیر به مقابله پردازد.

چون معاویه نه مشروعیت داشت، نه دانش داشت و نه سرمایه ای تاریخی.

هنگامی که جنگ آغاز شد هشتاد بدری و صد و پنجاه بیعت کننده زیر درخت در کنار علی بودند ولی در کنار معاویه عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه وجود داشت، و اما ابوهریره جزء پیکارگران نبود، او وزیر تبلیغات معاویه بود.

امام در میان سپاهیان فرمود:

« هرگز آغازگر جنگ نباشید، تا وقتی که آنها شروع کنند. شما بحمدالله حجت دارید و ترک جنگ با آنها حجت دیگری است ، پس اگر آنان را شکست دادید، گریختگان را نکشید، مجروحین را مورد یورش قرار ندهید، عورتی را کشف نکنید، کشته ای را مثله ننمائید، و اگر به مردان آنان رسیدید، آبرو نبرید، وارد خانه ای نشوید. اموالشان را غارت نکنید و زنان را به هیچان نیاورید حتی اگر آن زنها،

ص: 215

این اخلاق پیامبر گونه امام بود که بدینسان وارد معرکه شد ولی در طرف مقابل، معاویه جز غدر و فریب چیزی نداشت، خصوصاً هنگامی که یار وفادار امام عمار بن یاسر را - که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر داده بود بدست نیروهای متجاوز کشته می شود. به قتل رساند، و شکست را نزدیک می دید. (2)

کشته شدن عمار، تزلزل بزرگی در میان سپاهیان معاویه ایجاد کرد و ضربه محکمی به معاویه و عمرو بن عاص زد زیرا در میان ارتش، خبر غیبی پیامبر درباره عمار، پخش و منتشر شد.

ابوبکر جصاص در کتاب احکام القرآن گوید:

«علی با شمشیر و همراه با بزرگان اصحاب و اهل بدر که دارای مقام والایی بودند، با گروه متجاوز (فئه باغیه) پیکار کرد و در پیکارش، حق با او بود مخالفینش که با او می جنگیدند، بی گمان گروه متجاوز بودند. و این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که به عمار فرموده: «گروه متجاوز تو را می کشد» خبری است متواتر و مقبول، تا جایی که حتی معاویه نیز نتوانست آن را انکار کند وقتی عبدالله بن عمر، آن را بر او خواند ولی

ص: 216

1- تاریخ طبری - ج 11/5 - 12 کامل ابن اثیر - ج 2933.

2- صحیح مسلم ج 4/2236 ح 72 و 73 - کتاب الفتن - البدایة والنهایة ابن کثیر - ج 266/7 استیعاب - ج 3/1140.

برای توجیه گفت:

ما او را نکشتیم، بلکه آنانی او را کشتند که در تیر رس ما قرارش دادند!!!

اهل کوفه و اهل بصره و اهل حجاز و اهل شام این را روایت کرده اند. (1)

ابن عبدالبر گوید: در اخبار متواتر از پیامبر رسیده که فرمود:

« فنه باغیه، عمار را می کشد». و این اخبار غیبی حضرت و از نشانه های نبوت است و از صحیح ترین احادیث می باشد. (2)

ابن حجر گوید: از کشته شدن عمار، ثابت شد که حق با امام علی علیه السلام بوده و تمام اهل سنت بر آن اتفاق نظر دارند هر چند، در گذشته اختلافی بود. (3)

مسلم روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ای عمار، گروه متجاوز تو را می کشند». (4)

تعجب است، با اینکه فقها اعتراف دارند که حق با امام علی علیه السلام است، با این حال قبول ندارند که معاویه بر باطل است!! بلکه معاویه را

ص: 217

1- احکام القرآن جصاص ج 3/400، تاریخ طبری - ابن کثیر.

2- الاستیعاب - شرح حال عمار بن یاسر - ج 3/1140.

3- الاصابه - ج 2 ص 508.

4- صحیح مسلم ج 4/2236 ح 72 و 73 البدایة والنهایه ابن کثیر ج 3/217 - الاستیعاب ج 3/1140 - مستدرک حاکم - ج 2/149.

مجتهدی می دانند که در کارش ، ماجور نیز بوده است زیرا قتال و پیکار با امام علی علیه السلام، انگیزه ای خیرخواهانه داشته!!⁽¹⁾

نوی گوید: این حدیث ، به روشنی ثابت می کند که حق با امام علی علیه السلام بوده و گروه مقابل متجاوز، ولی چون اجتهاد کرده اند لذا گناهی ندارند!⁽²⁾

مانند این خط توجیه گرانه را پیوسته، این قوم، در برابر نصوصی که امام علی علیه السلام و خط اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان را تایید می کند، و طرف مقابل را منحرف و مخالف میدانند خصوصا در مورد عثمان و عایشه و معاویه، دنبال می نمایند.⁽³⁾

مورخین نقل کرده اند که : علی در جنگ صفین مبارزه کرد و گروه زیادی را به قتل رساند. یکی از سواران معاویه، چهار نفر از یاران امام را کشته بود، سپس فریاد زد: آیا مبارزی هست؟

امام به سوی او روی آورد و پس از ساعتی نبرد، او را به قتل رساند و سه نفر دیگر را پس از او، کشت ، سپس آیه را تلاوت کرد: «
والمحرمات قصاص» آنگاه امام صدا زد: ای معاویه! وای بر تو! خودت بیا مبارزه کن و عرب را نابود نساز.

ص: 218

1- العواصم من القواصم ص 165 - البداية والنهاية جج 11/18 - الممل والنحل ابن حزم.

2- شرح النووي - ج 40/18.

3- ر.ک . منهاج السنه ابن تیمیة ، والعواصم.

عمرو بن عاص به معاویه گفت: «فرصت مناسبی است. چهار نفر را کشته و چندان نیروئی ندارد. برو با او مبارزه کن».

معاویه گفت: به خدا قسم میدانی که هرگز علی مغلوب نمی شود، و غرضت این است که مرا به کشتن دهی تا خودت به خلافت برسی! برو به طرف او و بدان که مانند من گول نمی خورد».(1)

امام بر سپاهیان معاویه یورش برد و به سوی عمرو بن عاص آمد. ضربه ای با نیزه به او زد و او را بر زمین انداخت؛ پس عورتش نمایان شد، امام او را رها کرد و بازگشت.

اصحابش گفتند: یا امیرالمؤمنین! چرا او را نکشتی؟

فرمود: فهمیدید کیست؟

گفتند: نه!

فرمود: «او عمرو بن عاص است، عورتش را کشف کرد (که از دست من رهایی یابد) من هم او را رها کردم».

بهرحال، در برابر ضربه های پی در پی که از سوی نیروهای امام بر پیکر معاویه و سپاهیانش وارد می شد، و او را به مرز شکست نزدیک می کرد، عمرو بن عاص، دست به حيله و نقشه پلیدی زد که هیچ اثری از آثار دین و تقوا در او نبود، بلکه دلیل گمراهی و کفر و مکرش حساب می شد. حيله اش این بود که قرآن را پاره پاره کرد و او را قش را بر سر

ص: 219

1- بخاری، مسلم، مسند احمد - ج 2، البدایه و النهایه - ج 263/7.

نیزه ها قرار داد و در برابر سپاهیان امام ایستاد و مطالبه تحکیم و داوری کرد.

ابن عاص در توجیه حيله اش گوید: «اگر بعضی از آنها پذیرفتند بالاخره در میانشان کسانی پیدا می شوند که بگویند: باید قبول کنیم و بدینسان اختلاف میان آنها پیدا می شود. واگر فوراً قبول کردند، تا مدتی جنگ فرو می نشیند و راحت می شویم».(1)

این رفتار دلیل روشنی است که چقدر معاویه و عمرو بن عاص، کتاب خدا را کوچک می شمارند زیرا هدف آنها داوری کتاب خدا نبود، بلکه می خواستند سپاهیان امام را به سوی خود جلب کنند و اختلاف میان آنها بیاندازند.

امام با قدرت در برابر این فریب ایستاد و اصرار بر ادامه جنگ نمود ولی هواپرستان و ساده اندیشان از سپاهش، خواستار قبول تحکیم و آتش بس شدند. امام با عصبانیت و نگرانی پذیرفت. معاویه از سوی خود عمرو بن العاص را حکم قرار داد ولی سپاه امام، ابو موسی اشعری را به جای عبدالله بن عباس که امام انتخابش کرده

بود، اختیار کرد.(2)

این گفتگو میان ابن العاص و ابو موسی اشعری، رد و بدل شد:

ص: 220

1- طبقات ابن سعد - ج 255/4 ، البدایه و النهایه - ج 272/7 ، الکامل فی التاریخ ج 316/3.

2- مسند احمد ج 1.

عمرو: بهترین راه حل به نظر شما چیست؟

اشعری: هر دو نفر (علی و معاویه) را خلع کنیم و امر را شورا قرار دهیم، پس مسلمانان هر که را دوست داشتند، اختیار کنند.

عمرو: نظر، نظر، نظر شما است؟

سپس خارج شدند در حالی که بنا بود هر دو طرف را خلع کنند. عمرو گفت: ای ابو موسی، به مردم بفهمان که ما اتفاق نظر داریم.

اشعری گفت: ما در امر امت نظر کردیم، دیدیم بهترین راه حل این است که علی و معاویه را هر دو خلع کنیم و مردم را آزاد بگذاریم که هر که دوست دارند، انتخاب کنند و همانا من علی و معاویه را خلع کردم، پس خود بیاندیشید و یکی را انتخاب کنید.

ابن العاص گفت: شنیدید ابو موسی چه گفت. اما من دوست او را (یعنی علی) خلع کردم چنانکه او خلع کرد ولی دوستم را معاویه تثبیت میکنم چرا که ولی عثمان و خونخواه اوست و سزاوارترین مردم به خلافت است!

اشعری - با خشم - فریاد زد: خدا تو را نیامرزد! غدر کردی و فساد نمودی. [\(1\)](#)

فقیهان قوم این خیانت بزرگ ابن العاص را نیز توجیه می کنند .

ص: 221

1- البدایة والنهایة - ج 7/283، مروج الذهب - ج 2/409 - 410.

ابن کثیر گوید: عمرو بن عاص دید اگر مردم را در چنین حالی، بدون امام، رها کند، مفسده بزرگی بر آن مترتب می شود که از اختلاف مردم سخت تر است، لذا معاویه را تثبیت کرد، زیرا در آن مصلحت امت می دید و بهر حال اجتهاد گاهی صواب است و گاهی [خطا!](#) (1)

این توجیه مسخره، ثابت می کند که چقدر فقهای قوم با خط بنی امیه، گره خورده و تسلیم طرحهایشان شده و همواره از آنان دفاع و اشتباهات و خیانتهایشان را توجیه می کنند.

امام علی علیه السلام در برابر این حيله گفت: «هان! این دو نفر را که به عنوان دو داور اختیار کردید، حکم قرآن را پشت سر گذاشته و آنچه را که قرآن از بین برده بود، احیا کردند و یکی از آنها، بدون اعتنا به احکام الهی، پیروی از هوای نفسش کرد و هر دو بدون حجت و برهان واضح و یا سنت گذشته، داوری کردند و در داوری خود اختلاف نمودند و هر دو راه خطا را پیمودند.» (2)

جنایتهای معاویه

هیچ اثری از اخلاق و آداب اسلامی در وجود معاویه یافت نمی شد. واز هیچ علم و دانشی برخوردار نبود و همچنین هم پیمانان

ص: 222

1- البدایه و النهایه - ج 283/7.

2- الکامل فی التاریخ - ج 3/338.

پرچم او پرچم دنیا بود و از دین هیچ سهمی نداشت.

از این رو، می توان گفت، معاویه شاید نخستین کسی باشد که قانون: «هدف، وسیله را توجیه می کند» اختراع کرد، و بر اساس آن، تمام ارزشها و قوانین را زیر پا گذاشت و حرمتها را هتک کرد و خونهای بی گناه زیادی را ریخت و پیمانها را شکست و احکام دین را تغییر داد و به مسلمین خیانت نمود.

معاویه برای از بین بردن دشمنانش و نابود کردن شیعیان امام علی علیه السلام و زدودن نام مبارکش، از بدترین آفریدگان، استمداد جست و یاری طلبید.

یکی از کسانی که معاویه برای تصفیه مسلمین متعهد به اسلام محمدی از یاران امام، از او یاری طلبید، بسر بن ارطاة است. وی شخصی سفاک، خون خوار و بی رحم بود که حتی به سالخوردگان و زنان و کودکان نیز رحم نکرد و بدترین جنایتها و منکرات را مرتکب شد! جنایتهایی که بدن ها را به لرزه می آورد.

کتابهای تاریخ روایت کرده اند که معاویه در پی بسر بن ارطاة فرستاد تا حجاز و یمن را از دست امام علی رها سازد. او وقتی وارد مدینه شد، بر فراز منبر رفته چنین گفت: کجا است سرورم که دیروز در اینجا بود (یعنی عثمان)؟ سپس گفت: ای مردم مدینه! بر شما باد به

بیعت با معاویه. سپس در پی بنی سلمه فرستاد و به آنها گفت: امانی نزد من ندارید و هیچ بیعتی از شما قبول نیست تا اینکه جابر بن عبدالله را بیاورید. و جابر از شیعیان امام بود.

سپس خانه های مدینه را ویران کرد و به سوی مکه رفت. ابو موسی اشعری از ترس او فرار کرد، و وقتی به سر خبر دادند گفت: من هرگز او را نمی کشتم چرا که او امام علی علیه السلام را خلع کرده بود.

به سوی یمن آمد. والی یمن و فرزندش را به قتل رساند. دو کودک عبیدالله بن عباس که به کوفه فرار کرده بود را نیز کشت. زنی از قبیله بنی کنانه بر او فریاد زد: «ای نا مرد! مردان را کشتی، چرا این دو کودک را میکشی. به خدا قسم نه در جاهلیت و نه در اسلام، کودکان را میکشند. به خدا قسم ای فرزند ابی ارطاة، حاکمی که با کشتن کودکان و پیران، بدون رحمت، می خواهد ادامه قدرت بدهد، بد حاکمی است»⁽¹⁾.

جنایتهای بُسر از این هم تجاوز کرد. او جنایتی مرتکب شد که قبل از او هیچ کس در تاریخ اسلام مرتکب نشده بود، و آن به اسارت بردن زنان مسلمین است.

ابن عبدالبر گوید: «بسر بن اُرطاة بر همدان یورش برد - آن

ص: 224

1- الاستیعاب ج 1/162 ، شرح حال بسر بن ابی اُرطاة ، الاصابه ج 1/147 ، اسد الغابه- ج 1/179 - 180.

روزها همدان زیر سلطه امام علی بود. وزنه‌های همدان را به اسارت برد، و اینان نخستین زنانی بودند که در اسلام اسیر می‌شوند. و محله‌های زیادی از بنی سعد را قتل عام کرد». (1)

روایت شده که بسر بن ارطاة از قهرمانان متجاوز و ستمگر است. او در جنگ صفین به مبارزه امام علی علیه السلام آمد. حضرت او را یک ضربه زد که بر زمین افتاد و فوراً عورت خود را کشف کرد! پس حضرت از او درگذشت چنانکه از عمرو بن عاص نیز درگذشت. (2)

درباره بسر و عمرو گفته شده: علت اینکه امام از آن دو نفر و امثالشان از افتاده شدگان یا شکست خوردگان می‌گذشت، این است که هرگز حضرت به دنبال کسی که فرار کرده یا زخمی شده نمی‌رفت و هیچ وقت اسیران را نمی‌کشت. این روش امام بود در جنگهایش در اسلام. (3)

بُسر این جنایتکار تبهکار که به خاطر معاویه مرتکب زشت‌ترین جنایات شده، این قوم او را از صحابه میدانند چرا که در دوران حیات رسول خدا، به دنیا آمده است و پیامبر را در حال کودکی دیده است! پس طبق قانون عدالت تمام اصحاب، او نیز جزء صحابیان

ص: 225

1- الاستیعاب ج 1/161.

2- الاستیعاب - ج 1/165.

3- الاستیعاب - ج 1/166.

عادل به حساب می آید. بنابراین تمام جرایم و جنایتهایش، تاویل می شود چرا که اجتهاد کرده است و نه تنها گناهی ندارد که مأجور نیز خواهد بود! همه هم پیمانان معاویه از نمونه های بسر بن ارطاة از صحابه هستند که اهل سنت، مشروعیت به آنان بخشیدند.

از این روست که می بینیم بسر در کتابهای سنن، از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایتی نیز نقل می کند. در سنن ابی داود از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که: « دستهای دزد در سفر قطع نمی شود».

ابن حبان از او نقل کرده که پیامبر گفت: خدایا در تمام امور عاقبتمان را به خیر کن.

ابن حبان درباره او می گوید: کارهای معاویه را در غیابش انجام می داد و هر وقت دعایی می کرد، معمولا مستجاب می شد!! اخبار زیادی در فتنه ها دارد. (1)

معاویه نخستین کسی بود که در اسلام سرها را قطع کرد. او سر عمار بن یاسر و عمرو بن حمق را قطع کرد. عمرو بن حمق از رهبران انقلابیونی بود که علیه عثمان شورش کردند. با محمد بن ابی بکر نیز چنین کرد وقتی عمرو بن عاص وارد مصر شد، جسد او را در الاغ مرده ای گذاردند و سوزاندند.

سنت قطع سرها از سنتهایی بود که معاویه وضع کرد و حکام

ص: 226

پس از او به آن قانون متعهد بودند!!

از جنایتهای معاویه، دستور لعن و فحش به امام علی علیه السلام بر منابر بود. اینچنین جنایتی دلیل دشمنی شخصی با امام نبود، بلکه دلیل دشمنی معاویه با اسلام محمدی بود که در شخص امام، خلاصه می شد و او ترس این داشت که مفاهیم عالیه این اسلام به مسلمین ابلاغ شود و در نتیجه گمراهی و تباهی وی کشف گردد.

شیعیان امام در برابر این حمله تبلیغاتی شیطانی معاویه علیه امام پس از شهادت امام و شهادت فرزندش امام حسن علیه السلام، ایستادگی کردند، که در رأس آنان، می توان از صحابی بزرگوار حجر بن عدی نام برد. حجر در عراق بود که والی معاویه، زیاد بن ابیه او را و چندتن از دوستانش را دستگیر کرد و آنان را برای معاویه فرستاد! نامه ای نیز به معاویه نوشت و آنها را متهم به دفاع از علی و برائت از دشمنانش می کرد. او از حجر و یارانش درخواست کرد از علی برائت جویند و او را لعن کنند ولی آنها نپذیرفتند.

حجر گفت: «آنچه پروردگارم را به غضب آورد، بر زبان جاری نخواهم ساخت». معاویه دستور داد که او و چند تن از اصحابش را در مرج عذراء سال 51 هجری به شهادت رساندند.⁽¹⁾

از جنایتهای معاویه، توطئه اش علیه امام حسن و قتل آن

ص: 227

1- تاریخ طبری - ج 276/5، الاصابه - ج 314/1315، الاستیعاب - ج 329/1-330.

حضرت با زهر بود و همچنین ولایت دادن به فرزندش یزید که جانشین وی باشد. و بدینسان پادشاهی را در اسلام آغاز کرد تا امت بر دست فرزندش (یزید) و شاهان بنی مروان پس از او، انواع شکنجه و ظلم و استبداد را بچشند.

حسن بصری گوید: « چهار خصلت در معاویه بود، که هر یک از آنها به تنهایی گناه بزرگی است:

1- با زور شمشیر بر امت مسلط شدن ، بدون مشورت با کسی در حالی که اصحاب با فضیلت در میان مردم وجود داشتند.

2- خلافت بخشیدن به فرزند شرابخور و مست خود یزید؛ همو که لباس ابریشم می پوشید و با آلات موسیقی سر و کار داشت.

3- ادعای برادری با زیاد (با اینکه پدر زیاد معلوم نبود!).

4- به قتل رساندن حجر بن عدی و اصحاب او . وای بر او از حجر، وای بر او از حجر و اصحاب حجر» (1).

و بر دست یزید بن معاویه دو جنایت هولناک اتفاق افتاد: یکی به قتل رساندن امام حسین علیه السلام و اهل بیتش در کربلا. و دیگری قتل عام مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و کشتن اهلس و هتک نوامیس زناش.

کتابهای تاریخ نوشته اند: اهل مدینه پس از شهادت امام حسین علیه السلام، بر یزید تمرد کردند و از اطاعتش دست برداشتند؛ او هم سپاهی را به

ص: 228

1- الکامل - ج 487/3 ، البدایه و النهایه - ج 130/8.

آن دیار فرستاد و سه روز مدینه را برای سپاهیان‌ش آزاد قرار داد؛ هزاران نفر از شرفا را کشتند و نوامیس آنان را هتک کردند. گفته شده: در آن روزها بیش از هزار زن - بدون ازدواج - باردار شدند. (1)

علی رغم این دو جنایت بزرگ، به علاوه صدها منکرات دیگر یزید؛ با این حال فقهای قوم درباره او اختلاف کردند؛ عدد بسیار کمی العنش را روا دانسته اند ولی بسیاری آن را رد کرده اند زیرا ممکن است باب لعنت بر پدرش و دیگر صحابه باز شود!! (2)

حسن بصری درباره اهل شام گوید: « زشت باد رویشان! مگر نه آنها بودند که حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را حلال کردند، سه شبانه روز اهلش را به قتل رساندند، زنهای آزاده با ایمان را از زنا باردار کردند و از هتک هیچ حرمتی ابا ننمودند، سپس به سوی خانه خدا روی آورده، کعبه را ویران ساختند و در میان پرده هایش، آتش افروختند. خداوند آنان را لعنت کند و به جهنم بفرستد». (3)

ملاحظه کنید که حسن بصری تمام اهل شام را بدون تحدید لعن

ص: 229

1- تاریخ طبری - ج 491/5 ، الکامل - ج 117/4 ، البدایه و النهایه - ج 220/8 - 224.

2- البدایه و النهایه - ج 8 ص 223. احمد بن حنبل در مسندش لعن یزید را جایز دانسته و استدلال به آیه شریفه می کند که می فرماید: « فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم، أولئک الذین لعنهم الله (سوره محمد) - چگونه است اگر بر مردم حکومت کردید، و فساد در زمین نمودید و رحمهای خود را قطع کردید! همانا خداوند آنان را لعن کرده است سپس گوید: و چه فسادى و قطع رحمى بزرگتر از کارهای یزید.

3- الکامل - ج 170/4.

می کند و بدینسان بر خط اهل سنت حرکت می کند که لعن یک شخص معینی را روا نمی دارند. این نقطه نظر دوران عباسی است.

اما ابن تیمیه، او از یزید دفاع می کند و تمام شبهه ها را از او دور می سازد. و می گوید: « یزید از جوانان مسلمان بود و هرگز کافر یا زندیق نبود. پس از پدرش ولایت امت را بر دست گرفت که برخی از مسلمین از او ناراضی و برخی راضی بودند. او دارای شجاعت و سخاوت بود و هرگز تبهکار و فاسد نبود چنانکه دشمنانش گفته اند، و او هیچ وقت دستور قتل حسین را نداد و از قتلش اظهار خرسندی ننمود. ولی دستور داده بود که حسین را از خلافت دور کنند هر چند به قتلش بیانجامد!!!»⁽¹⁾

ص: 230

1- فتاوی ابن تیمیه - ج 3 ص 410. ابن تیمیه عذرش پذیرفته است چراکه فقیه بزرگ صحابه - در نظر اهل سنت - عبدالله بن عمر با یزید بیعت کرد، و اهل مدینه که یزید را خلع کرده بودند تهدید کرده گفت: من گمان نمیکنم عذری بالاتر از این باشد که مردی (یزید) مورد بیعت قرار گیرد، سپس علیه او قیام کنند و من نمی شناسم کسی را که یزید را خلع کند جز اینکه بین من و او فاصله افتاده است. و هنگامی که ارتشیان یزید، مدینه را مورد یورش قرار دادند و پس از قتل امام حسین، در آنجا بدترین جنایت ها را مرتکب شدند، ابن عمرو حزبش در امان بودند و هیچ تعرضی به آنها نشد. بهر حال آنچه برای اهل مدینه بدست سپاهیان یزید اتفاق افتاد، از نظر ابن تیمیه نه جنایت بوده و نه فساد. رجوع شود به بخاری - کتاب الفتن. و ملاحظه کنید توجیحات فقهای اهل سنت برای این حادثه دردناک در کتاب البدایه و النهایه ابن کثیر و سایر کتب تاریخ.

این گونه جنایت ها از سوی معاویه و فرزندش ، ثابت می کند که درگیری میان آنان و اهل بیت علیهم السلام، برخوردی میان دو عقیده مخالف و دور از هم است که به هیچ نحو، ارتباطی بین آن دو وجود ندارد. اینچنین جنایت ها را نمی توان به کسانی نسبت داد که با اسلام پیوند دارند.

آنان که این تنش را تنش اسلامی دانسته و معاویه را مجتهد می دانند و فرزندش را می خواهند تبرئه کنند، بی گمان جنایت بزرگی در حق اسلام و مسلمین مرتکب می شوند، که از خطرناکترین دست آوردهایش، اسلام دروغین معاویه را برای امت، خوب جلوه دادن است.

خوارج

امام پس از تحکیم به کوفه بازگشت و در پی این بود که نیروهایی را برای پیکار با معاویه جمع کند ولی خوارجی که پس از تحکیم، علیه او خروج کرده بودند، مسیر حرکت حضرتش را به تعویق انداخته و شیعیان را مورد تهدید قرار می دادند، تا جایی که تمام تلاشهای مسالمت آمیز برای بازگرداندن آنان به صف مسلمین و قانع کردن آنان به کنار گذاردن افکار غلطشان ناکام ماند، و چون تجاوزهایشان نسبت به مسلمین افزونی یافت، امام ناچار با آنان به جنگ پرداخت که به نفع امام انجامید و گروه زیادی به قتل رسیدند. آن

امام علی علیه السلام با علم و آگاهی کامل، با خوارج پیکار کرد از احوال و جنایاتشان اطلاع داشت، چنانکه قبل از آنان با عایشه و معاویه نیز، با آگاهی و علم جنگید.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از گروه خوارج خبر داده بود، چنانکه از نقش امام در مبارزه با آنان نیز خبر داده بود.

مسلم روایت کرده که امام علی علیه السلام از یمن مقداری طلا برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مدینه فرستاد. پس پیامبر آن را بین چهار نفر تقسیم کرد. قریش خشمگین شدند. پیامبر فرمود: من این کار را کردم که آنان را جذب کنم. پس مردی پر ریش، با چشمانی تورفته و پیشانی ای بلند و سری تراشیده آمد و گفت: ای محمد، تقوا داشته باش!

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر من گناه کنم، پس چه کسی خدا را اطاعت می کند. سپس آن مرد رفت. پیغمبر فرمود: «از نسل این، قومی بر می خیزند، که قرآن را تلاوت می کنند ولی از گلوهایشان فراتر نمی رود! اهل اسلام را می کشند و ... از اسلام بیرون می روند چنانکه تیر از کمان بیرون می رود؛ اگر آنها را درک کنم، به تحقیق مانند قوم

ص: 232

عاد، آنها را به قتل می‌رسانم» (1).

امام علی علیه السلام گوید: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را که می‌فرمود: «در آخر الزمان قومی خروج می‌کنند دارای دندان‌های تازه، عقلهای کم... قرآن می‌خوانند ولی از گلوهایشان تجاوز نمی‌کند، از دین خارج می‌شوند چنانکه تیر از کمان خارج می‌شود؛ پس اگر آنان را دیدید، بکشیدشان چرا که هر کس آنها را بکشد، روز قیامت نزد خداوند پاداش دارد» (2).

و می‌فرماید: من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را که می‌فرمود: «قومی از امت من خروج می‌کنند قرآن می‌خوانند ولی قرائت آنها در برابر قرائت

شما هیچ نیست. نماز آنها مانند نماز شما نیست، روزه آنها مانند روزه شما نیست. قرآن می‌خوانند به خیال اینکه به نفعشان است ولی قرآن علیه آنها است (قرآن با آنها دشمن است) نمازشان از استخوان سینه‌شان فراتر نمی‌رود. از اسلام بیرون می‌آیند چنانکه تیر از کمان سپاهیان اگر می‌دانستند، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چه فرموده است درباره کسانی که با آنان (خوارج) بر خورد کنند، هر آینه از کار هرگز باز نمی‌ایستادند. نشانه اش این است که در میان آنان مردی است که بازو

ص: 233

1- صحیح مسلم ج 741/2 - 143 - کتاب الزکاة - باب ذکر الخوارج.

2- مسند احمد - ج 36/5، مسند ابو داود طیالسی ص 350 ح 2687 مسلم - ج 746/2 ح 154، بخاری - 21/9.

دارد ولی ذراع ندارد. بر سر بازویش مانند نوک پستان است که روی آن چند موی سفید روئیده شده. شما به سوی معاویه و اهل شام می روید و از اینها (خوارج) غفلت می کنید. اینها می مانند با اموال و اولاد شما! همانا اینان خون حرام را ریختند و اموال مردم را غارت کردند. پس برای پیکار با اینها به نام خدا حرکت کنید. (1)

روایت شده که وقتی خوارج علیه امام خروج کردند، گفتند: حکمی جز حکم خدا نیست. امام فرمود: «کلمه حقی است که از آن باطل اراده می کنند. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اینها را توصیف کرده و شناسانده و من، اینها را همان ها می دانم که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر از آنان داده است». (2)

این روایات، خطر بزرگ خوارج را بر اسلام و مسلمین، اثبات می کند، و بی گمان خطر اینان کمتر از خط بنی امیه نیست. و ارتباط و درگیری امام با این دو خط دلیل این است که هر دو خط دارای یک توجه است و به یک نتیجه می انجامد.

درگیری امام با این دو خط، یعنی ادامه مسیر این دو خط در رویارویی و مخالفت با اسلام محمدی در طول دوران؛ چرا که امام علی علیه السلام الگوی اسلام محمدی و نمونه حق است در طول زمان.

خط اموی و خط خوارج الگوهای اسلام تقلبی و نمونه های

ص: 234

1- صحیح مسلم ج 2/748 ح 156 - کتاب الزکاة - باب ذکر الخوارج.

2- مسلم ج 2/749 ح 157.

باطل در طول زمان اند. و برنامه خوارج همچنان باقی است هر چند ضربه نظامی می خورد و در مبارزه با اسلام محمدی و اهل بیت علیهم السلام، ناچار به کناره گیری فکری شد. و هرگز مسلمانان نمی توانند آن را به کلی کنار زنند جز با شناخت حرکت امام علی علیه السلام و خط اهل بیت علیهم السلام. پس هر که از این خط منحرف شود، قربانی خوارج خواهد شد، و هر که به خط امام روی آورد، می تواند خود را از خطر آن خط واکسینه کند.

امام علی علیه السلام با این رویدادها و حوادث مبارزه می کرد، در حالی که به آنها عالم و آگاه بود و حتی پی آمدها و نتایجش را نیز می دانست. او حتی می دانست که چگونه از دنیا می رود، چنانکه رسول خدا به او خبر داده بود. (1)

از این رو، دست آورد برخورد امام با این جبهه های سه گانه ممکن است ما را به شناخت حقیقت اسلام، هدایت کند، و همچنین شناخت حقیقت اشخاصی که دین اسلام را بد جلوه داده، مفاهیمش را با روایات ساختگی و اجتهادهای گمراه کننده، به انحراف کشاندند و مردم را از راه خدا دور ساختند.

ص: 235

1- فضائل احمد ج 2/566 ح 953، تاریخ بغداد ج 1/135، البدایه و النهایه - ج 7/325 طبقات ابن سعد - ج 3/35. پیامبر اشاره کرده بود که بد بخت ترین مردم، کسی است که امام علی علیه السلام را به قتل می رساند. از امام نقل شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به من خبر داد که من از دنیا نمی روم تا امیر شوم و محاسنم از فرق سرم رنگین شود.

مبارزه امام با عایشه ، معاویه و خوارج، تنها یک تضاد نیست، بلکه یک عمل تشریحی برای امت است که پیوسته از آن، الگو گیرد و هدایت شود.

و انتخاب امام برای چنین نقشی، انتخابی الهی است، زیرا در میان صحابه کسی جز او نمی توانست، چنین قیامی را عهده دار شود. و به تحقیق که بر امت زیان بزرگ و سنگینی تحمیل شد، چرا که در یاری کردن امام و تعهد به خطش، کوتاهی کرد.

نتیجه اش ، اختلاف و پراکندگی بود.

نتیجه اش قربانی های زیاد و خون های بی گناه.

نتیجه اش ، علم فراوانی که از دست رفت.

معاویه و امام حسن علیه السلام

پس از اینکه امام علی علیه السلام ، خوارج را شکست داد، آماده پیکار با اهل شام شد ولی به خاطر اختلاف های مردم عراق، امام، حمله نظامی را به تعویق انداخت.

امام از اهل عراق، رنجهای فراوانی دید، زیرا آنها باعث شدند که امام ناچار به عقب نشینی شود و مسیر خود را به تعویق اندازد و قدرتش در برابر معاویه و خوارج کم شود.

امام درباره اهل عراق می گوید:

ص: 236

اما بعد - ای اهل عراق ، شما مانند زن آبستنی هستید که پس از تمام شدن مدت حمل، بچه را سقط کند و شوهرش بمیرد و بیوگی او به طول انجامد، و دورترین افراد، وارثش گردد. هان، به خدا سوگند من به اختیار خود به سوی شما نیامدم ولیکن به ناچار آمدم. همانا به من خبر رسیده که شما می گوئید: علی دروغ می گوید! خدا شما را بکشد

(از رحمتش شما را دور گرداند) من بر که دروغ گویم ؟ آیا بر خدا ؟ من نخستین کسی بودم که به او ایمان آوردم؛ یا بر پیامبرش ؟ پس من اولین کسی بودم که او را تصدیق کردم. به خدا سوگند، چنین نیست ولیکن سخنانم صحیح و گفتارم فصیح است و شما در آن وقت لیاقت شنیدن آن را نداشتید.

وای بر مادرش (او که مرا دروغگو می خواند) بی قیمت ، پیمانانه میکنم، اگر او تحملش داشته باشد. و هر آینه راستی گفتار را پس از این خواهید دانست» (1).

و همچنین که اهل عراق، با امام علی علیه السلام بی وفا بودند، با امام حسن علیه السلام نیز بی وفا بودند؛ او را به سوی صلح با معاویه کشاندند سپس بر او خرده گرفته و خونس را مباح دانستند! (2)

ابن حجر از طبری نقل می کند: علی، قیس بن سعد بن عباده را

ص: 237

1- نهج البلاغه - ص 100 - خطبه 71.

2- الإصابة - ج 1/330 - حرف ح.

فرمانده عراق قرار داد. چهل هزار نفر با او تادم مرگ بیعت کردند. علی کشته شد. با حسن بن علی علیه السلام به عنوان خلیفه، بیعت کردند. او از جنگ خوشش نمی آمد ولی می خواست با معاویه شرط کند که پس از او خلیفه باشد! فهمید که قیس بن سعد، نسبت به صلح، از او اطاعت نمی کند، او را عزل کرد و عبیدالله بن عباس را فرماندهی بخشید. او هم همان شرطی که حسن کرده بود، با معاویه کرد!⁽¹⁾

ابن حجر گوید: امام حسن علیه السلام خلافت را به معاویه واگذار کرد و با او بیعت کرد که کتاب خدا و سنت پیامبرش را اقامه کند. معاویه وارد کوفه شد و مردم با او بیعت کردند. آن سال را سال «جماعت» می نامند، زیرا مردم اجتماع کرده و جنگ خاتمه یافت و همچنین آنان که از جنگ کناره گیری کرده بودند مانند ابن عمر، سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه نیز با معاویه بیعت کردند. معاویه سیصد هزار لباس و سی برده و صد شتر به امام حسن علیه السلام بخشید و به مدینه رفت. او مغیره بن شعبه را بر کوفه و عبدالله بن عامر را بر بصره والی کرد و سپس به دمشق بازگشت.⁽²⁾

بخاری نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره امام حسن علیه السلام گفت: «این فرزند آقا و سرور است و شاید خدا بوسیله او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان

ص: 238

1- فتح الباری - ج 53/13.

2- فتح الباری - ج 53/13.

تاریخنگاران تلاش می کنند، ثابت کنند که معاویه خود راغب صلح با امام حسن علیه السلام بود و در این راه تلاش فراوان کرد و بر او اموال زیادی را عرضه نمود! و او را در صلح ترغیب و تشویق می کرد، و به او یاد آور می شد که جدش - صلی الله علیه و آله وسلم درباره اش گفته که او سید و آقا است و اصلاح می کند بین مردم! پس امام حسن علیه السلام پذیرفت و با معاویه صلح کرد.(2)

بسیاری از مورخین تاکید می کنند که امام حسن علیه السلام با معاویه شرط کرد که خلافت، پس از او برای ایشان باشد، و معاویه نیز این شرط را پذیرفت.(3)

ص: 239

1- بخاری ج 71/9 - کتاب الفتن ، مسند احمد - ج 44/5 ، ترمذی ج 658/5 ح 3773 - کتاب المناقب.

2- فتح الباری ج 54/13 ، الاصابة ج 330/1 حرف الحاء الاستيعاب ج 385/1 - 1389.

3- ابن حجر گوید: وقتی علی کشته شد، حسن بن علی مردم عراق را به جنگ وادار می کرد و معاویه مردم شام را ، پس با هم ملاقات کردند و حسن جنگ را خوش نداشت و با معاویه بیعت کرد به این شرط که پس از خود، خلافت را به وی واگذار کند. ر.ک. فتح الباری - الاصابة. ابن عبدالبر در استيعاب گوید: هیچ خلافتی بین علما نیست که حسن با این شرط موافقت کرد که با معاویه بیعت کند و آن اینکه پس از وی خلافت از آن او باشد، و حسن با این روش جلوی خونریزی را گرفت، هر چند خود را سزاوارتر از معاویه به خلافت می دید. و نیز روایت کرده : همسر حسن بن علی ، دختر اشعث بن قیس، با زهر او را مسموم کرد و به شهادت رساند. گروهی گفته اند: معاویه با تطمیع او را به این کار واداشت.

روشن است که از این روایت ها، بوی سیاست به شام می رسد و هدف از آنها، بد جلوه دادن حرکت امام حسن و دگرگون ساختن آثار و نشانه هایش می باشد.

از روایت طبری پیداست که امام حسن علیه السلام نمی خواست به راه پدرش امام علی علیه السلام گام بر دارد و جنگ را علیه معاویه ادامه دهد و لذا به مجرد اینکه به خلافت رسید، تسلیم معاویه شد و با او صلح کرد!!

چگونه ممکن است امامی که چهل هزار رزمنده جان بر کف دارد، به این آسانی تسلیم صلح شود؟! و چگونه ممکن است که چنین شخصیتی به خاطر یک وعده خلافت، دست از عقیده و ایده اش بردارد؟!!

مانند چنین روایتی هم امام علی علیه السلام را زیر سؤال می برد و هم امام حسن علیه السلام را. گویا می خواهد بگوید که امام علی علیه السلام در قیام خود شکست

خورد و پس از وی جانشینی ضعیف به جای گذاشت که از او چیزی فرا نگرفته و تنها به فکر دنیا و سلامتی خویش است و اصلا به فکر آخرت و اسلام نیست!!

روایت ابن حجر نیز روایت طبری را تأکید می کند و بر همان منوال سیر می نماید. غرض چیزی جز زشت جلوه دادن امام حسن علیه السلام و دگرگون نمودن حقیقت پیکار با معاویه نیست. او اشاره دارد بر اینکه امام حسن علیه السلام با معاویه بیعت کرد، و در مقابل، سیصد هزار لباس

وسی برده و صد شتر، گرفت (یعنی: معامله کرد) از این بدتر نمی شود، به امام حسن علیه السلام توهین کرد! واز این زشت تر نمی شود حقیقت تنش را ترسیم نمود؟

و اما روایت بخاری، آن هم روایتی بی محتواسست که اصلاً معنایش با طبیعت رویداد، تناسبی ندارد. گویا ساختگان حدیث، این حقیقت ها را فراموش کرده اند که:

* روایات دیگر اشاره دارد بر اینکه امام حسن علیه السلام در برابر معاویه کوتاه آمد نه اینکه با او صلح کرد.

* مصلح غالباً خارج محدوده درگیری است، نه اینکه خودش یک طرف تنش باشد.

* این روایت، انجام اصلاح را خبر نمی دهد و بر آن هیچ تأکیدی ندارد.

* اینکه گفته شده: دو گروه از مسلمین، معنایش این است که هر دو طرف، یک نزاع دارند، ولی معلوم است که جناح امام حسن علیه السلام با جناح معاویه دو انگیزه جداگانه دارند.

* امام حسن علیه السلام توسط زهر به شهادت رسید ولی معاویه فرزندش خلیفه خود قرار داد. این خود دلیل است بر اینکه تا دم شهادت درگیری امام حسن با معاویه ادامه داشته است.

ولایت بخشیدن معاویه فرزندش یزید را، خیانت به تمام

امت است نه تنها به امام حسن علیه السلام و این دلیل روشنی است بر اینکه هیچ وقت، صلح و سازشی میان آن دو وجود نداشته است؛ زیرا اگر صلحی بود، معاویه اینچنین خیانت نمی کرد.

آنچه بین امام حسن علیه السلام و معاویه گذشته، بیشتر شباهت به تحکیمی دارد که امام حسن، آن را نپذیرفته، چنانکه امام علی علیه السلام نیز از نتیجه آن حکمیت راضی نبود، و بدینسان معاویه برای رهایی از امام حسن علیه السلام ناچار به توطئه، مکر و خیانت شد.

اهمیت دادن فقها و مورخین به روایت صلح امام حسن علیه السلام، هدفی ندارد جز توجیه رفتار معاویه، آن هم با روایتی منسوب به حضرت رسول، که دیگر هیچ تردیدی در آن ایجاد نشود و مسلمانان، آن را فوراً بپذیرند. و بدینسان می توان گفت که این فقها و تاریخنگاران در دامی افتادند که مخترعین روایت آن را بر ایشان آماده ساختند.

ابن حجر گوید: در حدیث صلح، فضیلت و اهمیت اصلاح بین مردم بویژه جلوگیری از خونریزی میان مسلمانان، آمده است. و همچنین دلیل است بر عاطفه و مهر معاویه نسبت به ملت و مسلمین و عاقبت نگری و تیز بینی اش در حکومت و آینده نگریش در امور؟ ضمناً معلوم می شود که با وجود «افضل» و برتر می توان «مفضول» و پست تر به خلافت برسد، چرا که امام حسن علیه السلام و معاویه هر یک به خلافت رسید در حالی که در میان امت سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید که

هر دو بدری بودند، وجود داشتند!!

و از حدیث بر می آید که روا است، خلیفه خود را خلع کند، اگر در آن صلاح حال مسلمین باشد و می تواند با گرفتن پول از وظایف دینی و دنیوی خود صرف نظر کند!! ضمناً معلوم می شود آنان که در پیکار میان علی و معاویه، راه کناره گیری را گرفتند، کار درست و بجایی کرده بودند!!⁽¹⁾

فقها احکامی را مترتب بر این روایت صلح نمودند چنانکه از سخن ابن حجر بر می آید که گویا بقدری در استنباط خود پیش می رود که ثابت می کند جواز گرفتن پول و صرف نظر کردن از وظیفه دینی! معلوم می شود فقه آقایان به وظایف دینی نیز نظر استهزا دارد و ارزشی برای آن قایل نیست! همین دیدگاه هم هست که رفتار سازشکارانه فقها را با حاکمان، توجیه می نماید و آنها را در خدمت حاکمان ستمگر قرار می دهد.

حال که امام حسن علیه السلام به خاطر صلح با معاویه، پول دریافت می کند، و حال که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حکم می کند که هر دو گروه، مسلمانانند، و حال که سعد یا سعید هر دو برتر و افضل از امام حسن علیه السلام هستند، پس چه اشکالی دارد که آدم به خاطر پول از عقیده و ایده اش نیز بگذرد، و چه می شود اگر از یاری رساندن به حق دست بردارد، زیرا جنگ

ص: 243

میان دو طایفه از مسلمانان است.

و چه می شود اگر یک انسان پست تر، حکومت کند، هر چند برتری باشد. آری! بر اساس چنین توجیهاات و اجتهادات غلط بود که عقیده ها ساخته شد و مفاهیمی در فقه قوم به وجود آمد که منعکس کننده ایده دولت و حکومت و رابطه حاکم با رعیت و رابطه فقیه با حاکم بود.

کربلا

حادثه کربلا، آخرین برنامه درگیری مسلحانه میان اسلام محمدی و اسلام اموی بود، که پس از آن، اسلام محمدی پنهان شد و اسلام اموی انتشار و آقایی یافت.

از آن روز بود که به جای بیان و قلم، زبان شمشیر در خط رویارویی اسلام محمدی و اسلام اموی، به میان آمد.

امامان اهل بیت علیهم السلام و شیعیان شان پرچم سخنرانی و نگارش را برای روشن ساختن امت به حقیقت اسلام محمدی و دعوت آنان برای تعهد به آن، برافراشتند و حاکمان بنی امیه نیز نقشه دفاع از اسلام اموی و دگرگونی اسلام محمدی را به اجرا در آوردند.

امام حسین علیه السلام با خون مبارکش برنامه انقلاب و مبارزه با اسلام اموی و تمام نمونه های اسلام قلابی را که از آن سر چشمه گرفت

نگاشت، و برنامه را برای امت بیان کرد که بر اساس آن، در برابر هر نوع اسلام غیر محمدی ایستادگی و مقاومت کنند.

انقلاب امام حسین علیه السلام امت را لرزاند و شهادتش آن را به حرکت واداشت. او با انقلاب مقدسش آنچنان ضربت محکمی به معاویه و خطش زد که امت را از خواب غفلت بیدار کرد و روحیه مقاومت و مبارزه را در آن آفرید.

این انقلاب نتیجه طبیعی مبارزه امام حسن علیه السلام و جواب مستقیمی بود بر خیانت بنی امیه و نقشه های شومشان و به امت فهماند که درگیری، همچنان ادامه دارد و هرگز تنش، میان اسلام محمدی و اسلام اموی تمام نشده است و از سوی دیگر تمام شبهه ها و تردیدهایی که نهضت امام حسن علیه السلام را در بر گرفته بود، متلاشی ساخت.

همچنانکه فقهای قوم و مورخین، هویت تنش میان امام علی علیه السلام و معاویه و میان امام حسن علیه السلام و معاویه را وارونه جلوه دادند، در پی این بودند که درگیری میان امام حسین و یزید بن معاویه را نیز به غلط توجیه کرده، نشانه هایش را پوشانده صورت سیاه یزید را سفید و اسلام اموی را تأیید کنند.

ابن عبدالبر گوید: وقتی معاویه هلاک شد و خلافت به یزید رسید در سال 60 هجری بود، از والیش ولید بن عقبه در مدینه خواست که از مردم بیعت بگیرد. او نیز شبانه، در پی حسین بن علی علیه السلام

و عبدالله بن زبیر فرستاد: هر دو را آوردند.

به آن دو گفت: بیعت کنید . گفتند: مانند ما شبانه بیعت نمی کند ولی صبح که شد در برابر مردم بیعت خود را اعلام خواهیم کرد. شب به خانه بازگشتند و نیمه شب از مدینه خارج شده ، روانه مکه شدند.

امام حسین علیه السلام از ماه شعبان تا ماه ذی قعدة در مکه اقامت کرد. و از آنجا به سوی کوفه روانه شد و همان باعث مرگش در روز دهم محرم عاشورا) سال 61 هجری در سرزمینی به نام کربلاء نزدیک طف شد. (1)

از این روایت نتیجه می گیریم که :

* امام حسین علیه السلام بر ولید بن عقبه دروغ گفت و ترسید که او را با حقیقت مواجه سازد.

* امام حسین علیه السلام شبانه از ترس ولید، از مدینه خارج شد.

* انقلاب امام حسین علیه السلام یک حرکت بی هدف بوده است که منجر به مرگش شده.

ابن حجر از ابن عمر نقل می کند که وقتی امام حسین علیه السلام را دید که می آید، گفت: این مرد امروز محبوبترین مردم زمین نزد اهل آسمان است . امام حسین علیه السلام در مدینه اقامت کرد تا اینکه با پدرش به کوفه رفت و با او جنگ جمل وصفین و سپس نبرد با خوارج را شاهد بود،

ص: 246

و با او بود تا کشته شد. سپس با برادرش بود تا روزی که او، حکومت را به معاویه سپرد، پس با برادرش به مدینه رفتند و در آنجا بود تا روزی که معاویه مرد. پس روانه مکه شد. نامه هایی از مردم عراق برای او رسید که پس از معاویه، درخواست بیعت با او می کردند. او پسر عمویش مسلم بن عقیل بن ابی طالب را به سوی آنان روانه ساخت، پس بیعت از آنان گرفت و از او خواست که به کوفه سفر کند، و بدینسان رفت و کشته شد. [\(1\)](#)

این روایت نیز با روایت قبلی فرقی ندارد جز اینکه می خواهد ثابت کند که امام حسین علیه السلام در واگذاری خلافت به معاویه، با امام حسن علیه السلام شریک بود. و خود این موضعگیری، می تواند نهضتش را زیر سؤال ببرد. پس مادام که موافقت کرده در مقابل مقداری پول، خلافت را به معاویه واگذار کند، بعید نیست که نهضتش ضد یزید نیز دارای انگیزه هایی مادی و دنیوی باشد.

روایت شده که وقتی خبر قتل مسلم بن عقیل به امام حسین علیه السلام داده شد، می خواست باز گردد. برخی گفتند: به خدا قسم بر نمی گردیم جز اینکه به خونخواهی مسلم برخیزیم یا کشته شویم. پس به راه خود ادامه دادند. عبیدالله بن زیاد سپاهی را آماده جنگ کرده بود، پس در کربلا با سپاه امام حسین علیه السلام مواجه شدند در حالی که بیش از 45 سوار و قریب

ص: 247

100 پیاده نظام با او نبودند، امام حسین علیه السلام با فرمانده ارتش عبیدالله، عمر بن سعد بن ابی وقاص، ملاقات کرد. امام حسین علیه السلام به او گفت: یکی از سه امر را انتخاب کن: با اینکه من به یکی از مرزها بروم و یا اینکه به مدینه بازگردم و یا هم اینکه دست در دست یزید بگذارم و با او بیعت کنم!!! عمر پذیرفت و به عبیدالله جریان را نوشت. عبیدالله گفت: اصلاً قبول ندارم جز اینکه نخست با من بیعت کند. امام حسین علیه السلام امتناع کرد. پس با او کارزار کردند. او همراه با اصحابش که در میانشان هفده نفر از اهل بیتش بودند، کشته شدند. سر او را برای عبیدالله همراه با افرادی که از اهل بیتش زنده مانده بودند، حمل کردند که در میان آنان علی بن الحسین علیه السلام و عمه اش زینب علیها السلام بود. در آن وقت علی بن الحسین علیه السلام بیمار بود. وقتی بر یزید وارد شد، آنان را در خانه خود جای داد، سپس وسیله فرستادن آنان را به مدینه آماده ساخت. (1)

این زشت ترین روایتی است که در مورد درگیری امام حسین علیه السلام و یزید، روایت شده، زیرا امام را در خوارترین و ذلیل ترین جایگاه قرار می دهد و روی یزید را سفید می کند. نخستین چیزی که این روایت می خواهد ثابت کند، این است که امام حسین علیه السلام به محض شنیدن خبر کشته شدن مسلم بن عقیل، خود را باخت و بنا گذاشت به وطن باز گردد. و این اشاره دارد به آنکه امام، انگیزه انقلابی نداشته، و بر اساس

ص: 248

یک نقشه منظم، وارد عمل نشده است.

دومین چیزی که این روایت می خواهد آن را به اثبات برساند، این است که اصحاب امام حسین علیه السلام با او مخالفت کردند و اصرار بر ادامه راه خونخواهی نمودند.

یعنی: موضع گیریشان فقط واکنشی بود از کشته شدن مسلم و هرگز سر چشمه از ایمانشان به اسلام محمدی که زیر پرچم می جنگیدند، نگرفته بود و هیچ ارتباطی هم با رهبرشان امام حسین علیه السلام نداشت.

این روایت توهین بزرگی به امام حسین علیه السلام و پدرش و برادرش و خط اهل بیت علیهم السلام و اسلام محمدی وارد ساخت چرا که از زبان نماینده این اسلام که امام حسین علیه السلام بود، آن موضع خاضعانه و ذلیلانه را بیان کرد تا انعکاسی از شخصیت ضعیف و شکست خورد؛ او باشد که فوراً و با نخستین رویا رویی و قبل از جنگ، حاضر به چشم پوشی از حقوق خود، می شود. گویا امام حسین علیه السلام اصلاً آمادگی مبارزه نداشته و توقع چنین درگیری از سوی بنی امیه نیز نداشته است.

هنگامی که درخواست می کند، او را به یکی از مرزها بفرستند، گویا می خواهد از آنها بخواهد که او را چون سربازی در ارتش بنی امیه بپذیرند که در زیر پرچم آنها، جنگ کند.

حال که او چنین اندیشه ای دارد، که هیچ شکلی از اشکال دشمنی با بنی امیه در آن دیده نمی شود، پس چرا اصلاً قیام کرد

و آنگاه که در خواست بازگشت به مدینه می کند، در حقیقت تمام ارزشها و عقیده هایی را که دارد زیر پا می گذارد و به خاطر نجات شخصی خودش، همه آن همراهان را رها می کند!

وزشت ترین جمله اینکه امام در خواست می کند که دست در دست یزید بگذارد و با او بیعت کند. اینجا دیگر اسلام محمدی را قربانی کرده و پیکارها و جهادهای پدر و برادرش را زیر پا گذاشته و ثابت کرده که هیچ نشانه ای از درگیری و تنش میان او که نماینده حق است و یزید که نماینده باطل است، وجود ندارد.

امام حسین علیه السلام که حاضر است با یزید بیعت کند و خود را آنقدر خوار کند، چه اشکالی دارد که دست در دست عبیدالله بن زیاد هم بگذارد؟

او که حاضر به چشم پوشی از حقوقش است، نمی تواند از چنین اقدامی نیز ناتوان باشد و هیچ مشکلی نیز برایش نخواهد داشت. او که آنقدر کوتاه آمد تا از درگیری بگریزد، اکنون به خاطر یک کار کوچک لازم نیست باز خود را در آتش جنگ بیافکند!

اینچنین روایتها از ساخته های سیاست است و فقط اختراع شده که خدمتی به خط بنی امیه باشد و آنها را یاری کند و خط اهل بیت را کوبیده و آن را زشت جلوه دهد.

کتابهای تاریخ روایت کرده اند که عبیدالله بن زیاد، پس از حادثه کربلا، در مسجد جامع کوفه منبر رفت و به سخنرانی پرداخت. در خطبه اش گفت: خدای را سپاس که حق و اهلش را ظاهر کرد و امیر المؤمنین یزید و حزبش را یاری نمود و دروغگو فرزند دروغگو (والعیاذ باللہ) حسین بن علی علیه السلام و شیعیانش را به قتل رساند!!⁽¹⁾

مورخین و فقهای درباری تلاش می کنند از یزید دفاع نموده و او را از تهمت کشتن امام حسین علیه السلام مبرا سازند و با روایتهای بی محتوا که هیچ عقلی آن را نمی پذیرد و هیچ نفسی به آن اعتماد نمی کند، تلاش دارند عقل امت را به مسخره بگیرند.

روایتی نقل کرده اند که وقتی یزید سر امام حسین علیه السلام و یارانش را دید، گریست و گفت: من از اطاعت شما، بدون قتل حسین راضی بودم (چرا چنین کاری کردید) خدا لعن کند فرزند سمیه را (عبیدالله بن زیاد). به خدا قسم اگر من طرف او بودم، هر آینه از او میگذشتم و عفوش می کردم!!⁽²⁾

با این حال، در روایتهای ساختگی فقیهای درباری چیزی یافت نمی شود که دلالت بر محاکمه یا تأدیب ابن زیاد توسط یزید باشد، بلکه حتی او را سرزنش نیز نکرده است. و این امر بهترین دلیل است بر

ص: 251

1- طبری ج 458/5، کامل ابن اثیر ج 82/4 - 83، البدایه و النهایه.

2- تاریخ طبری - ج 460/5، الکامل - ج 4، ص 84، البدایه و النهایه - ج 191/8.

اینکه قتل امام حسین علیه السلام و اهل بیتش، بدون شک، توسط شخص یزید و به فرمان و توطئه و موافقت بلکه اصرارش بر آن، صورت گرفته است. و همین رفتار با وضعیت و شخصیت او بیشتر سازش دارد.

این رفتار همیشگی بنی امیه در مبارزه با اهل بیت علیهم السلام بوده است.

همین را عبدالملک بن مروان در سال 57 در مدینه منوره هنگامی که بر منبر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سوار شد! بیان کرد: من بیماریهای این امت را جز با شمشیر درمان نمی کنم. به خدا قسم پس از این، کسی مرا به تقوای الهی امر نکند جز اینکه گردش را بزَنَم. (1)

ص: 252

1- تاریخ الخلفاء - ص 218 و 219.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم محورها و پایه های اسلام محمدی را در بسیاری از وصایا و سفارشهایش به امت، ابلاغ کرد، جز اینکه سیطره اسلام قبیلگی - پس از وفاتش - و بعد از آن اسلام اموی، این محورها را پنهان کرده، مسلمانان را از آن دور ساخت تا اسلام محمدی را بکوبد و از میان بر دارد.

این روایت ها که از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره امام علی علیه السلام نقل شده، می خواهد به امت بفهماند که امام علی علیه السلام محور اسلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است.

و این روایت ها که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره شیعیان علی - از اصحابش

- ذکره کرده، دلیل قطعی است بر اینکه آنان نیز پایه های این اسلام و یارانش هستند.

و همچنین روایتهایی که درباره قرآن وارد شده و پیامبر آن را به امت به ارث رسانده دلیل است که این قرآن نیز، یکی از محورهای اصلی این اسلام است.

از این روی بود که یاران خط بنی امیه همواره تلاش در زشت جلوه دادن قرآن، امام علی، اهل بیت و شیعیان شان از صحابه و تابعین نمودند و به جای آنان چهره های دیگری را ساختند که به جای آنها باشند.

پس به جای قرآنی که از پیامبر مانده بود، مصحف عثمان را پذیرفتند.

و به جای امام و اهل بیت، عایشه، معاویه، ابن عمر، ابو هریره و عمرو بن عاص و دیگران را بر گرفتند.

و در برابر روایاتی که در مدح امام و اهل بیت و شیعیان شان وارد شده، روایتهایی را ضد آنها اختراع کردند که خط خودشان را تأیید کرده، فضایی را بر ایشان بتراشد.

اسلام محمدی بر دو پایه مهم استوار است:

قرآن .

اهل بیت .

ص: 256

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، امت را سفارش به قرآن نمود و بر آن تشویق و ترغیب کرد. روایات زیادی در این باره نازل شده که آخر آنها حجة - الوداع است که در آن، امت را وصیت به ضرورت چنگ زدن به قرآن و عترت (اهل بیت) علیهم السلام نمود.

بخاری از طلحه روایت کرده که گفت: از عبدالله بن ابی اوفی پرسیدم: آیا پیامبر وصیت کرده بود؟ گفت: نه! گفتم: پس چگونه خودش مردم را امر به وصیت می کند، ولی خودش وصیت نمی کند؟ گفت: او به کتاب خدا وصیت کرد. (1)

و روایت شده از پیامبر که گفت: «بهترین شما کسی است که قرآن را آموخت و به مردم آموزش داد.» (2)

و روایت شده: «بهترین شما کسی است که قرآن را یاد گرفت و به مردم یاد داد.» (3)

و روایت شده: «با قرآن هم پیمان شوید.» (4)

و روایت شده: «قرآن را بخوانید هر چقدر که قلوبتان به آن الفت

ص: 257

1- بخاری ج 6/235 - کتاب فضائل القرآن.

2- همان ج 6/236.

3- همان - ج 6/236.

4- همان ج 6/238.

مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که در خطبه حجة الوداع گفت: «.. کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، پس به کتاب خدا چنگ بزنید و به آن تمسک جوئید.» و همچنان بر کتاب خدا تحریض و تشویق کرد... (2)

این روایتهای دلالت دارد بر اینکه قرآن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وجود داشته و صحابه آن را از پیامبر فرا می گرفتند. و در میان آنان اشخاصی پیدا شدند که در آن مهارت داشته و به آن متعهد بوده و از بر کرده بودند.

در رأس اینان امام علی علیه السلام، ابن مسعود، ابی بن کعب و معاذ بن جبل است.

بخاری از رسول خدا نقل کرده که گفت: «قرآن را از چهار نفر فرا گیرید: عبدالله بن مسعود، سالم، معاذ و ابی بن کعب.» (3)

ظاهراً یاران خط بنی امیه از این روایت خوششان نیامده، با اینکه نام امام علی علیه السلام هم در آن نیست؛ دلیلش هم این است که آن چهار نفر از یاران امام بودند و با بنی امیه مخالف بودند، پس روایت دیگری در برابر آن ساختند و سه نفر دیگر را به جای سه نفر آنها قرار دادند:

ص: 258

1- همان ج 6/244.

2- صحیح مسلم ج 4/1873 ح 36 کتاب فضائل الصحابه - باب من فضائل علی .

3- بخاری ج 6/229 - کتاب فضائل القرآن - باب 8.

بخاری از انس نقل می کند که گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از دنیا رفت و قرآن را جمع آوری نکرد جز چهار نفر: ابو الدرداء، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و ابو زید.»⁽¹⁾

از ابن مسعود نقل شده که گفت: «به الله که جز او خدایی نیست سوگند، هیچ سوره ای از کتاب خدا نازل نشد جز اینکه من دانستم کجا نازل شده و درباره چه کسی نازل شده است.»⁽²⁾

با این حال، هنگامی که ابوبکر به جمع آوری قرآن قیام کرد، تنها از زید بن ثابت، یاری خواست. و هنگامی که عثمان امت را مجبور کرد، فقط با یک مصحف، سرو کار داشته باشند، از مصحف حفصه که ابوبکر آن را جمع آوری کرده بود، نام برد و آن را انتخاب کرد و هرگز از مصحف امام علی علیه السلام یا ابن مسعود یا اُبی بن کعب و یا ابن عباس استفاده نکرد و از اینها نه در زمان ابوبکر و نه در زمان عثمان کسی استمداد نکرد و حتی مصحفی که نزد عایشه بود نیز مورد استفاده قرار نگرفت.⁽³⁾

این قرآنی که پیامبر آن را به ارث گذاشت و امام علی علیه السلام و ابن

ص: 259

-
- 1- همان ج 6/230. لازم به ذکر است که انس، راوی حدیث، از یاران معاویه و خط اموی است.
 - 2- همان. ملاحظه کنید که روایتی با همین محتوا از زبان امام علی علیه السلام نقل شده. ر.ک. طبقات ابن سعد - ج 2/338.
 - 3- بخاری ج 6/225 - 226، و ر.ک. کتابمان «فریب» بخش قرآن.

مسعود وابن عباس و ابی و دیگران، آن را از او دریافت کردند، محور اسلام محمدی است که بر آن تأکید و تحریض دارد و به آن سفارش فرموده است. و آنچه امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره تفسیر آیات، فرا گرفته و شیعیان از او گرفته اند، انگیزه ای شد که یاران خط قبیلگی و پس از آنها یاران اسلام اموی، قرآن را کنار گذارند و به جای آن تفسیرها، تفسیرهای دیگری ارائه دهند که خطشان را مورد تأیید قرار دهد. (1)

اینکه خداوند می فرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ إِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبَعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» (2) همانا بر ما است جمع آوری و حفظ قرآن. پس هر گاه آن را بر تو خواندیم، قرآن را پیروی کن، و سپس بر ما است که آن را بیان کنیم و توضیح دهیم. این آیه دلیل روشنی است بر اینکه قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، جمع آوری شده بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بیانش را از جبرئیل دریافت نموده است. سؤالی که اکنون مطرح است: این است که بیان قرآن کجا است؟ و چرا در برنامه جمع آوری، پیدا نشد؟

ص: 260

-
- 1- همان والاتقان فی علوم القرآن سیوطی لازم به ذکر است که قرآن موجود، همان قرآنی است که بر پیامبر نازل شده. بدون هیچ کم و زیاد - و باطل در آن به هیچ وجه راه ندارد. «لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه» و انتقاد نویسنده محترم از بی اعتنایی یاران اسلام اموی به تفسیرهای معصومین و ائمه اهل البیت است نه به اصل آیات قرآن و انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظونه. (مترجم)
 - 2- سوره قیامه: 19 - 17 و کتاب فریب. ص 191.

پاسخ این سؤال، حقیقت توطئه ای را که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ترسیم شد، بر ملا می سازد، چرا که بیان قرآن محمدی با خط قبیلگی واموی سازگار نیست. پس لازم بود که قرآن را از بیانش جدا سازند تا با خطشان، سازش کند.

اهل بیت

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روایات بسیاری، به اهل بیت علیهم السلام سفارش کرد، و در حجة الوداع نیز فرمود: «شما را به خدا اهل بیت علیهم السلام را از یاد نبرید.. شما را به خدا اهل بیت علیهم السلام را از یاد نبرید.. شما را به خدا اهل بیت را از یاد نبرید». (1)

و فرمود: «در میان شما دو چیز گرانها می گذارم و می روم: کتاب خدا و اهل بیت». (2)

مسلم روایت کرده وقتی این آیه نازل شد: «فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم...» رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و فرمود: بار الها، اینان اهل من اند». (3)

ص: 261

1- صحیح مسلم ج 4/1873 ح 36، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی.

2- همان.

3- همان. این آیه را آیه مباحله می خوانند. ر. ک. به کتابهای تفسیر سوره آل عمران - آیه 61. و ترمذی ج 5/638 ح 3724، مسند احمد بن حنبل ج 1/185، الحاکم - ج 3/150، بیهقی - ج 7/63.

وروایت شده: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این در حالی که عبائی نقش دار از موی سیاه بر خود افکنده بود، بیرون آمد. حسن بن علی علیه السلام وارد شد، او را زیر عبا برد. حسین علیه السلام آمد او را نیز در کنار حسن علیه السلام قرار داد. فاطمه علیها السلام آمد، او را زیر عبا برد، پس علی علیه السلام آمد، او را هم در کنار آنان قرار داد، سپس این آیه را خواند: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا - همانا خدا می خواهد شما اهل بیت علیهم السلام را از هر رجس و ناپاکی دور قرار دهد و پاک و طاهر گرداند. (1)

ارتباط دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، قرآن را با اهل بیت علیهم السلام، دلیلش همراهی این دو است، و معنایش این است که شناخت قرآن و تعهد به آن، امکان ندارد جز از راه اهل بیت علیهم السلام و اشاره است به اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، بیان و تفسیر قرآن را که از جبرئیل آموخته بود، به آنها سپرده وارث داده است.

از اینجا بود که جنگ خانمانسوز از سوی بنی امیه، علیه اهل بیت علیهم السلام بر پا شد که از امام علی علیه السلام شروع و تا امام حسین علیه السلام انجامید و در نتیجه هر سه امام به شهادت رسیدند و یاران و پیروانشان نیز متلاشی شدند.

سپس عباسی ها این جنگ را ادامه دادند و بقیه امامان اهل بیت علیهم السلام را به قتل رساندند و یارانشان را تار و مار کردند. (2)

ص: 262

1- مسلم ج 4/1883 ح 61- باب فضائل اهل بیت النبی.

2- عباسی ها از دوران امام باقر علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام (امام یازدهم) بودند، سپس مهدی علیه السلام در زمانشان ظهور کرد و غیبت نمود. و تمام این امامان بدست حکام عباسی به شهادت رسیدند. لازم به ذکر است که عباسیان در انقلابشان علیه امویان، از اسلام محمدی استمداد کرده، با تمسک ظاهری به اهل بیت علیهم السلام، مردم را فریب دادند و گرنه هرگز ممکن نبود، پیروز شوند.

این جنگ ها در حقیقت بین دو اسلام متناقض بود، که بقای هر یک، با فنای دومی همراه بود. لذا هرگز بین این دو، ملاقاتی رخ نمیداد. و از اینکه حکومت و قدرت بدست دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود، پس لازم بود آنان را نابود کنند زیرا آنان الگوهای ناب اسلام محمدی و سخنگویانش بودند؛ همان اسلامی که بزرگترین خطر را برای اسلام آنان بوجود آورده و آینده و سرنوشتشان به آن ارتباط داشت.

اما امت مسلمان و توده های مسلمان، علی رغم اختناق حاکمان، با اهل بیت همواره ارتباط داشتند، چرا که اهل بیت علیهم السلام در قلوب مسلمین جایگاه ویژه ای داشته و حاکمان زورگو، با آن همه تبلیغات سوء نتوانسته بودند، این جایگاه بلند را، پایین آورند. (1)

ادامه وجود خط اهل بیت علیهم السلام در طول زمان، علی رغم حیلہ های مکرها، نقشه ها و توطئه های حاکمان، بهترین دلیل بر حقانیت این خط و واقعی بودن اسلامشان است و بی گمان ارتباط تنگاتنگ توده های

ص: 263

1- سیره اهل بیت را در کتابهای زیر مراجعه کن: حیاة ائمة آل البيت نوشته هاشم معروف الحسنی - قادتنا کیف نعرفهم - اعیان الشیعه سید محسن امین - خصائص الامام علی نسائی - نور الابصار شبلنجی - حركة آل البيت نوشته مؤلف. و صدها کتاب دیگر که همه بیانگر جایگاه ویژه اهل بیت که شارع مقدس برای آنها وضع کرده، می باشند.

مسلمان با آن، دلیل روشن این خط است. پس اگر این خط یک ایده معمولی بود، باید در طول زمان به نابودی کشیده می شد، چنانکه صدها مذهب و فرقه رفتند و نام و نشانی از آنان باقی نماند، ولی بقای این خط واستمرار آن، دلیل واضحی است بر اینکه اسلام محمدی تا روز رستاخیز باقی است و برای همیشه حجت است علیه مارقین و مخالفین.

اهل بیت علیه السلام همان امامان دوازده گانه ای هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روایات بیشماری که در کتابهای قوم پخش شده، به آنها بشارت داده است و اینان که چاره ای جز نشر آن روایات - بعثت تواتر و افزونیش - نداشتند، ناچار آنها را توجیه و تأویل کرده که شاید از اهل بیت پیامبر دور سازند و خدمتی به حاکمان وقت کرده باشند.

مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که فرمود: «این امر (دین) تمام نمی شود تا دوازده خلیفه بیایند و بروند.»⁽¹⁾

و روایت کرده: «همچنان امر مردم به خیر است مادام که دوازده مرد بر آنان ولایت دارند.»⁽²⁾

و روایت کرده: «اسلام عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه.»⁽³⁾

ص: 264

1- مسلم - کتاب الاماره - ج 1452/3 ح 5.

2- مسلم - ج 1452/3 ح 6.

3- مسلم - ج 1453/3 ح 7.

و روایت کرده: «این دین همچنان با عزت و قدرت به پیش می رود تا دوازده خلیفه.»⁽¹⁾

تمام این روایات، منتهی می شود به سخن راوی که گوید: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مطلبی را گفت که نفهمیدم! یا چیزی گفت که برای من معلوم نشد!... سپس خود روایت کننده، از زبان رسول خدا بیان می کند که گفته است: همه آنها از قریش اند.⁽²⁾

سؤالی که اینجا مطرح است: آیا درست است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در پنهانی فرموده: همه آنان از قریش اند؟

چرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نخواهد این کلمه را فاش بگوید؟

آیا ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، حکمی را از مسلمین مخفی نگه دارد؟ در برابر این روایات، دو امر وجود دارد:

یا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مطلبی را گفته و راوی محترم، آن را پنهان کرده و به جایش جمله «کلهم من قریش» آورده است و یا اینکه واقعا گفته است: «کلهم من قریش» که دیگر جای مخفی کردن ندارد زیرا با خط موجود برخوردی نخواهد داشت.

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده بود: «همه آنان از اهل بیت اند»، جا داشت

ص: 265

1- مسلم - ج 1453/3 ح 9.

2- مسلم ج 1452/3 ح 5 و 6 و نگاه کن به شرح مسلم از نووی ج 12/119 - 203 و فتح الباری در شرح بخاری ج 13/179 - 183.

راوی آن را بپوشاند و مخفی کند زیرا امام علی علیه السلام در رأس آنان ورهبر آنان است و این قوم همواره سعی بر این داشته اند که او را از مسلمانان جدا سازند. ولی اگر مقصود از پنهان کردن قریش باشد، این امر از نظر عقلی مردود است.

این حدیث نیز مانند بسیاری احادیث دیگر شبیه آن، دستخوش سیاست شد، دلیل آن همین است که فقهای قوم، شرحهایی بر آن افزودند که آن را با خط اموی سازش دهند.

فقهای قوم اجماع دارند بر اینکه مقصود از امامان دوازده گانه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر آنان تأکید دارد، عبارت اند از: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، معاویه، یزید بن معاویه، عبدالملک بن مروان و چهار فرزندش: ولید، سلیمان، یزید، هشام و سپس عمر بن عبد العزیز! (1)

توجیه فقیهان برای این تفسیر، این است که امت بر این چند نفر اجتماع کردند و بر سایرین اختلاف!! و مقصود از اجتماع این است که دست بیعت و اطاعت به آنان دادند ولی پس از آنان، فتنه ها زیاد شد و احوال و اوضاع عوض شد. (2)

ظاهراً این فقها فراموش کرده اند که هرگز همه امت بر امام علی علیه السلام

ص: 266

1- ر. ک - شرح العقیة الطحاویة ص 490 - فتح الباری - ج 13/182 - باب الاستخلاف و رک به کتابمان: «عقائد السنه و عقائد الشیعه».

2- العقیة الطحاویة ص 490.

اجتماع نکردند پس باید او حذف شود، چنانکه دیگران به بهانه عدم اجتماع حذف شدند.⁽¹⁾

اینان در برابر این حدیث، آنقدر گیج شده و به این طرف و آن طرف می زنند که حرف ندارد. و به هر حال ناتوان اند از تحدید و مشخص ساختن امامان دوازده گانه ای که مورد نظر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بوده و عزت اسلام وابسته به آنان است.⁽²⁾

ابن حجر از فقیهی نقل کرده که گفت: هیچ کس را نیافتم که در مورد این روایت، به چیز معینی، قطع و یقین داشته باشد.⁽³⁾

این بیچارگی فقها در تعیین شخصیت امامان دوازده گانه به خاطر این است که منبع پژوهش و تحقیق آنان، از دایره اسلام اموی فراتر نمی رود. ولذا به هیچ وجه نمی توانند در میان مصادر این اسلام اموی، مطلبی را بیابند که حقیقت مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، از آن، برداشت شود و بی گمان نمی توانند امامان دوازده گانه را بشناسند.

اگر این فقیهان بر خط اهل بیت علیهم السلام آگاه بوده و شناختی نسبت به اسلام محمدی داشتند و موانع سیاسی را از خود جدا می ساختند، قطعاً

ص: 267

1- العقیده الطحاویه ص 488.

2- برای شناخت بیچارگی آنان در شرح حدیث اثنا عشر، رجوع کن به کتاب تاریخ الخلفاء سیوطی ص 9-13 و کشف المشکل ابن الجوزی.

3- فتح الباری - ج 13/181، ابن الجوزی گوید: در این حدیث بسیار مطالعه کردم و تحقیق نمودم و مواردش را دنبال کردم و از آن سؤال نمودم، ولی به نتیجه ای نرسیدم!

می توانستند هویت دوازده امام علیهم السلام را در یابند.

آری! ارتباط آینده اسلام با حاکمان، هرگز مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نبوده است، چرا که در سیره این حاکمان، اثری از تقوا، پارسائی و حتی دین، دیده نمی شود که بتوانیم سرنوشت اسلام را با آنان، مرتبط سازیم. و بی گمان ارتباط دادن فقیهان، حدیث دوازده امام علیهم السلام را با حاکمان، دلیل قطعی است بر خضوع آنان در برابر سیاست و تغییر دادن احادیث، طبق هواهای نفسی حاکمان.

اما اسلام محمدی، دوازده امام علیهم السلام را برای ما روشن ساخته است:

1 - امام علی بن ابی طالب علیه السلام.

2 - امام حسن بن علی علیه السلام.

3 - امام حسین بن علی علیه السلام.

4 - امام علی بن الحسین علیه السلام.

5 - امام محمد بن علی علیه السلام.

6 - امام جعفر بن محمد علیه السلام.

7 - امام موسی بن جعفر علیه السلام.

8 - امام علی بن موسی علیه السلام.

9 - امام محمد بن علی علیه السلام.

10 - امام علی بن محمد علیه السلام.

11 - امام حسن بن علی علیه السلام.

با دنبال کردن شرح حال و سیره این امامان (1)، ثابت می شود که اینها نماینده های واقعی اسلام محمدی و سخنگویان آن در طول تاریخ بوده اند و سیره آنها، سیره انبیا و صالحین است و اخلاقشان، اخلاق قرآن مجید است. ولی حاکمان زمان، آنها را پیگیری کرده و به قتل رساندند تا مردم از احوالشان آگاه نگردند و فقها نیز با آنها در این توطئه خطرناک شریک شدند توطئه خطرناکی که نسلهای مسلمان زیادی در اثر عدم شناخت این امامان و نرسیدن پرتوهای این انوار مقدسه به آنان و بد جلوه دادن کتابهای قوم، زندگیشان و در اثر تغییر دادن روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره شان و محو آنها از کتابهایشان و بزرگ جلوه دادن شخصیت‌های معینی از صحابه و تابعین به انگیزه پوشش گذاردن بر امامان واقعی، قربانی شدند؛ قربانی جهل و سیاست. (2)

ص: 269

1- سیره امامان دوازده گانه را در کتاب اعیان الشیعه و کتابهای تاریخی دیگر، مطالعه کن.

2- ر. ک. کتاب الخدعه ص 111 - 114 از نویسنده که ترجمه آن به نام «فریب» توسط بنیاد معارف اسلامی قم به چاپ رسیده است.

اشاره

مصحف عثمان

صحابه

روایات

ص: 271

«صفین» نقطه عطف تاریخی بود که اسلام اموی از آن بوجود آمد و مسلمانان را تحت سلطه در آورد. کوبیدن خط اسلام محمدی که پرچمش را امام علی علیه السلام برافراشت، آغاز پنهان شدن تصور صحیح اسلامی از زندگی مسلمین به حساب می آمد.

از آن روز معاویه و بنی امیه - پس از او به اسلام نوینی را پی ریزی کردند که در آن تنها بر خط قبیلگی و شخصیات با ارزش و دیگر افرادی که هم پیمانانشان بودند، تکیه شد و استوار گشت.

این همان اسلام شرعی بود که حاکمان، در طول زمان آن را پذیرفتند، از خاندان عباسی گرفته تا دیگران، زیرا در سایه آن، پناهگاه مستحکمی یافتند که می توانستند با اسلام محمدی به نبرد پردازند

و انقلابیون واقعی را نابود سازند.

و بدینسان اسلام اموی رواج یافت و خط امام علی علیه السلام ممنوع شد، به حدی که پیروانش تحت شکنجه و خفگان شدید به سر می بردند.

و اینچنین اسلام محمدی، اسلامی به حساب می آمد که مردم را به سوی دوزخ سوق می داد، در حالی که اسلام اموی آنان را به سوی بهشت رهنمون می ساخت!

و همانا اسلام اموی تحت رعایت و حمایت و پشتیبانی حکومت‌های مستبد، به زندگی خود ادامه داد و از گزندها محفوظ ماند. ولی اسلام محمدی مورد حمله های پی در پی قرار گرفت و رهبران و پیشوایانش ترور شدند، پس ناچار، پشت پرده ها پنهان شد.

سؤالی که اکنون مطرح است این که: پایه های اسلام اموی چیست؟

پاسخ این است که این اسلام بر سه محور استوار است.

پایه اول: مصحف عثمان

عثمان با سوزاندن مصحفها و تحدید نمودن آنها به یک مصحف که در خدمت خط اموی و علیه خط اهل بیت علیهم السلام بود و اسلام محمدی را می پوشاند، فتنه بزرگی مرتکب شد. (1)

ص: 274

1- ر. ک. به کتابمان الخدعة ص 192 (فریب).

عثمان با این رفتار، اسلام اموی را به نمایش گذاشت و طرح خود را جا انداخت، زیرا مصاحف دیگر (که تفسیرها و بیانهای قرآن نیز در آنها بود) در دست صحابه ای بود که جزء شیعیان علی علیه السلام و متعهد به

اسلام محمدی بودند:

مصحف ابن مسعود .

مصحف ابي بن کعب .

مصحف ابن عباس .

و مصحف امام علی علیه السلام.

این چهار تن، قرآن را مستقیماً از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دریافت کردند، ولذا با قانون عثمان مخالفت ورزیدند که او نیز ناچار مخالفان را تهدید کرد و در برخی از مراحل، تهدید را به مرحله اجرا نیز در آورد.

اختلافی که میان مصحف عثمان و مصحف امام علی علیه السلام و سایر مصحفها وجود دارد درد و نقطه خلاصه می شود:

1- ترتیب خاصی در آن به کار رفته است.

2- خالی از حواشی و تفسیرهایی است که مصاحف دیگر

دارند.

در مورد ترتیب قرآن، عثمان از صحابه ای استمداد کرد که هیچ

ص: 275

از سوی دیگر، اعتمادش به مصحف حفصه - جز سایر مصاحف موجود - بود.

و مصحف حفصه همان مصحفی است که ابوبکر و عمر آن را جمع آوری کردند؛ یعنی عثمان نمی خواهد مسلمانان از محدوده قرآنی که ابوبکر آن را جمع آوری کرد خارج شوند و نمی خواهد مسلمانان به مصحف امام علی علیه السلام یا ابن مسعود یا ابی و یا ابن عباس متعهد گردند زیرا اینان از شیعیان علی علیه السلام هستند و مصحف هایشان هیچ خدمتی به خط قبیلگی یا خط بنی امیه نمی کند. (2)

عثمان که مردم را وادار به پیروی از مصحف حفصه نمود، انگیزه اش وادار نمودن آنان به خط قبیلگی بود تا به سوی خطهای دیگر کشیده نشوند. و چون مصحفهای دیگری میان صحابه وجود داشت، پس عثمان مرتکب آن کار شد، که اسلام محمدی را بکوبد و امام علی علیه السلام که ستاره اش می درخشید و به خاطر ظلمها و انحرافات دوران عثمان، بروز و ظهور روشنی داشت، تحت محاصره قرار دهد.

اگر واقعاً عثمان انگیزه اش جلوگیری از قرائتهای گوناگون بود -

ص: 276

1- ر.ک. بخاری ج 226/6 - کتاب فضل القرآن - فتح الباری - ج 15/9 کتاب الخدعه (فریب) نوشته مؤلف.

2- فتح الباری - ج 15/9.

چنانکه برخی تاریخنگاران معتقدند . می توانستند امت را وادار به یک قرائت کند و هیچ نیازی به سوزاندن سایر مصحف ها نبود. (1)

اگر مسأله، مسأله قرائتها بود، اصحاب با او برخورد نمی کردند و ابن مسعود علناً مخالفت نمی کرد.

از نظر تاریخی، معروف است که مصحف امام علی علیه السلام دارای ترتیبی زمانی بود (یعنی طبق زمان نزول آیات ترتیب داده شده بود) و بی گمان این ترتیب، دلالتهای قرآنی را بیشتر مورد درک قرار می دهد. (2)

و اگر مثلاً آیاتی مدنی در سوره ای مکی یا آیاتی مکی در سوره های مدنی وجود داشته باشد، مضمون سوره را بهم می ریزد. و انگیزه ترتیب عثمانی همان بود که آن گونه نصوص قرآنی که مربوط به اهل بیت علیهم السلام می شد، و معانی ویژه ای داشت که در خدمت خط موجود نبود، آنها را در لابلای آیات دیگر قرار دهند تا معنای حقیقی آنها به

ص: 277

1- به مقدمات کتابهای تفسیر رجوع کن. البته مقصود از قراءات ، احرف سبعة نیست بلکه تفسیرهایی است که از پیامبر نقل شده است مانند قرائت ابن عباس که این آیه را چنین می خواند: «فما استمتعتم به منهن - الی اجل مسمى - فأتوهن أجورهن» و فقهای قوم با این تفسیرها مخالفت کرده و آن را با خط قبیلگی سازگار نیافتند.

2- ابن مسعود با مصحف عثمان مخالفت کرد و تا روز وفات آن را نپذیرفت . از این معلوم می شود که مسأله، مسأله قرائتها نبوده است . پس اگر این موضعگیری شاگرد امام علی علیه السلام است، موضعگیری خود امام چه می تواند باشد؟ کتابهای تاریخی این نقطه نظر را از دیدگان پنهان کردند. فتح الباری ج 34/9.

ذهن نیاید و مردم را دچار سر در گمی کند.

به عنوان نمونه، در سوره احزاب (آیه 33) می خوانیم: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» - این آیه را در میان آیاتی قرار می دهند که مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است که تا فورا به ذهن انسان مسلمان، تبادر شود که زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز جزء اهل بیت اند، و در نتیجه مفهوم حقیقی اهل بیت علیهم السلام که ویژه امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام و ذریه شان است، گم شود و بین زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و فرزندان امام علی علیه السلام، مخلوط گردد. (1)

نسبت به مطلب دوم که خالی کردن مصحف از بیانهها و تفسیرهایی است که صحابه از رسول صلی الله علیه و آله وسلم خدا اخذ کرده بودند، به معنای محروم کردن مسلمانان از تنها وسیله شرعی برای آشنایی و درک قرآن است که اختلافهای تفسیری را کنار می زند. و بدینسان اختلاف پدید آمد.

از سویی دیگر، نمی گذارد که مردم قرآن را طبق برنامه و خط رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درک کنند، بلکه باید طبق نظر حاکم وقت، قرآن، تفسیر و بیان شود.

ص: 278

1- رجوع شود به تفسیر سوره احزاب در کتابهای تفسیر. ضمنا معلوم باشد که در سوره تحریم، برخی زنان پیامبر مورد نکوهش قرار گرفتند تا معلوم شود که آنان قطعه منظور نظر خداوند از آیه تطهیر نمی باشند. ر.ک. به کتابهای تفسیر در این زمینه.

بی گمان مانند چنین مصحفی، در خدمت خط بنی امیه خواهد بود و همان نمونه از اسلامی که می خواهند بر مردم عرضه خواهد داشت؛ چرا که قابل توجیه و تأویل است و به نفع خویش می توانند آن را مورد استفاده قرار دهند. (1)

پایه دوم: صحابه

شخصیتهایی که با معاویه هم پیمان شدند، و توانست آنها را به سوی خود جلب کند، در حقیقت پایه اساسی ساختمان خط بنی امیه بودند.

از بارزترین این عناصر که با معاویه پیمان بستند، و پس از او از بنی امیه طرفداری کردند، و اسلام اموی را در برابر اسلام محمدی قرار دادند: عمرو بن عاص، عایشه، مغیره بن شعبه، ابوهریره، ابن عمر، سمرة بن جندب، انس بن مالک، زید بن ارقم، اشعث بن قیس و جرید بن عبدالله می باشند.

و همه اینان از صحابه ای بودند که با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دیدار داشته و معاویه به نفع خود آنها را در خدمت خطش قرار داده بود.

ص: 279

1- یک بار دیگر تذکر می دهیم که قرآن موجود، هیچ کم و زیادی نسبت به قرآنی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده، ندارد، هر چند ممکن است ترتیب عوض شده باشد ولی تمام آیات در آن وجود دارد. و اعتراض نویسندگان محترم بر این است که چرا تفسیرهای امام علی علیه السلام و سایر صحابه پیروانش از حاشیه قرآن موجود حذف شده است که مطلب بجائی است. (مترجم)

پژوهشگری که در کتب رجال و کتب تاریخ، به تحقیق می پردازد، برای او ثابت می شود که تعهد اینان نسبت به خط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعهدی ضعیف بلکه مشکوک بود و از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایات زیادی از نکوهش و خدمت آنان وارد شده و همچنین از زبان امام علی علیه السلام، و در کتابهای سنن هیچ فضیلتی برای اینان نقل نشده که درجه شان را بالا ببرد یا از دایره شک بیرونشان آورد. (1)

روایت شده که امام علی علیه السلام در قنوت نماز صبح و نماز مغرب، معاویه، عمرو، مغیره، ولید بن عقبه، ابو الاعور، ضحاک بن قیس، بسر بن ارطاة، حیب بن مسلمه، ابو موسی اشعری و مروان بن حکم را لعن می کرد و آنان نیز در قنوتشان او را لعن می کردند. (2)

امام علی علیه السلام درباره عمرو بن عاص می فرماید:

او حرف می زند و دروغ می گوید، وعده می دهد و تخلف میکند. در پرسش کردن، پر گویی می کند، و از او که پرسند، بخل می ورزد. در پیمان نابکار و از خویشان بدور است. او با معاویه بیعت نکرد جز اینکه از او بخششی بستاند و برای دست از دین شستن، رشوه اندکی به او عطا نماید. (3)

ص: 280

1- ر. ک. کتابهای تاریخ و قرآن.

2- ر. ک. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 4/79.

3- نهج البلاغه ص 115 - خطبه 84.

و درباره مروان بن حکم می فرماید:

«آیا بعد از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ و اصلاً مرا به بیعت او نیازی نیست. اگر با دست خود بیعت کند، با دُبر خود غدر و مکر بکار برد. هان! او را حکومتی خواهد بود، همچون لیسیدن سگ، بینی خود را کوتاه مدت و او پدر چهار قوچ است (ولید، سلیمان، یزید و هشام) که مردم از او و فرزندانش روزی سرخ (وخونین) دریا بند.»⁽¹⁾

پایه سوم: روایات

همراهی این صحابه با معاویه و حمایتشان از خط اموی از مرز همیاری او با شمشیر و بیان فراتر رفته، به اختراع روایات و نسبت دادن آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم انجامید که با این روایت ها، معاویه را تأیید و امام علی علیه السلام را زیر سؤال برده، اسلام اموی را مشروعیت بخشند.

این روایات بر دو قسم اند:

1- روایاتی ویژه کوبیدن اسلام محمدی و تشکیک در امام علی علیه السلام.

2- روایات ویژه مسلمانان و جذب آنان به سوی اسلام اموی.

و از آن روز، روایات وارده در کتاب های احادیث، بر دو قسمت تقسیم شد:

ص: 281

1- نهج البلاغه ص 102- خطبه 73.

بخشی از روایت‌ها مربوط به یاران معاویه و اسلام اموی.

* و بخشی مربوط به یاران امام علی علیه السلام و اسلام محمدی.

سیاست، راویان بخش اول را حمایت کرد و روایت‌هایشان را که نسبت به پیامبر داده بودند بطور گسترده ای پخش و منتشر کرد و همان، روات بخش دوم را از صحنه خارج کرده و روایت‌هایشان را مورد تشکیک و تردید قرار داد.

اینجا بود که «بخاری» بر دیگر کتابها برتری یافت زیرا مالا- مال از روایت‌های یاران اسلام اموی است و خالی از روایت‌هایی که اسلام محمدی را پشتیبانی می کند.

البته روایت‌هایی که اسلام محمدی را زیر سؤال می برد، بسیار زیاد است و در مجموع، امام علی علیه السلام را در دایره تردید قرار می دهد، وگویا به این هم بسنده نکردند تا آنکه روایت‌هایی را درباره امام ساختند که ارزش و مقامش را در نظر مسلمانان، پایین بیاورد.

از جمله این روایتها که منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است:

«مردم پیرو قریش اند، و این امر (حکومت) همچنان در قریش می ماند هر چند دو نفر از آنان زنده باشند.» (1)

در میان شما دو چیز گذاردم که اگر به آنها تمسک جوئید،

ص: 282

1- بخاری ج 4/218، مسلم - ج 3/1452 ح 4 و کتب سنن.

هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و سنتم!»(1)

بر شما باد به سنت و سنت خلفای راشدین هدایت کننده پس از من از آنها جدا نشوید»(2)

گواهی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر اینکه ابوبکر و عمر و عثمان، اهل بهشت اند.»(3)

ای کوه احد! استوار باش! همانا بر فرازت یک پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم یک صدیق و دو شهید قرار دارند (یعنی ابوبکر، عمرو و عثمان)»(4)

جریان خواستگاری امام علی علیه السلام از دختر ابوجهل با وجود فاطمه زهرا علیها السلام و خشمگین ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم»(5)

جریان دشمنی امام علی علیه السلام با عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر سر پول و ناسزا گفتن به یکدیگر»(6)

حدیث برترین مردان ابوبکر است، سپس عمر و سپس عثمان»(7)

مانند این روایت ها، انگیزه ای جز حمایت از اسلام قبیلگی

ص: 283

1- موطأ مالك - ج 2 / 899 ح 3، مستدرک حاکم - ج 3 / 148.

2- مسند احمد - ج 4 / 127، سنن ترمذی - ج 5 / 44 ح 2676.

3- صحیح بخاری - ج 5 / 10-11، صحیح مسلم - ج 4 / 1868 ح 29.

4- بخاری ج 5 / 11.

5- بخاری ج 5 / 28.

6- بخاری ج 4 / 97-98 و ج 9 / 121-122.

7- بخاری - ج 5 / 5 و 9.

و عناصرش نمی باشد که از سوی دیگر حمایت اسلام اموی است و بر اساس آن، به وجود آمده و سر چشمه گرفته است. و انگیزه دیگرش طعن در اسلام محمدی است که پرچمش را امام علی علیه السلام بر افراشت، و توهین به شخص آن حضرت و تقدیم دیگران بر او است. و اما روایاتی که انگیزه اش جذب و خاضع ساختن مسلمانان به خط بنی امیه است، بیش از آن است که شمرده شود.

روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت: «هر که از امیر وقت اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و هر که امیر را نافرمانی کند، مرا نافرمانی نموده است»! (1)

باید در حال سختی یا رفاه، اطاعت کنی، چه تو را خوش آید و چه ناخوشایندت باشد»! (2)

بر انسان مسلمان است که در حال خوشی یا ناخوشی، اطاعت کند»! (3)

بشنوید و اطاعت کنید، آنها مسؤول اعمال خود و شما مسؤول اعمال خود هستید»! (4)

باید بشنوی و از امیر اطاعت کنی هر چند کمرت را با تازیانه

ص: 284

1- بخاری ج 60/4 - کتاب فضائل الصحابه.

2- صحیح مسلم ج 1467/3 ح 35 - کتاب الامارة.

3- صحیح مسلم ج 1469/3 ح 38 - کتاب الامارة، بخاری - ج 78/9.

4- مسلم - ج 1475/3 ح 50 کتاب الاماره.

بزند و پولت را بگیرد، باز هم بشنو و اطاعت کن!»(1)

از زبان معاویه نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت: همچنان گروهی از امت من به امر خدا قیام خواهند کرد، هر چند آنها را یاری ندهند، یا مخالفت کنند، زبانی به ایشان نرسد تا امر خدا ظاهر شود و آنها در میان مردم آشکارند.(2)

هر که از اطاعت سر باز زند و از جماعت دوری جوید، سپس بمیرد، مرگش مانند مرگ دوران جاهلیت است.»(3)

هر که از امیرش، امر ناخوشایندی دید، باید صبر کند، زیرا اگر کسی از جماعت، تخلف کند و بمیرد، مرگش، مرگ جاهلیت است.»(4)

هر کس می خواست در میان است که اجتماع و وحدت دارند، تفرقه افکند، پس او را با شمشیر بزنید، هر که می خواهد باشد.»(5)

«هر که به سوی شما آمد، در حالی که همه با هم بودید و یک نفر را انتخاب کرده بودید، و او می خواست بین شما تفرقه اندازد، پس

ص: 285

1- مسلم - ج 3/1476 ح 52 کتاب الاماره.

2- مسلم - ج 3/1524 ح 172 کتاب الاماره.

3- مسلم - ج 3/1476 ح 53 کتاب الاماره.

4- مسلم - ج 3/1477 ح 55.

5- مسلم - ج 3/1479 ح 59.

و روایت‌هایی نیز نقل شده که قتال و پیکار حاکمان را نهی کرده و حرام دانسته مادام که نماز را بر پا می‌کنند.(2)

روشن است که این روایت‌ها دست‌آورد سیاست است. زیرا اصلاً معقول و منطقی نیست که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پشتیبانی از منکرات و ستم کند و دستور اطاعت از حاکمانی بدهد که تبه‌کارند، مردم را شکنجه می‌کنند و اموالشان را غارت می‌نمایند. و مگر اسلام آمده است تا ظلم و فساد را بر پا دارد؟

و اگر حاکم اموال مردم را به زور گرفت یا کمرها را با تازیانه زد، پس او یک ظالم ستمگر و یا دزد راهزن است! در حالی که وظیفه حاکم این است که امنیت را تثبیت و حقوق مردم را نگهداری و عدالت را پاس دارند و ستم‌ها را از آنان دور سازند.

پس مانند چنین روایاتی، انگیزه‌اش منعکس کردن چهره حقیقی اسلام اموی است که تا امروز در میان ما حکمفرما است. این است اسلام استسلام و تسلیم که با حاکمان سازش و ظلم و فسادشان را توجیه می‌کند.

ص: 286

1- مسلم - ج 3/1480 ح 60.

2- مسلم - 3/1480 ح 62 و 63، و چه آسانتر که حاکم یک نمازی بخواند و سیاست خود را ادامه دهد و مردم را به خضوع و اطاعت محض وادارد!.

و این اسلامی است که حاکمان را بر ملت‌ها چیره می‌سازد و ثروتمندان را بر ناداران برتری می‌بخشد.

این اسلامی است که فروع را بر حساب اصول، تقویت میکند.

این اسلامی است که تخم کینه و نفاق را در میان امت می‌پاشد.

و این اسلامی است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت علیهم السلام را اهانت می‌کند.

این چهره اسلام اموی است و مهمترین نشانه‌هایش است، و چنانکه پیداست کاملاً با اسلام محمدی مخالف است؛ همان اسلامی که امام علی علیه السلام پرچمش را بر افراشت.

اسلامی که با توده‌ها ارتباط داشت و در برابر حاکمان ستم‌پیشه ایستاد و فقرا و محرومان را یاری داد و ضعف امت را به وحدت واداشت و بر جوهر و اصول تکیه کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را تقدیر و تکریم نمود و در جایگاه شرعیش قرار داد چنانکه اهل بیت علیهم السلام را در مقام‌الای خود حفظ کرد.

ص: 287

اشاره

دولت اسلامی

اندیشه اسلامی

نهضت‌های اسلامی

ص: 289

چهار خط پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمایان گشت:

خط اهل بیت علیهم السلام به رهبری امام علی علیه السلام، الگوی اسلام محمدی.

* خط ابوبکر و عمر، الگوی اسلام قبیلگی.

* خط عثمان و معاویه، الگوی اسلام اموی.

* خط خوارج، الگوی اسلام قشری.

اسلام قبیلگی با کشته شدن عمر پایان یافت ولی سه خط دیگر در میدان باقی ماندند.

خط اهل بیت علیهم السلام منحصر بود در فرزندان امام علی علیه السلام - پس از آن حضرت . سپس در میان شیعیان و پیروانشان.

خط اسلام اموی در زیر سایه حکومتها تا امروز ادامه پیدا

کرده است.

خط اسلام قشری مورد انزجار و تنفر همگان بود و در میان گروهی معدود، منحصر شده بود، تا اینکه وهابیت آن را دوباره به میدان آورد.

و دولت عربستان، میان مسلمانان آن را پخش و منتشر ساخت و حتی در میان گروه های اسلامی نیز به تبلیغ گسترده آن پرداخت.

و همانا اسلام اموی در طول زمان در فکر اسلامی آمیخته شد تا آن را به رنگ خود در آورد، سپس اسلام قشری آمد تا در دوران نفتی جدید، سایه هایش را بر سر این فکر بیافکند، در حالی که چنان مقدر شده بود که اسلام محمدی در گروه قلیلی از مستضعفین، که همان شیعیان بودند، محصور بماند، و از نور افکن ها بدور باشد و با حاکمان ظالم در حال جنگ و نبرد باشد تا آنکه خداوند گاهی پرچمش را بر می افراشت و قدرت و نیرو به او می بخشید و در جاهایی آن را استوار می ساخت.

مهمترین دولتهای شیعی، دولت فاطمی در مصر و دولت صفوی در ایران بود.

ولی جهش ظهوری اسلام محمدی توسط انقلاب اسلامی در ایران امروز، بیشترین تأثیر را در تاریخ اسلامی گذاشته زیرا این انقلاب، روح را در اسلام زنده کرد پس از آنکه سیاست، قرنهای

ص: 292

متممادی آن را خاموش کرده بود .

از این روی، امروز ما معاصر سه چهره اسلامی هستیم:

1- اسلام حکومتی که از اسلام اموی زائیده شده .

2- اسلام سعودی که از اسلام خوارج زائیده شده .

3- و اسلام شیعی که الگوی اسلام محمدی است .

و در این بخش از کتاب ، بازتابهای این سه چهره را در قضایای

زیر، بررسی می کنیم

دولت اسلامی

اندیشه اسلامی .

نهضت‌های اسلامی .

دولت اسلامی

امویان برای اولین بار در اسلام نظام پادشاهی را بر پا کردند. و حکومت‌هایی که پس از آنان به وجود آمدند، بر همین خط پا بر جا بودند. و بر همین اساس اندیشه اسلامی وضع شد و دولت اسلامی بنیانگذاری شد.

مهمترین نشانه های نظام حکم اسلامی در طول تاریخ از این قرار است:

* استبداد.

ص: 293

*گردنکشی.

*پادشاهی.

* نبود آزادی نظر و بی ارزشی انسان.

در تاریخ اندیشه اسلامی سراغ نداریم که فقها با این نشانه ها بر - خوردی داشته اند بلکه همواره با آن زیستی مسالمت آمیز داشتند و آن را صد در صد می پذیرفتند، چنانکه فقهای امروزه نیز با حکومت‌های معاصر چنان اند. در آن روزگار، حاکم بود که قاضیان را نصب می کرد و در تمام احکام و قوانین دخالت مستقیم می نمود.

و همو بود که خلیفه پس از خویش را نیز تعیین می کرد و نظر، نظر او بود و بس و با اینکه مسلمانان در سختی و رنج بسر می بردند، حاکم در بالاترین درجه رفاه و خوش گذرانی و عیش و نوش بسر می برد.

آنچه مایه تأسف فراوان است این است که فقها نیز، این چنین روش انحرافی در حکومت اسلامی را کاملاً مورد تأیید و پشتیبانی خود قرار می دادند، گو اینکه روایت‌ها و فتاوایی نیز برای توجیه این روش می ساخته و مسلمانان را وادار به کرنش و خضوع در برابرش می کردند. (1)

ص: 294

1- کتابهای حدیث پر است از روایت‌هایی که حاکمان را حمایت می کند و اطاعت آنان را بر مسلمین واجب می داند چنانکه در ... قبل برخی از آنها را آوردیم، فقهای درباری این روایات را اساس تفکر خود درباره حکومت اسلامی قرار دادند و آن را از عقاید اسلامی غیر قابل تردید پنداشتند.

آنان بودند که از انحرافات عثمان دفاع کرده و آن را توجیه می نمودند.

آنان بودند که از بنی امیه و بنی عباس دفاع و پشتیبانی کردند .

و سپس آنان بودند که از ایوبیین، ممالیک و عثمانی ها نیز دفاع کردند.

شگفتا که امروز نیز بر دولت عثمانی اشک می ریزند و بازگشت حکومت خلفای عثمانی را خواب می بینند. گویا فراموش کرده یا خود را به فراموشی زده اند که این خلفای حاکم چه جنایت های هولناکی مرتکب شده و در طول مدت حکومتشان برای تثبیت پایه های آن، چه خونهای پاکی بر زمین ریختند.

گویا اصلاً رفتارها و روش های وحشیانه حاکمان ، تأثیری بر این فقیهان درباری نمی گذارد، زیرا به قول خودشان، این رفتارها صدمه ای به دین وارد نمی سازد! پس دیگر به منافع مسلمین هم صدمه ای وارد نمی آید!!

معلوم است که این حاکمان ستمگر دست به دین مردم نمی زنند چرا که پایه اساسی زندگیشان و وسیله تأمین آینده شان است.!

و همچنین هیچ آسیبی به فقیهان نمی رسانند زیرا آنان هم-

پیمانان حاکمان و وسیله های دست آنها در استثمار و به بند کشیدن مسلمین و هشدار دهنده آنان هستند.

این نقطه نظر، سرچشمه گرفته از اندیشه تک محوری آنان است که هر چه را از دایره اسلام خود - به نظرشان به خارج است، آن را باطل و گمراهی آشکار می بینند، بنابراین حاکم دستش باز است که بکشد، غارت کند، حرمتها را هتک کند و هر ستمی را در مورد مخالفین روا دارد.

مهمترین باز تاب های خط اموی بر اندیشه دولت و چگونگی و ابزار شکل گیریش، خلاصه می شود در اعتماد فقها بر کیفیت های سه گانه حکومت در اسلام که از طرز حکومت خلفای سه گانه، ابوبکر، عمر و عثمان، بر گرفته است.

کیفیت نخست:

شورا: توسط اهل حل و عقد و بزرگان قوم صورت می گیرد. این بر گرفته از سقیفه است در مورد خلافت ابوبکر و از وصیت کردن عمر به شورای شش گانه.

کیفیت دوم:

وصیت: و این برگرفته از رفتار ابوبکر است که جانشینی خویش را به عمر سپرد و راه را برای سلطنت در آینده، گشود.

کیفیت سوم:

ولا یتعهدی: این هم بر گرفته از رفتار معاویه و حکام بنی امیه و بنی عباس است، که این رژیم نیز صورت مشروعیت

به خود گرفت و مدتهای طولانی در بلاد مسلمین، حکمفرما بود.

قاضی ابو یعلی درباره کیفیت و روش اختیار حاکم می گوید: این واجب کفائی است که دو گروه از مردم، مخاطب آن هستند:

1- مجتهدین تا اختیار کنند و یکی را برگزینند.

2- کسی که شرایط امامت دارا باشد، و به امامت منصوب گردد.

اما اختیار کنندگان ، پس باید سه شرط را دارا باشند:

1- عدالت

2- دانشی که آنها را به کسی که مستحق امامت است، برساند.

3- اهل رای و تدبیر باشد که بتواند بهترین را برای امامت انتخاب کند.

و اما اهل امامت، پس باید دارای چهار شرط باشند:

1- قرشی باشد. احمد روایت کرده که غیر قرشی، لایق خلافت نیست.

2- باید صفات و شرایط قاضی در او جمع باشد که عبارت اند از: آزادی، بلوغ، عقل، علم و عدالت.

3- توانایی اداره امور مردم و اداره جنگ، سیاست و اقامه حدود داشته باشد و در راه دفاع از امت، نرمش از خود نشان ندهد.

4- برترین مردم از نظر علم و دین باشد. البته از احمد بن حنبل، الفاظی نقل شده که سه شرط عدالت، علم و فضیلت را لازم نمیداند!!

ص: 297

او گفته است:

اگر کسی توسط شمشیر بر مردم چیره شود و حاکمشان گردد، سپس خلیفه و امیر مؤمنان شود، پس هر که به خدا و روز آخر ایمان دارد، باید به خواب نرود جز اینکه او را امام و پیشوای خود قرار دهد، خواه مؤمن باشد و خواه فاسق و فاجر، چرا که او امیرالمؤمنین است!

و از او روایت شده: پس اگر امیری باشد معروف به می خوارگی و سرقت غنائم، و می خواست به جنگ برود، واجب است که با او به جنگ رود، و آن تقصهای حاکم برای خودش است (به او زبانی نمی رساند)!(1)

ابن تیمیه درباره اهل سنت و جماعت گوید:

اهل سنت اقامت حج و جهاد و جمعه ها و اعیاد با امرارا از سوی مردم ضروری می دانند هر چند خوب باشند یا بد، مؤمن باشند یا فاجر!(2)

بیجوری گوید: اگر از سوی خدا یا رسولش، نص نسبت به شخص معینی نباشد یا از سوی امام گذشته، به جانشینی تعیین نشده باشد، واجب است بر امت که یک امام عادل را برای خود اختیار کنند. و این امر ممکن نیست جز با پنج شرط: اسلام، بلوغ، آزادگی، عقل

ص: 298

1- الاحکام السلطانیة ابو یعلی - چاپ قاهره و.ر.ک. الاحکام السلطانیة ماوردی.

2- العقیدة الواسطیة ابن تیمیه - چاپ عربستان - ص 257.

و تبهکار نبودن. البته این شروط برای آغاز کار است ولی برای ادامه آن، شرط نیست (یعنی کافی است از اول طرف دارای چنین شرایطی باشد ولی اگر پس از آن تبهکار شد، زیانی ندارد!!) و اگر امت شخصی را وادار به پذیرش امامت کردند، امامت منعقد می شود و باید بپذیرد هر چند شایستگی واستحقاق امامت هم نداشته باشد!⁽¹⁾

واضح است که این دیدگاه های فقهای قوم، بر گرفته از خط قبیلگی و خط اموی است، که بر اساس رفتار خلفای سه گانه و معاویه و پس از او، سایر خلفایی که با زور و تحمیل بر مردم، حکومت را غصب کردند هر چند شایستگی نداشته و کودکان یا حتی برده هایی بودند، وضع و تأسیس شده است.

و همانا بر امت خیلی گران تمام شد و همچنان به خاطر این طرح های سیاسی که هیچ رابطه ای با دین ندارد بلکه توسط فقیهان درباری و به خاطر خوشایند حاکمان استنباط شده و با روایتها و اجتهادهای ساختگی، رنگ مشروعیت به خود گرفته و مردم را متعهد به آن داشته اند، امت بیچاره مجبور است بهای گرانی را تحمل کند.

امام مالک به منصور عباسی گوید: اگر تو سزاوار خلافت

ص: 299

1- شرح البیجوری علی متن الجوهرة المسمی تحفة المرید علی جوهرة التوحید - چاپ قاهره - لازم به تذکر است که این کتاب جزء کتابهای درسی دانشجویان دانشگاه الازهر می باشد.

نبودی، هر آینه خدا آن را به تو نمی بخشید!!⁽¹⁾

مانند این سخن، واکنشی است از فقهی که در برابر غصب خلافت ها از سوی کسانی چون منصور عباسی، توسط فقیهان درباری ثبت و مقرر شده است.

ابو یوسف گوید: همانا امیرالمؤمنین هارون، از من خواست کتابی جامع درباره مسائل تحصیل اموال از عشایر وکولی ها و سایر صدقات تحریر کنم، تا به آن عمل شود.⁽²⁾

ابو یوسف، وظایف حاکم را چنین مشخص می نماید:

- اقامت حدود الهی.

- بازگرداندن حقوق افراد به ایشان.

- بیا داری سنت حاکمان شایسته.

- جلوگیری از ظلم و اجرای احکام شرع بر مردم، بطور مساوی.

- امر کردن به او امر الهی و نهی نمودن از منہیاتش.

- هیچ چیز از رعیت، جز از راه حق، گرفته نشود و جز در موارد حق انفاق نگردد.⁽³⁾

و اما وظیفه مسلمانان در برابر حاکمان از این قرار است:

ص: 300

1- ر. ک. به مناقب ابو حنیفه. همچنین ر. ک. به مقدمه کتاب الموطأ امام مالک. لازم به تذکر است که مالک به دستور منصور عباسی

کتاب «الموطأ» را به رشته تحریر در آورد؟.

2- مقدمه کتاب الخراج، نوشته ابو یوسف ج 1/96.

3- مقدمه کتاب الخراج ابو یوسف - ص 99 و 100.

1- او را نافرمانی نکنند و با او پیکار نمایند.

2- به او ناسزا نگویند و خیانتش نکنند.

3- بر ستمهایش صبر کنند! و در خیر خواهیش کوتاهی نکنند.

4- از منکرات او را باز دارند و در کارهای خیر یاریش دهند. (1)

این شروطی که فقها درباره حاکمان شرط کرده اند، در هیچ حاکمی از دوران وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا امروز دیده نشده است.

و همچنین وظیفه هایی که باید نسبت به مردم انجام دهند نیز به هیچ یک از آنها متعهد و ملتزم نبوده و به آن عمل نکردند، از سویی دیگر، فقیهان نیز هیچ اعتراضی و مخالفتی با این وضع نداشته بلکه با آن سازش کرده و امت را دستور به صبر و تحملش دادند. (2)

فقها ماهیت و قوام دولت اسلامی و صفات حاکم را با استفاده از رفتار و نقطه نظرهای خلفای سه گانه و بنی امیه و بنی عباس، تحدید و مشخص نمودند و در این طرح ها، امام علی علیه السلام و نقطه نظرهایش و الگوی دولتش را نادیده گرفتند زیرا طرح و الگوی او با طرح و الگویی که حکمفرما است و در مسیرش، حرکت می کنند، تناقض دارد.

ص: 301

1- مقدمه کتاب الخراج - ص 104 و 106.

2- شرح نووی بر صحیح مسلم - کتاب الاماره شرح ابن حجر بر بخاری - کتاب الاحکام والفتن ر. ک. کتاب نویسنده: «فساد عقائد اهل السنة».

تجربه امام علی علیه السلام در حکومت، تجربه ای است که منعکس کننده چهره اسلام واقعی است؛ همان اسلامی که خط اموی، با پشت پرده قرار دادن آن پیوسته تلاش می کرد تا حقیقت حکومت اموی و تناقضش با اسلام واقعی برای مردم، کشف و روشن نشود.

سؤالی که اکنون مطرح است: این که نشانه های دولت امام علی علیه السلام چیست؟

امام علی علیه السلام همچنانکه در دنیا زاهد بود، در حکومت نیز زاهد و پارسا بود و تنها انگیزه اش این بود که امت بر خط اسلام محمدی استوار گردد و به علم و دانش امام علی علیه السلام که بر گرفته وارث برده از علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، هدایت شوند و بهره ببرند.

از این روی، وقتی - پس از کشته شدن عثمان - مردم خواستند با او بیعت کنند فرمود: «مرا رها کنید و دنبال کسی دیگر بروید. بدانید که من اگر خلافت بر شما را پذیرفتم، آنگونه که خود می دانم بر شما حکومت می کنم و هرگز گوش به سخن دیگران و سرزنش کنندگان نمی دهم. پس من اگر وزیر برای شما باشم بهتر است تا امیر باشم.»⁽¹⁾

و هنگامی که امام قدرت را به دست گرفت، برنامه حکومتی خود را مشخص نمود:

ص: 302

بیعت شما با من بدون اندیشه نبوده و کار من و شما یکسان و یکنواخت نیست. من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خودتان. ای مردم! مرا بر نفس خودتان یاری دهید. به خدا قسم حق مظلوم را از ظالم قطعاً می ستانم و ظالم را با حلقه بینی اش چنان میکشم تا او را به آب خور حق روانه سازم اگر چه نسبت به آن رغبتی نداشته باشد.» (1)

امام در این سخن اشاره به حقایق زیادی می کند و نمای حکومت را نمایان می سازد. او مستقیماً روش رسیدن ابوبکر به حکومت را مورد انتقاد قرار می دهد.

و اشاره می کند به اینکه بیعت مردم با خویش با اراده و خواست مسلمین، و بدون هیچ فشاری و با آزادی کامل، انجام پذیرفت نه چنان که در سقیفه گذشت. سپس بی محابا اعلام میدارد که تمام مصلحت - جویان و هوا پرستان و قبیله خواهان که اوضاع گذشته را به نفع خود استثمار می کردند و بر حساب مسلمانان بهره های فراوانی بردند، در حکومت وی، لگدمال خواهند شد.

امام نگرش خود را به عنوان یک حاکم، برای مسلمانان توضیح داده می فرماید:

هیچ کس پیش از من، به دعوت حق و صله رحم و احسان و کرم

ص: 303

نشستافته است؛ پس سخنم را بشنوید وگفتارم را درک کنید . بزودی امر خلافت را می بینید که شمشیرها در آن کشیده می شود و عهد و پیمانها شکسته می گردد تا جایی که بعضی از شما (طلحه و زبیر) پیشوایان گمراهان و پیرو نادانان می گردند.»(1)

امام با توضیح این نقطه نظر برای امت ، زیباترین الگوی امانت و بی پرده گویی را برای رویارویی با رویدادهای آینده ای که وحدت امت را تهدید می کند، اعلام می دارد.

وهمانا امام غصب کردن حکومت و تسلیم امر واقع شدن را رد کرده می فرماید:

ای مردم! سزاوارترین شخصی به این امر (خلافت) نیرومندترین مردم است بر آن و داناترین آنان است به امر خدا در آن، پس اگر فتنه انگیزی، به فتنه پردازد، از او خواسته می شود که باز گردد، پس اگر نپذیرفت، باید کشته شود. به جان خودم قسم، اگر امامت صورت نمی پذیرد تا تمام مردم حاضر باشند، پس هرگز راهی به چنین امامتی وجود ندارد، ولی کسانی که اهل آن هستند، بر آنان که غایب اند حکم می کنند، آنگاه دیگر گواهان و حاضران نمی توانند از بیعت باز گردند و غائبان نمی توانند اختیار دیگری داشته باشند.»(2)

ص: 304

1- نهج البلاغه - ص 196 خطبه 139.

2- نهج البلاغه - ص 247 خطبه 173.

امام در این سخن خویش، رد می کند بیعت حاکمان را در غیاب توده ها چنانکه با خلفای سه گانه، پیش از وی، و با مسلمانان پس از وی اتفاق افتاد.

امام شعار عدالت و دادخواهی را روبروی ستمگران و غاصبان حقوق مسلمانان بلند می کند؛ همان ها که اموال مسلمین را به خویشان خود بخشیدند و با زیر پا گذاشتن حقوق محرومان و مسلمانان، خویشاوندان خود را صاحب املاک و زمین ها و اموال مردم نمودند.

امام درباره عثمان و زمینهایی که به دیگران بخشیده بود، می فرماید:

به خدا قسم، اگر بخشیده عثمان را بیابم، به مالک آن باز می گردانم اگر چه از آن زنها شوهر داده و کنیزان خریده باشند زیرا عدل گشایش است و اگر عدالت بر کسی تنگ گردد، بی گمان جور و ستم بر او تنگتر خواهد بود.»⁽¹⁾

امام علی علیه السلام به مالک اشتر، پس از امر به اطاعت و تقوای پروردگار می فرماید:

مهربانی و خوش رفتاری و لطف را با رعیت در دل خود جای بده و مبادا نسبت به آنها مانند جانور درنده ای باشی که خوردنشان را غنیمت شمری ... با خدا به انصاف عمل کن، و از طرف خود

ص: 305

و خویشان و هر کس که دوستش میداری، درباره مردم با انصاف رفتار کن که اگر چنان نکنی ظالم خواهی بود و کسی که با بندگان خدا ظلم روا دارد، خدا به جای بندگان او دشمن خواهد بود... و کاری که باید بیش از هر کار دوست داشته باشی، میانه روی در حق است و همگانی کردن آن در دادگری که سبب خوشنودی بیشتر رعیت گردد، چرا که خشم عامه مردم خوشنودی چند تن افراد مخصوص را پامال سازد و خشم چند تن (دوستان خصوصی) در برابر خوشنودی عموم مردم، اهمیتی ندارد... و باید از مردم کسی را بیش از همه دشمن بداری که به یاد کردن زشتیها و عیوب مردم اصرار دارد، زیرا مردم دارای عیوبی هستند که لایق ترین فرد به پوشاندن آنها، حاکم است، بدترین وزیرانت کسی است که قبل از تو وزیر بدان بوده و در گناهانشان شریک بوده، پس نباید چنین کسی از نزدیکان تو باشد.

و خود را به پرهیزکاران و پارسایان و راست گویان بچسبان... و نباید نیکوکار و بدکار نزد تو یکسان باشد چرا که در آن صورت، نیکوکاران را از نیکویی کردن دور سازد و بدکاران را به بدی کردن وا دارد، و هر یک از آنها را به آنچه برای خوب خواسته اند، جزا ده. و بدان هیچ چیز باعث حسن ظن رعیت به والی بیش از احسان و نیکی کردن به آنان، و کم کردن هزینه هایشان نمی باشد و سنت و روش شایسته ای که بزرگان این امت بدان رفتار نموده اند، و باعث انس

و نسبت به استوار ساختن آنچه کار شهرهای تو را نظم می بخشد و بر پا داشتن آنچه مردم پیش از تو بر پا داشته بودند، با دانشمندان مذاکره و با حکیمان ورستگاران، گفتگو کن. و بدان که رعیت چند دسته می باشند که کار بعضی درست نمی شود جز با بعضی دیگر ... پس برای قضاوت و داوری بین مردم، برترین رعیت را اختیار کن؛ کسی که در برابر کارها ناتوان نباشد، و نزاع کنندگان، نظر خود را بر او تحمیل نکنند و در لغزش پایدار نباشد ... و بدینسان قضاوت های او را همواره دنبال کن و آنقدر پول به او بده و زندگیش را وسعت بخش که عذرش را از بین ببرد و نیازش را از مردم برطرف سازد ... پس در کارهای کارگردانان اندیشه کن و هنگامی که آنها را آزمایش کردی به کار وادار و آنها را بی مشورت و به میل و هوای خود، دنبال کاری نفرست ... سپس روزی را بر آنان بسیار و زندگیش را مرفه کن، چرا که با این وضع، نیرویی خواهند یافت که خویشتن را اصلاح کنند و از آنچه در دست مردم است بی نیاز شوند... و در امر مالیات به صلاح حال مالیات دهندگان، کنجکاو کن ... پس خیرخواهی و سفارش را درباره تجار و صنعتگران پذیر و درباره نیکی کردن به آنها، همواره سفارش کن... پس از خدا بترس، از خدا بترس درباره زیر دستان در مانده و بیچارگان نیازمند و گرفتاران رنجور ...

و برخی از اوقات خود را، برای نیازمندان به خویش قرار ده که در آن وقت، خویشان را برای رسیدگی به خواسته‌هایشان آماده سازی و در مجلس عمومی، آنها را گردآوری (و به نیازهایشان جواب مثبت دهی).

پس از این دستورها، مبادا خود را بسیار از رعیت بی‌پوشانی که همانا رونشان ندادن حاکمان به رعیت، بخشی از نامهربانی و نا آگاهی به امور (بی‌سیاستی) است. حق را برای هر کس که شایسته است از نزدیک و دور، اجرا کن و در آن کار صبور و شکیباباش و پاداش خود را از پروردگارت بخواه، و اگر رعیت به تو گمان ستمگری بردند، دلیل و عذرت را برای آنها بیان کن و با آشکار کردن، گمانهای آنان را از خویش دور ساز. از صلحی که خشنودی خدا در آن است و دشمنت تو را به آن دعوت کرده، پشت مکن. بترس از خونها و به ناحق ریختن آن. و از خود پسندی و تکیه به چیزی که تو را به آن وا می‌دارد، یا دوست داری مردم تو را به آن تعریف و ستایش کنند، جدا بپرهیز. هان! بترس از شتاب زدگی در کارها، پیش از رسیدن وقت آنها. (1)

تردیدی نیست، این پایه‌ها و محورهایی که عهدنامه امام به مالک اشتر از آنها بر خوردار است، در هیچ یک از دولتهایی که پس از

ص: 308

1- نهج البلاغه - ص 426 کتاب 53 (عهدنامه امام به مالک اشتر).

جریان «صفین» به قدرت رسیدند، وجود ندارد و همچنین در رفتار و موضعگیری های آن حاکمانی که مورد تأیید فقها بوده تا آنجا که از مسلمین می خواستند در نماز، حج و جهاد با آنان و پشت سر آنان باشند، وجود ندارد. (1)

امام در خلال رفتار و نقطه نظراتش، اشاره به مطلب بسیار مهم و منحصر به فردی می کند که باید در حاکم وجود داشته باشد و آن عامل گفتگو و بحث با مخالفین است هر چند بر حاکم خروج کنند و بر او شمشیر بکشند.

امام با پیگیری چنین رفتاری، روحیه عفو و مسامحه را پیش می کشد و مجال را برای طرف مقابل باز می کند که با استدلال و برهان، نظر خود را ابراز نموده، از آن دفاع کند. و راه را برای جدانشدگان می گشاید که به صف توده های مردم با قناعت و خشنودی باز گردند.

و این موضعگیری امام در گفتگویش با اصحاب «جمل» ظاهر شد.

و این موضعگیری در «صفین» با یاران معاویه نیز هویدا شد.

و همین موضعگیری با «خوارج» و جدا شدگان نیز نمایان گشت.

امام به ابن عباس هنگامی که او را برای زبیر فرستاد - قبل از جنگ جمل - می فرماید: «هرگز با طلحه و زبیر نشوزی را اگر او را

ص: 309

1- ر.ک. کتاب الراعی والرعیه فکیکی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

ملاقات کنی، او مانند گاوی است که شاخش را تیز کرده، سوار شتر سرکش می شود و می گوید: شتری رام است؟

ولی با زبیر روبرو شو چرا که او نرمخو تر است. به او بگو: پسر دائیت به تو می گوید: چطور شد که در حجاز مرا شناختی و امروز در عراق مرا انکار میکنی؟ چه چیز تو را منصرف کرد؟» (1)

واما درباره اهل صفین، پس از اینکه یارانش را نهی می کند از دشنام دادن به ایشان، می فرماید:

خدایا خونهای ما و آنها را نگهدار و بین ما و آنان، صلح و صفا قرار ده و آنها را از گمراهیشان به هدایت رهنمون باش تا هر که از حق غفلت کرده، به خود آید و حق را بشناسد و هر که در پی تجاوز و ستم است، از آن دست بردارد.» (2)

و در نامه ای که امام به معاویه نوشته می فرماید:

به جان خودم قسم - ای معاویه . اگر با عقل خود بنگری و از هوا و هوس فاصله گیری، مرا بی زار ترین مردم از خون عثمان می یابی و همانا خواهی دانست که من از آن دوری کرده، گوشه گیری را اختیار نموده بودم، مگر آنکه بخواهی با تهمت و بهتان، کشته شدن او را به

ص: 310

1- نهج البلاغه - ص 74 خطبه 31.

2- نهج البلاغه - ص 323 خطبه 206.

من نسبت دهی و آنچه را آشکار است (عمداً) پنهان کنی.»(1)

ا و در نامه ای دیگر به معاویه می نویسد:

«چه خواهی کرد روزی که بر داشته شود پرده های دنیایی که تو در آن هستی؛ همان دنیا که با آرایش، خود را زینت کرده و بالذتهایش تو را فریب داده . دنیا تو را دعوت کرد و توهم اجابتش کردی و تو را رهبری نمود و تو پیروی کردی و به تو دستور داد و تو اطاعتش کردی
...»(2)

و در نامه ای دیگر به معاویه، می نویسد:

«اما بعد، چنانکه یادآور شدی، ما و شما دوست و با هم بودیم، پس دیروز (اسلام) بین ما و شما جدائی انداخت، چرا که ما ایمان آوردیم و شما کافر شدید و امروز ما استقامت ورزیدیم (به احکام دین عمل کردیم و شما به فتنه و تبهکاری، مشغول شدید ..»(3)
و درباره خوارجی که شعار «لا حکم الا لله» بلند کرده بودند، می فرماید:

«واژه حقی است که باطل از آن خواسته شده . آری هیچ حکم و داوری جز برای الله نیست ولی اینان می گویند: امارت جز برای الله

ص: 311

1- نهج البلاغه - ص 367.

2- نهج البلاغه - ص 369 کتاب 10.

3- نهج البلاغه . ص 454 کتاب 64.

و همچنین حضرت، خطاب به خوارجی که امام را اشتباه کار در تحکیم معرفی کرده و برای ادامه اطاعتش از او خواستند اعتراف کند که کافر شده، سپس ایمان آورده است!! می فرماید:

«بادی که سنگریزه را به حرکت در آورد، بر شما بوزد و هیچ یک از شما را باقی نگذارد حتی کسی که بخواهد خرما را هرس کند (به عذاب الهی همه شما گرفتار شوید). آیا پس از ایمان من به خدا و جهاد همراه رسول خدا، بر کفر و خطای خودگواهی دهم؟! پس من گمراه شده و از هدایت شدگان نیستم.»(2)

امام علی علیه السلام، ابن عباس را برای گفتگو و مذاکره با خوارج - پس از خروج آنان بر او - فرستاده بود، و ابن عباس هم با دلیل و برهان، حجت را بر آنان تکمیل کرد (که جای هیچ شبهه و بهانه ای نباشد) و لذا سه هزار نفر از آنان با او بازگشتند.(3)

بهر حال امام ناچار شد، پس از گفتگو و محاوره، با آنان کارزار کند و جنگ نماید؛ و شاید پیکار حضرت با آنان تنها به خاطر افکار غلطی نبود که آنها داشتند یا به سبب خروجشان بر آن حضرت، بلکه

ص: 312

1- نهج البلاغه - ص 82 خطبه 40.

2- نهج البلاغه - ص 92 خطبه 58.

3- ر. ک. به گفتگوی ابن عباس با خوارج در کتاب جامع بیان العلم ص 104، چاپ قاهره.

به خاطر این بود که به مسلمانان تجاوز کردند، و خون و مال آنان را مباح نمودند، و حرمتها را هتک کردند؛ پس در آن صورت، آنها جزء مفسدین فی الأرض و محاربین قرار گرفتند که باید امام آنان را ریشه کن کند و نابود سازد.

امام که جزء برنامه هایش شورا، عدالت، مساوات و مذاکره بود، بسیاری از بردگان و افراد غیر عرب و موالی بویژه ایرانیان به سوی او روی آورده و مجذوب آن حضرت شدند، چرا که در طرح امام، همان عدالت و مساوات و آزادی که همواره گم شده شان بود و در پی آن بودند یافتند، و در طرح امری که بر اساس خط قبیلگی و نژادپرستی استوار شده بود نمی یافتند.

و شاید همین عامل بود که ایرانیان به امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام روی آوردند چرا که در این خط، رهایی از ظلم و نژاد پرستی و تفرقه ای می یافتند که در زیر سایه حکومت اموی، گرفتارش بودند.

از آنچه گذشت، اختلاف گسترده و تفاوت شدید دولت امام علی علیه السلام و دولت بنی امیه، روشن می شود، که این اختلافها در چند جمله خلاصه می گردد:

* دولت امام علی علیه السلام، دولت متغیری است که بر اساس منافع و مصالح توده ها و واقعیتهای زمان، حرکت می کند، در حالی که دولت بنی امیه دارای چارچوبهای مشخص و معلوم است.

دولت امام علی علیه السلام، دولت توده ها است، ولی دولت معاویه، دولت حاکمان است.

دولت امام، دولت عدل، مساوات و شورا است ولی این سه عامل در دولتهای دیگر یافت نمی شود.

دولت امام، دولت گفتگو و مذاکره است ولی دولتهای دیگر دشمن مذاکره هستند و با آن مخالف می باشند.

«دولت» در طرح «سنی»، با استبداد و تفرقه میان سلطه فقها و سلطه حکام و دخالت نکردن در امور حاکم و تسلیم مطلق وی بودن ارتباط دارد و این خطرناکترین بازتاب های اسلام اموی است که نتیجه اش از بین رفتن شورا، عدل و مساوات از زندگی مسلمانان است.

ولی «دولت» در طرح «اهل بیت» با شورا و عدم جدائی بین دو سلطه ارتباط دارد، و در اینجا لازم است که حاکم، فقیه نیز باشد، چنانکه باید با عدالت، مساوات و همبستگی مردمی، پیوند داشته باشد.

طرح سنی می خواهد امت را مجبور به یک اندیشه ثابت و یک نمونه ثابت از دولت اسلامی بکند که همان نمونه زائیده شده از خط قبیلگی واموی است و بر سلطه حاکمان و فقیهان استوار است و در نتیجه، همیشه فقها در دام سیاست افتاده و سر سپرده حاکمان

اهل سنت در تعیین نشانه ها و مقومات دولت، دچار سردرگمی واضحی شده اند، و این سردرگمی نتیجه اختلاف رفتارهای حاکمان و نقطه نظرها و موضعگیریهایشان و اختلاف ریخت حکومت از دولتی با دولتی دیگر می باشد.

بنابر این، دولت ابوبکر غیر از دولت عمر است.

و دولت عثمان، جدای از دولت عمر است. و دولت معاویه از هر سه دولت، فرق دارد.

ولی دولت امام علی علیه السلام، نمونه های دیگری غیر از این نمونه ها است، لذا این قوم نتوانستند او را درست درک کنند چرا که آنها بیشتر با حکومت های اموی و عباسی خو گرفته بودند.

دولت اسلامی در دیدگاه اهل بیت علیهم السلام، شکل و قیافه مخصوصی ندارد و نشانه ها و چارچوب های مشخص و ثابتی ندارد، چرا که این امور، بستگی به اجتهاد مجتهد دارد. و شاید طرح ولایت فقیه از سوی امام خمینی (ره) و اجرای آن در ایران اشاره به همین معنی دارد.

اندیشه اسلامی

پس از مرحله صفین، خط اموی بر اندیشه اسلامی بازتاب داشت، چنانکه خط اهل بیت علیهم السلام نیز چنین بود، جز اینکه خط اهل بیت علیهم السلام

نتوانست درست هویدا گردد جز در برهه ای از دوران عباسیان که نخستین ظهور فعال آن، توسط امام جعفر صادق علیه السلام در دوران منصور عباسی بود. ولی خط اموی همچنان حکمفرما بود و به صورت ظاهر مشروعیت داشت.

از اینجا بود که اندیشه اسلامی نتوانست از خط اهل بیت علیهم السلام استفاده کند زیرا تحت فشار سیاست موجود، کنار گذاشته شده، به جایش خط اموی تنها منبع فکر اسلامی به شمار می رفت. از این روی، فکر اسلامی بر محورهای اسلام اموی اعتماد کرد و بر اساس مفاهیم و طرحها و تصورهایش . بطور کلی - رشد کرد.

روایتهای گوناگون، بازتاب این اندیشه است.

تئوری تک رأیی، بازتاب این اندیشه است.

بدترین بازتاب ها، همان مقدار زیادی از روایتهای گوناگون است که اسلام اموی بر اساس آن ساخته شده و به این اندیشه، متأثر گشته است. و بر اساس همین روایت ها، حکام بنی امیه و حکومتهای پس از آنها، در هاله ای از مشروعیت قرار گرفتند.

و طبق همین روایت ها، احکام فقهیهای استنباط شد که امت تا به امروز از آن پیروی می کند و جامعه اسلامی، مشکلات زیادی از آن دیده است. و این روایت ها همچنان مانند سلاحی است که روبروی مخالفان و صاحب نظران بر داشته می شود تا آنان را بترساند و وادار به

مشکل اندیشه اسلامی در طول زمان، در همین روایت ها خلاصه می شود که نگذاشت با گذشت زمان، پیش برود و از زمان فاصله نگیرد.

مانند این روایت ها بود که تک اندیشه ای را برای این فکر ایجاد کرد، همان اندیشه ای که بر اساس تسلط ایدئولوژی و هیمنه فکری بر دیگران، ساخته شده. و از اینکه این اندیشه در جوی استبدادی و به دور از حرکت های رقیب، پرورش یافته، لذا یک حالت خود بزرگ بینی و ایده آلی به خود گرفته و حق را منحصر در دایره خود می بیند؛ همان اندیشه ای که از آن طرح فرقه ناجیه یا اهل حق که خود را اهل سنت و جماعت مینامند، زائیده شده است. (2)

در طول تاریخ دیده نشده که اهل سنت یا نمایندگان تفکر اسلام

ص: 317

1- این روایات، از قبیل همان روایاتی است که ویژه حاکمان است و به آنها اشاره کردیم. و روایتهایی که در ستایش افرادی مانند معاویه، ابن العاص، مغیره، ابوهریره، عایشه، ابن عمر و دیگران ساخته شده، و فقها آنها را برای خود پذیرفته و احکام را بر اساس آن، پدید آورده اند. روایات دیگری نیز اختراع شده برای مبارزه با طرف مقابل و مباح کردن خون مخالفین.

2- اهل سنت خود را اهل حق و فرقه ناجیه و سایر فرقه ها را هلاک شده می دانند. این اندیشه طبق روایتی است که می فرماید: «امت من هفتاد و سه فرقه می شوند؛ یک فرقه، رستگار و سایر فرقه ها در دوزخ اند» و خیال می کنند حال که اغلیت با آنها است، پس باید آنها رستگار باشند! ترمذی ج 26/5 ح 2641.

اموی، با سایر ایده‌ها و گروه‌ها، وارد گفتگو و بحث شده باشند و اصلاً حکومتها مانع این امر می‌شدند. از اینجا می‌توان گفت: اندیشه سنی، آزمایش نشده تا معلوم شود چقدر با وضعیت موجود و واقعیت‌ها، سازگار است و به همین خاطر است که روحیه تعصب و خشکی و استبداد، در آن ریشه دوانیده است، و این مهمترین نشانه‌های آن است که از خط اموی ارث گرفته است.

طبق این روایت‌ها نیز اندیشه حکومت الهی، شکل گرفت تا آنجا که یکی از پایه‌های بارز آن در آمد. و به تحقیق که این فکر دستخوش روایاتی شد که حاکمان را مقدس شمرده و اطاعتشان را واجب می‌دانست و امت را به پیروی از آنان و خواندن نماز پشت سرشان و اقامه حج و جهاد با آنها واداشت هر چند تبه‌کارانی ستمگر و جنایت‌پیشه باشند، تا آنجا که این اندیشه به عنوان اصلی از اصول اعتقاد در ایده اهل سنت در آمد.

طرح‌های این فکر به دور از مشارکت در حکم بود، و لذا طرح جدائی دین از دولت در آن ایجاد شده و یکی از نشانه‌های بارزش به حساب می‌آمد. و بدینسان، حاکمان قدرت سیاسی را قبضه کردند و دین را برای فقهای رها کردند که آن فقها خود دست به سینه در برابر حکام بوده و از دستورهای آنان سرپیچی نکرده و اجتهادهای خود را بر اساس این اطاعت، بنیان نهادند.

از اینجا و در برابر انحرافها و کژیهای حاکمان، گروهی پیدا شدند که قائل بودند به کفر کسی که گناه کبیره‌های مرتکب شود یا اصرار بر گناه کند و قائل بودند به ضرورت خروج بر حاکم تبه‌کار و ستمگر. فقها در برابر این گروه‌ها ایستادند و گفتند: مرتکب کبیره یا کسی که بر گناه اصرار دارد، کافر نیست و به هیچ وجه نمی‌شود، بر حاکم خروج کرد و با او مخالفت نمود.

کم کم این سخنان به صورت عقیده‌ها و ایده‌هایی ثابت و لا یتغیر در اندیشه اسلامی در آمد، در حالی که چیزی نیست جز فتاوی‌ایی که به خاطر دفاع از حاکمان و توجیه رفتارهای انحرافیشان، اختراع و ساخته شده است.

فقها هرکس را که بر این عقاید خروج کند و با این فتاوی مخالفت ورزد، زندیق و ملحد خوانده، جزء اهل بدعت به حساب آوردند که باید با آنها مبارزه شود و از صفحه روزگار محو گردند.

و بدینسان چراغ سبز برای حاکم روشن کردند که مخالفین خود را بی محابا از بین ببرد و نابود سازد. [\(1\)](#)

و همانا فقهای قوم، مشروعیت و قداست را به سه قرن نخست اسلام که فکر اسلامی در آن نشأت و قانونیت یافت، بخشیدند، زیرا به این روایت تکیه کردند که گوید: «برترین قرن، قرن من است، سپس

ص: 319

1- ابن حنبل گوید: شعار اهل بدعت این است که نباید از پیشینیان پیروی کرد.

آن که بعد از او می آید و همو که بعد از قرن دوم می آید»⁽¹⁾

بنابراین، تمام جنایت ها، هتک حرمت ها، تجاوزها، تبهکاری ها، انحراف ها، کژیها، مردمکشی ها، حق کشی ها و اختناقها، رنگ مشرووعیت به خود گرفت و طبق این روایت بافتگی و ساختگی، قابل توجیه شد. از این روی، دوران خلفا و دوران بنی امیه و بنی عباس، به عنوان عصر طلایی مبارک قلمداد شد!

پس اگر تفکر اسلامی سنی در حمایت حکومت ها، نشأت یافت، بی گمان تفکر اسلام شیعی در سایه تروریسم و اختناق حکومت ها، پرورش یافت.

فکر سنی آشکارا رشد کرد؛

و فکر شیعی در پنهانی.

از اینجا بود که فکر و اندیشه سنی بر اساس تسلیم امر واقع شدن و همزیستی مسالمت آمیز با آن، استقرار پیدا کرد، در حالی که فکر و اندیشه شیعی بر اساس مبارزه با وضعیت موجود و مخالفت با آن، پیش رفت.

و در نتیجه، فکر سنی، اطاعت حکام، و تقدیس آنان را اعلام کرد و فکر شیعی مخالفت با حکام و لعن آنان.

فکر سنی روایتی که در طول سه قرن اول اسلام، نقل شده

ص: 320

1- بخاری ج 3/224، مسلم - ج 4/1963 ح 211.

بود، جمع آوری نمود و طرح و ایده خود را بر اساس آن، وضع کرد؛ در حالی که فکر شیعی این روایت ها را رد کرد زیرا از سوی افرادی صادر شده بود که مورد اطمینان نبودند.

فکر سنی، ایده توثیق راوی را بر اساس اخلاقی، آن هم منحصر در مفهوم راستی و امانت، بدون ملاحظه دیگر رفتارهای وی و موضعگیرهای سیاسی، اجتماعی و فکری، پذیرفت ولی اندیشه شیعی لازم دانست که روایت حدیث، به اضافه راستی و امانت، دارای سابقه ای درست، موضعگیری هایی متناسب با تقوا و پارسایی باشد و همه نقطه نظراتش را مدنظر قرار داد.

بر این اساس، فکر سنی تمام روایت حدیث را پذیرفت هر چند از خوارج، نواصب (دشمنان اهل بیت علیهم السلام) و هوا پرستان و بدعت کاران و حتی افرادی که صحبتشان با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشکوک است، باشند. ولی فکر شیعی، مهمترین عوامل و انگیزه های رد روایت حدیث و طعن در او را، در پیروی از حکام، دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و همفکری با دشمنان اهل بیت علیهم السلام دانست.

فکر سنی روایات زیادی را که آشکارا با قرآن و عقل در تضاد بود، پذیرفت و بر آنها صحه گذاشت زیرا روایتشان را عادل می دانست ولی فکر شیعی، شرط صحت روایت را در مطابقت و سازگاری آن با قرآن و عقل دانست.

مصادر اخذ حدیث در فکر سنی، صحابه، تابعین و پیروانشان است.

ولی مصدر در اخذ حدیث در فکر شیعی، اهل بیت علیهم السلام است و بس. و به خاطر ارتباط فکر سنی با سیاست و کرنش آن در برابر ایده امویان، از قرن ها پیش، باب اجتهاد بسته شده است. ولی در فکر شیعی پیوسته، باب اجتهاد باز است و هرگز بسته نمی شود.

سازمان دینی اهل سنت، در گرو حکومت ها است که آینده اش و سرنوشتش با آنها گره خورده است ولی سازمان دینی شیعی، از سیطره حکومتها رهایی یافته و سرنوشتش در دست خودش است.

فکر سنی بر عایشه، ابن عمر، ابوهریره، معاویه، ابن العاص، مغیره بن شعبه به اضافه خلفای سه گانه و هم پیمانانشان مانند سعد بن ابی وقاص، طلحه، زبیر و عبدالرحمن بن عوف، اعتماد کرد، در حالی که فکر شیعی اینان را رد کرد و اخذ حدیث را از اینان غلط دانست، و اعتمادش فقط بر امام علی علیه السلام و ذریه یازده گانه اش (ائمه اثنا عشر) به علاوه اصحابی که با اهل بیت علیهم السلام پیمان ناگسستی بستند و بر خط امام علی علیه السلام استوار و پا بر جا بودند، مانند ابوذر، عمار، سلمان، بلال، حذیفه، مقداد و امثالشان، می باشد.

و در سطح تابعین و پیروانشان، اعتماد فکر سنی بر تمام کسانی بود که در مسیر بنی امیه و خاندان عباسی حرکت کردند، چه از صحابه

و چه از دیگران.

در حالی که فکر شیعی هرگز تکیه بر کسانی نمی کند که با اهل بیت علیهم السلام مخالفت کردند و یا پیرو حکومت‌های اموی و عباسی بودند چه تابعین و چه غیر تابعین.

در نتیجه، چون فکر سنی متعهد به خط اموی بود، لذا بسیاری از ادعاها و قضایای خیالی ای را که در پی بد جلوه دادن خط امام علی علیه السلام و بر انگیزتن شبهه‌ها پیرامون پیروان و شیعیانش می باشد پذیرفت و به آن معتقد شد.

در رأس این ادعاها و قضایای خیالی:

* تجلیل از معاویه و خاندان اموی.

* اختیار ابوهریره به عنوان اساسی ترین و مهمترین راوی احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

* پرورش دادن موضوع ابن سبا و چسباندن آن به شیعیان.

* ارتباط دادن تشیع به ایرانیان.

* بزرگ جلوه دادن مردان از صحابه و عظمت بخشیدن به آنان.

* تحقیر و کوچک کردن مقام والای امام علی علیه السلام.

* بی ارزش جلوه دادن شیعیان از اصحاب.

* خارج بخشیدن به دو کتاب بخاری و مسلم و مقدس نمودن آنها.

ص: 323

* داشتن تئوری عدالت اصحاب و تقدیس آنان.

* پذیرش ترتیب چهارگانه خلفا: اول ابوبکر سپس عمر، عثمان و پس از آنها امام علی علیه السلام.

* داشتن طرح «اجماع» و اختیار آن به عنوان یکی از مصادر تشریح.

* کوچک نمودن مقام معظم اهل بیت سلام الله علیهم.

اما تمجید و تکریم معاویه و خاندان اموی، بر هیچ میزان شرعی استوار نیست، و هیچ روایتی در این زمینه معتبر نیست، به گواهی فقهای قوم و حدیث نگاران، و بر رأس آنها اسحاق بن راهویه، استاد بخاری که گفته است: هیچ روایتی در ستایش معاویه، درست نیست. و ابن حجر نیز در شرح بخاری چنین گفته است. (1)

موضوع ابوهریره نیز از خیالبافی های قوم و برداشتهای سیاسی است، زیرا اصلاً معقول نیست شخصی مانند ابوهریره که روز خیبر، اسلام آورده و هیچ ارزش و مقداری نداشته و معلوم نیست چه کاره بوده است، آن همه روایت از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده باشد. (2)

ص: 324

1- ر.ک. فتح الباری - ج 7 - باب ذکر معاویه.

2- فقها و تاریخنگاران درباره ابوهریره و نامش، بیش از بیست قول نقل کرده اند، و معتبرترین قول این است که نام او: عبدالرحمن بن صخر است. ابوهریره روز خیبر اسلام آورده است، چنانکه در روایت آمده پس از کجا آن همه علم و دانش را از زبان رسول او نقل کرده است که از پنج هزار حدیث هم تجاوز می کند، و بدینسان بر همه اصحاب برتری پیدا می کند، حتی بر ابوبکر و عمر. پس اگر چنین است حال ابوهریره، چرا او را بالاتر از ابوبکر و عمر نمی دانند؟ لازم به تذکر است. که ابوهریره به دلیل همین احادیث بیشمارش از سوی عمر و عایشه و بسیاری از صحابه، مورد نکوهش قرار گرفت. ر.ک تاریخ عساکر وهدی الساری والاصابه فی تمییز الصحابه والاستیعاب و اسد الغابه.

قضیه ابن سبا، نیز قضیه‌های خیالی است و از اختراع بنی امیه می باشد.

زیرا نسبت به پیدایش تاریخی ابن سبا، تردید وجود دارد، و طبری تنها مورخی است که او را نام برده و از او یاد کرده و دیگر مورخین مانند ذهبی و ابن کثیر و ابن خلدون، اگر از او سخنی گفته اند، از طبری گرفته اند. بهر حال راوی اخبار ابن سبا، سیف بن عمر است که نزد فقهای قوم، متهم به دروغگویی است.⁽¹⁾

و اما مسأله فارسی بودن تشیع، هدف از آن تردید در هویت تشیع و ارتباط دادن آن با مجوسیان است! گویا بافندگان این مسأله، فراموش کرده اند، همان ایرانیانی که متهمشان می کنند به اینکه مخفیانه مردم را دعوت به تشیع می کرده و غرضشان کوبیدن اسلام بوده است،

ص: 325

1- شرح حال سیف بن عمر را در کتب رجال مطالعه کنید. ضمناً ر. ک. کتاب عبدالله بن سبا سید مرتضی عسکری. و کتاب «عبدالله بن سبا دراسة تاریخیه» چاپ کویت. لازم به ذکر است که نامی از ابن سبا در کتابهای تاریخ مسعودی با کامل ابن اثیر و فتوح ابن اعثم کوفی دیده نشده است.

همان‌ها بودند که اسلام را برای آنان به هندوستان و آسیا، به ارمغان آوردند، و همان‌ها بودند که علوم اسلامی را تدوین و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که مورد تعبد و تقدیس قوم است. تا به امروز - گردآوری نمودند. (1)

و اما مسأله بزرگ جلوه دادن برخی اصحاب، هدف از آن، پوشش گذاشتن و پشت پرده قرار دادن امام علی علیه السلام و کوچک نمودن آن حضرت و پیروانش از اصحاب.

و دیگر انگیزه آنان، بی ارزش نمودن و تحقیر کردن اهل بیت علیهم السلام است. پس در جایی که برترین امت ابوبکر است، سپس عمر و سپس عثمان، معنایش این است که امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام به چنان مقامی نائل نیامده‌اند و آن درجه والایی که شیعیان برای ایشان تصور می‌کنند، درست نیست! و حال که افرادی برتر از آنان وجود دارد، پس باید امت اسلام به سوی آنان روی آورد و آنها را الگوی خود قرار دهد.

و اگر امت به سوی ابوبکر و عمر و عثمان روی آورد، خود به خود به طرف بنی امیه کشیده می‌شود، زیرا خط بنی امیه، در راستای خط خلفای سه گانه است، و بدینسان انگیزه بزرگ جلوه دادن اصحاب، معلوم می‌شود. (2)

ص: 326

1- مشهورترین فقهای اهل سنت و گردآورندگان حدیث، ایرانی بودند مانند ابوحنیفه، غزالی، جوینی، بخاری، مسلم، ابو داود، ترمذی، ابن ماجه، نسائی و دیگران.

2- در این مورد به تفصیل در کتابمان «الخدعة» ص 190 (که ترجمه آن تحت نام «فریب» در بنیاد معارف اسلامی قم به چاپ رسیده است) بحث کرده ایم. ضمناً روایاتی در برخی کتب سنن از قبیل نسائی، مسند احمد، ترمذی و طبرانی آمده که در پشتیبانی از اهل بیت علیهم السلام و امام علی علیه السلام می‌باشد، و به خاطر همین مطلب، فقهای قوم در این کتابها تردید کرده و به این روایات که می‌رسند، آنها را ضعیف یا دروغ، معرفی می‌کنند و تنها کتابی را که مورد قبول صد در صدشان می‌دانند، بخاری و مسلم است زیرا کمتر چنین روایتی در آنها دیده می‌شود.

سیاست، فقیهان را وادار کرد که پس از قرآن، معتبرترین کتاب را، صحیح بخاری بدانند و پس از آن، صحیح مسلم، ولی سایر کتابها مورد تردید می باشد. با اینکه طبق قواعد علم حدیث و گواهی فقها، این استثنا درست نیست و هر حکمی بر آن کتابها شود باشد، بر این دو کتاب نیز اجرا می شود.

حال می خواهید بدانید چرا اهمیت فوق العاده به این دو کتاب داده شده است؟ علت این است که این دو کتاب، دارای روایتهای زیادی در نکوهش و بی ارزش جلوه دادن امام علی علیه السلام است و درباره اهل بیت علیهم السلام، هیچ روایت قابل ذکری ندارند.

و اما ایده عدالت تمام اصحاب، این دیگر در اوج توهم و خیال پردازی است. و غرض این است که تمام اصحاب را در هاله ای از قداست، تقوا، پاکدامنی و الگو بودن قرار دهند، تا خود به خود معاویه و پیروانش نیز در دایره عدالت اصحاب وارد شوند. از سوی دیگر، کسی نتواند کوچکترین اهانت یا ناسزایی به یکی از آنان روا دارد و بدینسان اسلام اموی بر عالم اسلام، حکمفرما گردد و اسلام محمدی

ص: 327

از صحنه خارج شود. (1)

مسأله عدالت، صفت فرشته بودن را بر اصحاب می افزاید، و این با هیچ یک از متون قرآنی و حتی نبوی سازگار نیست، زیرا بحث وجود منافقین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در همه جا آمده است؛ گذشته از اینکه این سخن هرگز با عقل نیز توافق ندارد.

فقهای قوم ایده عدالت را برگزیدند و بر اساس آن علم حدیث را ساختند تا اینکه طعن در تمام روایت پذیرفته باشند جز درباره صحابی پیامبر و اینکه هر کس ثابت شود که به نحوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را دیده یا او پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیده، قطعاً عادل خواهد بود. (2)

و اما نظریه ترتیب چهارگانه خلفا (از نظر برتری و فضیلت)، معلوم است که چه بازتابی در فکر سنی دارد، و این نیز بر هیچ سندی شرعی - چه از کتاب و چه از سنت صحیح - مبتنی نیست. هدف از آن قطعه وادار نمودن امت به پیروی از خط خلفا است که خط اموی نیز بر آن پایه گذاری شده است.

و اما اجماع که اساسی ترین تکیه گاه فکر سنی است، به خاطر

ص: 328

1- اهل سنت تمام اصحاب را عادل می دانند، چه آنان که با پیامبر هجرت کرده، پیکار نموده، و جهاد کردند و چه آن کس که در دوران پیامبر به دنیا آمده یا تنها یک دقیقه چشم حضرت به او افتاده است! واضح است که چه انگیزه های سیاسی در پی تراشیدن این قانون بوده است.

2- ر.ک. کتاب تدریب الراوی و مقدمة ابن الصلاح و معرفة الرجال.

این است که نقص ادله و متونی که عقاید و مفاهیشان را حمایت می کند،

جبران سازد. بنابراین ایده بزرگ جلوه دادن اصحاب بویژه معاویه

و تئوری عدالت و مسأله سبئیت و قرار دادن بخاری و مسلم در بالاترین

مقام و نظریه ترتیب چهارگانه، سند تمام اینها فقط و فقط اجماع است؟

و همچنین تمام روایاتی که ارزش امام علی علیه السلام و یارانش و اهل بیت علیهم السلام را

می کاهد، از طریق اجماع، برای آقایان ثابت شده است. (1)

فکر شیعی هیچ یک از این اوهام و خیال پردازی ها را نمی پذیرد، زیرا عقل را پس از کتاب سنت، مصدر تشریح می داند. و اگر به امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام اهمیت می دهد و آنان را بالا می برد وارج می نهد، بدعتی در این نگذاشته، و از پیش خود چیزی نگفته جز اینکه پیروی از کتاب و سنت صحیح نموده است نه دنبال روایات گوناگون رفته و نه پیروی از اجماع دروغ نموده چنانکه فکر سنی معتقد است. فکر شیعی اعتمادش فقط بر نص است (قرآن یا سنت) ولی فکر سنی اعتمادش بر رجال است، و این اختلاف جوهری میان این دو

ص: 329

1- روایات زیادی در کتب اهل سنت بویژه بخاری و مسلم وارد شده که امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را جدا زیر سوال می برد و مقامشان را پائین می آورد. از جمله خواستگاری امام علی علیه السلام دختر ابوجهل را در حیات فاطمه علیها السلام و خشمگین شدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او!! و ترک خواندن نماز شب و بی اعتنائی کردن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ادای آن وجهل امام به حکم مذی و ... و تمام روایاتی که ابوبکر و عائشه و عمر و عثمان را بالا می برد؛ هدف از آنها کوبیدن اهل بیت علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بی ارزش جلوه دادن آنها است. ر.ک. بخاری و مسلم و کتابمان الخدعه (فریب).

فکر است که منعکس کننده ارتباط شدید فکر شیعی با اسلام محمدی و ارتباط شدید فکر سنی با سیاست و حاکمان است.

نهضت‌های اسلامی

حرکت‌ها و نهضت‌های اسلامی، ایده و طرح سنی را برای خود پیش گرفتند و با آن ایده به نبرد زمان رفتند که در نتیجه از تحقق اهدافشان، نومید گشته و نتوانستند حکومت اسلامی دلخواه را برقرار سازند.

نهضت‌های اسلامی، خواه ناخواه، طرح حکومتی را در بر گرفتند و نادانسته با خود حکومتها درگیر شدند؛ در نتیجه مبنای فکری آنها متزلزل شد و سازمان دینی رسمی (حکومتی) با همان طرح، با آنها به مبارزه پرداخت و آنها را ناکام گذاشت.

آری! نهضت‌های اسلامی قربانی اسلام اموی شدند، پس از آنکه از اسلام محمدی دوری جسته و راه را گم کردند. و اسلام اموی چیزی به آنان نبخشید جز جمود فکری و بی تحرکی و اختلاف و از هم پاشیدگی.

اسلام اموی، نهضت‌ها را چون لقمه ای گوارا، تقدیم حکومت‌ها کرد و اعتماد توده‌ها را از آنان گرفت و از حقیقت و واقعیت، دورشان ساخت.

ص: 330

در نتیجه، این گروه های اسلامی، ریزه خوار خوان عربستان شدند و اسلام خوارج را در این دوران نفتی کنونی برای خود برگزیدند و از واقعیت موجود، فرسنگ ها فاصله گرفتند.

بیچارگی نهضت های معاصر اسلامی در تئوری خود و نمای حکومتی که در سر می پروراندند، کاملاً هویدا است. البته از همین تئوری و شکل حکومت، بازتاب اسلام اموی و اسلام خوارج و مالا مال گشتن از این دو اسلام، کاملاً از حرکتها نمایان است.

اینان عقاید و ایده های سلفی را همراه با استنباط های غلط فقها در بر گرفتند.

روایات را فقط از طریق آنها دریافت کردند، چنانکه تئوری تقدیس اصحاب و سلف، شکل سلفی حکومت اسلامی، اندیشه فرقه ناجیه و برتری بر مخالفان، نظریه رو بودن خواندن نماز پشت سر مؤمن و بزهدکار (برو فاجر)، برگزیدن خط خلفای سه گانه و پادشاهان پس از آنها (بنی امیه و بنی عباس و...)، اندیشه مساوات امام علی علیه السلام و معاویه، خط توجیه و تأویل، اجتهاد فقهای سلف و نقطه نظرهایشان و خلاصه رد کردن هر چه با هوایشان ناسازگار است، همه را - بدون چون و چرا - سلفی ها گرفتند.

در نتیجه، شکافی بزرگ میان این تئوریه و واقعیت موجود، پدید آمد که نگذاشت با واقعیت های زمان، خود را سازش دهند

و مردم را به سوی خود جذب و جلب کنند.

ایده ای که حکام را تأیید می کند و جنایتهایشان را توجیه می نماید، چگونه می تواند تئوری مخالفت با حکام را به مرحله اجرا در آورد؟

فکری که خود را بر توده ها برتر می داند، چگونه می تواند دعوت اسلامی را میان آنان پیش کشد، و با آنها رفتاری متواضعانه داشته باشد؟

اندیشه ای که با عقل گذشتگان (سلفی) زیست می کند، چگونه در این جهان می خواهد به زندگی خود ادامه دهد؟

فکری که حکومت قبیلگی واموی و عباسی را برای خود ترسیم نموده، چگونه با واقعیت های زمان، توان رویارویی دارد؟

فکری که اساسش روایتهای مخالف با قرآن و عقل است، چگونه در برابر حوادث و رویدادها، می تواند پا بر جا باشد و استقامت نماید؟

ای کاش این گروه های اسلامی به همین بسنده می کردند که متأسفانه به خاطر کمکهای مادی عربستان در دام وهابیت افتادند که امتداد اسلام خوارج است. و بدینسان مشکل فکری و نهضتی آنان در درک واقعیت ها، صد چندان شد و هیچ راهی برای خروج از این مشکل ندارند، جز بارهایی از خط اموی و خط خوارج.

ص: 332

و همچنانکه بازتاب اسلام اموی بر نهضت‌های اسلامی، ظاهر شد، همچنین بازتاب اسلام خوارج نیز بر آنان و بر موضع‌گیری‌های نظریه‌ها و رفتارهایشان کاملاً پدیدار گشت که آن را می‌توان در این چند جمله خلاصه کرد:

* قشری و سطحی و ظاهر بین بودن در درک نصوص و متون.

* اعلام دشمنی با توده‌های مسلمان .

* تکفیر مخالفان.

* از کار انداختن و تعطیل عقل.

* نداشتن آگاهی برای درگیری و بر خورد.

* خشونت زیاد در دعوت و به کارگیری شدت و قساوت در اجرای احکام.

قشری و ظاهر بین بودن، یکی از نشانه‌های خوارج بود که اکنون بارزترین نشانه‌های گروه‌های اسلامی است؛ مانند: پافشاری بر گذاشتن ریش بلند، کوتاه کردن جامه و لباس مردانه، پوشاندن کامل صورت زن، جنگیدن و غلظت با سیگار کشیدن و از آن روی انگشت گذاردن و اهمیت دادن به رفتارهای تعبدی مانند نماز، روزه و از بر کردن قرآن بدون درک آن و بدون اهمیت دادن به جوهر اسلام.⁽¹⁾

ص: 333

1- ر.ک. الحركة الإسلامية في مصر، تاريخ الحركة الوهابية، كتابهايمان: فقهاء النفط، عقائد السنة وعقائد الشيعة و كتاب فساد عقائد اهل السنة.

از رفتارهای حرکتی‌های اسلامی و موضع‌گیری‌هایش چنین بر می‌آید که لبه تیز دشمنی را بر توده‌ها فرود آورده‌اند و آنها را متهم به کفر، بزهکاری، تبهکاری و نامردی کرده‌اند. از نشانه‌های آن رفتارها: تعدی و تجاوز بر شیعیان و صوفیها و کلوب‌ها و مسیحیان و جشنهای ازدواج، وسوزاندن ضریح‌های اولیا و تجاوز به زائرین آنان و چنین بود تاریخ گروه خوارج در گذشته، که کارشان خلاصه می‌شد در تجاوز به مسلمین بی‌گناه، نه حاکمان. و همین گونه است تاریخ

وهابی‌ها در جزیره العرب. (1)

تکفیر مخالفین و مباح دانستن خون آنان، از نشانه‌های بارز گروه‌های اسلامی کنونی است که از نشانه‌های خوارج نیز در گذشته بوده و از نشانه‌های وهابیت امروز نیز می‌باشد.

و همچنین از کار انداختن و معطل گذاردن عقل نیز از نشانه‌های اساسی گروه‌های اسلامی می‌باشد، چرا که اینان با عقل گذشتگان می‌اندیشند و این خرده‌ها، در این زمان، هرگز به کار نیاید و اصلاً نمی‌شود رفتارها و مسائل کنونی را با آنها سنجید یا رویدادها و حوادث را با بهره‌وری از آنها مورد اجرا قرار داد؛ چرا که اینان بدون درک واقعیت‌های موجود و فهم حقیقت و دلالت‌های متون، می‌خواهند متون را به مرحله اجرا در آورند و چنین امری امکان‌پذیر نیست.

ص: 334

1- همان.

و همین گونه هم بود طرز تفکر خوارج.

گروه های اسلامی هیچ اهمیتی به سیاست، فرهنگ و درک واقعیت ها نمی دهند، و آنچه برای آنان اهمیت دارد فقط اجرای کتاب و سنت است، بی آنکه شناختی داشته باشند از چگونگی مشکلاتی که سر راه اجرای آنها است و چگونگی نیروهای مخالف و محارب با آنها و با اسلام.

این گروه ها دارای توره های خیالی هستند و می پندارند که تنها تمسک به کتاب و سنت آنان را از هر شر و بلائی می رهند و بر باطل پیروز و چیره می گرداند، بی آنکه به وسایل دیگر چنگ زنند.

آری! شناخت نزد اینها منحصر است در دایره نصوص و پیرامون آن می چرخد. و این امر برای ما روشن می نمود، هنگام تلاش مذبحانه اینان برای اجرای نصوص. چنان که هست - بر واقعیت ها و برخورد آنان با واقعیت موجود به خاطر یک متن خیالی یا نصی که نسبت به معنای دلخواه، هیچ دلالتی ندارد.

و این نیز از نشانه های اساسی خوارج بود که شعار «لا حکم الا لله» را در برابر امام علی علیه السلام - در جریان تحکیم - بلند کردند و بر اساس آن، حکم به کفر امام کردند. و مانند چنین درکی سطحی، بر گروه های اسلامی حکمفرما است.

خشونت و قساوت، اساسی ترین پایگاه و تکیه گاه دعوت

ص: 335

خوارج بود که طبق آن، خون های مسلمانان را ریختند و اموالشان را غارت کردند، و همین هم تکیه گاه گروه های اسلامی کنونی است که بدینسان توده های مسلمان از آنان فاصله گرفتند و به آنها پشت کردند و اطمینانشان از آنها سلب شد.

با نگرشی دقیق به گروه های اسلامی شیعی، فرق روشن و اختلاف شدید میان آنان و گروه های سنی روشن می شود: هم در سطح اندیشه و تصور.

و هم در سطح نهضت و رویارویی و هم در سطح پیوستن به توده ها و درک واقعیت ها.

و اگر انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسید، به خاطر این بود که در آن تمام عوامل درک و مبارزه و حرکت و شناخت واقعیت و ارتباط با توده ها فراهم بود. و اینها همان دست آوردهای خط امام علی علیه السلام است که قطعاً اگر این انقلاب، جز این خط را برای خود انتخاب کرده بود، به پیروزی هرگز نمی رسید.

امروز نیز ببینید چگونه شیعیان - در جنوب لبنان - پرچم مبارزه با یهود را بلند کرده و چه صحنه های حماسه آفرینی را می آفرینند، در حالی که گروه های سنی تنها به تماشاگری بسنده می کند.

آری! گروه های اسلامی سنی، نمی توانند پیشرفت کنند و خودی را نشان بدهند جز با پیوستن به اسلام محمدی و خط امام

علی علیه السلام، وگرنه هرگز نگرشی واقع بین نخواهند داشت و چگونگی برخورد را نخواهند دانست، و همچنان در میدان مبارزه گرفتار ایده ای خواهند بود که از دست آوردهای سیاست است و انگیزه اش تنها و تنها اغفال مسلمین و دور نگه داشتن آنان از واقعیت ها است.

ص: 337

بازخوانی و بازنگری تاریخ، آغازی است برای تصحیح اندیشه اسلامی معاصر که وارث انباشته های سیاست است و آنها را به رنگ اسلام در آورده، تا جایی که به مرور زمان به صورت قوانین و احکامی در آمده است که مسلمانان، از آنها پیروی کرده و حق و باطل را بر اساس آن، مقایسه می کنند.

هم اینک ابوبکر، عمر، عایشه، ابوهیره و ابن عمر به صورت الگوهای بزرگ اسلامی در آمده اند که اسلام کنونی، برنامه و خطش را از آنها فرا می گیرد، در حالی که امام علی علیه السلام، عمار، ابوذر، حذیفه، ابن مسعود و دیگر پیروان خط امام، از صحنه خارج شده اند.

فکر اسلامی کنونی هرگز ره راست را نمی پیماید و از قید و غل های گذشته، رها نمی گردد جز با کنارگذاشتن تک نگرشی به تاریخ، که آن را هم سیاست بر آن تحمیل کرده است.

و بر مسلمانان است که از غل و زنجیرهای دوران نفتی معاصر نیز که نگرش وهابی حنبلی، بر آن سایه افکنده و خود را چونان راستین خط اسلام قلمداد می کند، رهایی یابند.

بر آنان است که از پرستش رجال دست بردارند.

بر آنان است که از وهم قداست گذشته کناره گیری کنند.

بر آنان است که متون را برتر از رجال بدانند و آن را مقیاس و مشعل راه خویش در زمینه تصحیح اندیشه اسلامی و بازنگری رویدادهای تاریخ، قرار دهند.

و سرانجام بر آنان است که این حقیقت مهم را درک کنند: تاریخی که اکنون در دسترس ما است، تاریخ مسلمین است نه تاریخ اسلام.

و فرق بزرگی است میان تاریخ اسلام و تاریخ مسلمین، تاریخ اسلام، کتاب خدا است و تاریخ مسلمین جز آن است، و هر چه جز آن است قابل بحث، گفتگو و نقد است.

پس باید با فروغگیری از کتاب خدا، تاریخ مسلمین را فرا گرفت.

والسلام

فهرست مهمترین منابع کتاب

* بخاری.

* مسلم.

* کتابهای سنن.

* البدايه و النهايه: ابن كثير.

* تاريخ طبري: ابن جرير طبري.

* مروج الذهب: مسعودي.

* طبقات : ابن سعد.

* فتح الباری فی شرح البخاری: ابن حجر عسقلانی.

* العقيدة الواسطية: ابن تيميه.

* الاصابة في تمييز الصحابه: ابن حجر.

* العواصم من القواصم: ابوبكر بن العربي.

* الخلافة والملك: ابو الاعلى مودودي.

* فتاوى ابن تيميه.

* نهج البلاغه.

* الكامل في التاريخ: ابن اثير.

* شرح مسلم: نووي.

* الاحكام السلطانية: ابو يعلى.

* الخراج: ابو يوسف.

کتابهای چاپ شده مؤلف

* الشيعة في مصر: من الامام على عليه السلام حتى الامام الخميني .

* عقائد السنة وعقائد الشيعة.

* مصر و ايران.

* الحركة الاسلامية في مصر.

* فقهاء النفط .

* حركة آل البيت.

* فساد عقائد اهل السنة.

* مذكرات معتقل سياسي.

* الخدعة. (این کتاب به زبان فارسی تحت عنوان «فريب» بر گردانده شده و توسط بنياد معارف اسلامي قم به چاپ رسیده است).

* السيف والسياسة.

ص: 340

فهرست مطالب

مطلب صفحات

مقدمه مترجم...5

پیشگفتار...11

ایستگاه نخست: وفات رسول خدا...15

وفات رسول خدا ... 17

خطبه وداع ... 19

بررسی روایات ... 28

سپاه اسامه ... 34

بین بیماری و وفات ... 43

نقش عایشه ... 55

ایستگاه دوم: سقیفه ... 77

سقیفه ... 79

سخن تاریخ ... 80

موضعگیری امام علی ... 87

بررسی روایتها ... 101

ایستگاه سوم: عمر بن خطاب ... 119

عمر بن خطاب ... 121

ص: 341

عمر و امام علی ... 123

عمر و معاویه ... 132

عمر و جانشینی ... 140

ایستگاه چهارم: عثمان ... 147

عثمان ... 149

عثمان و صحابه ... 151

عثمان و علی ... 156

عثمان و بنی امیه ... 164

ایستگاه پنجم: علی ... 177

علی ... 179

شخصیت امام ... 182

از جمله روایات ... 182

پیروان امام ... 193

شخصیت معاویه ... 197

پیروان معاویه ... 199

رویارویی ... 203

رویارویی ... 205

جنگ جمل ... 207

ص: 342

جنگ صفین ... 213

جنایتهای معاویه ... 222

خوارج ... 231

معاویه و امام حسن ... 236

کربلاء ... 244

پایه های اسلام محمدی ... 253

قرآن ... 257

اهل بیت ... 261

پایه های اسلام اموی ... 271

پایه های اسلام اموی ... 273

پایه اول: مصحف عثمان ... 274

پایه دوم: صحابه ... 279

پایه سوم: روایات ... 281

بازتابهای اسلام اموی ... 289

بازتابهای اسلام اموی ... 291

دولت اسلامی ... 293

اندیشه اسلامی ... 351

نهضتهای اسلامی ... 330

پس گفتار ... 338

ص: 343

منشورات فارسی بنیاد معارف اسلامی

- 1- آنگاه هدایت شدم - دکتر محمد تیجانی تونسوی
- 2- همراه با راستگویان - دکتر محمد تیجانی تونسوی
- 3- از آگاهان پرسید - دکتر محمد تیجانی تونسوی
- 4- اهل سنت واقعی - دکتر محمد تیجانی تونسوی
- 5- در جستجوی حقیقت - دکتر اسعد وحید القاسم
- 6- حقّ جو و حقّ شناس (ترجمة المراجعات) علامه سید شرف الدین موسوی
- 7- پیشینه سیاسی فکری و هابیت - محمد ابراهیم انصاری
- 8- تناسب آیات - آیه الله شیخ محمد هادی معرفت
- 9- خاطرات مدرسه - سیّد محمد جواد مُهری
- 10- فریب: کاوشی در اسلام پیامبر و اسلام سیاست بازان نویسنده بزرگ مصری: صالح الوردانی
- 11- یک مناظره علمی - حجة الاسلام والمسلمین نجمی
- 12- آیین بندگی و نیایش - ابن فهد حلی
- 13- شمشیر و سیاست (کتاب حاضر) - نویسنده بزرگ مصری: صالح الوردانی

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

